

## روبسپیر و انقلاب کبیر فرانسه



### روزشمار انقلاب فرانسه

تولد لوئی اگوست، سومین نواده لوئی پانزدهم، لوئی شانزدهم آینده.	23 اوت 1754
تولد ماری آنتوانت، دختر فرانسوای اول و ماری تیرز، امپراتوران اتریش، ملکه آینده فرانسه. در وین. لوئی و ماری آنتوانت در تاریخ 16 مه 1770 ازدواج کردند.	2 نوامبر 1755
تولد ماکسیمیلین روبسپیر، در شهر آرس ایالت دارتوا در شمال فرانسه. در سال 1769، بانام ماکسیمیلین دو روبسپیر وارد مدرسه «لوئی کبیر» در پاریس می‌شود.	6 مه 1758
دراثر تهدید به ورشکستگی دولت، لوئی شانزدهم با انعقاد مجلس طبقات عمومی در اول ماه مه 1789 موافقت کرد.	8 اوت 1788
تحت فشار مجالس ایالتی، لوئی با اصل دو برابر شدن تعداد نمایندگان طبقه سه درمقابل نجبا و روحانیون موافقت کرد.	27 دسامبر 1788
	<b>سال 1789</b>
روبسپیر به نمایندگی طبقه سه از دارتوا انتخاب	26 آوریل

می‌شود (نفر پنجم از هشت نماینده). 28 آوریل در ورسای است.	
شورش «شبانه» در فوبورگ سن آنتوان در پریس.	28-27 آوریل
مجلس طبقاتِ عمومی رسماً در ورسای افتتاح می‌شود.	5 مه
طبقه سه تصمیم می‌گیرد خود را «مجلس کمون‌ها» بنامد.	17 ژوئن
کمون‌ها خود را «مجلس ملی» اعلام می‌کنند. سوگند در سالن ژو دو پوم که از طریق آن، نمایندگانِ طبقه سه خود را موظف می‌کنند برای فرانسه، قانونی اساسی تدوین کنند. در جلسه رسمی، مجلس ملی در مقابل شاه بر تصمیماتِ خود باقی می‌ماند و مصونیتِ خود را اعلام می‌دارد.	20 ژوئن
اکثریتِ اعضای روحانیت و 47 عضو نجبا به طبقه سه می‌پیوندند. در 27 ژوئن، شاه تسلیم می‌شود و هر سه طبقه را در یک مجلس گرد می‌آورد که در 9 ژوئیه خود را «مجلس مؤسسان» اعلام می‌کند.	24 ژوئن
برکناریِ نکر (11 ژوئیه)، شورش در پالهرویال و تویلری (12 ژوئیه)، شورش در انولید (13 ژوئیه). همان روز، در شهرداری، کمیته‌ای دائمی تشکیل می‌شود. اشغالِ باستیل به دست مردم (14 ژوئیه).	14-11 ژوئیه
<b>17 ژوئیه</b> شاه به شهرداری می‌رود، در حالی که ناگزیر نوار سه‌رنگ به کلاه خود زده است. اولین دسته از دوک‌ها و شاهزاده‌ها از جمله دارتوا (شارل دهم آینده) از کشور مهاجرت می‌کنند. <b>31/20 ژوئیه</b> شورش‌های دهقانی.	

وحشتِ بزرگ.	
لغو حقوق و امتیازاتِ فئودالی درعین حفظِ مزایای شاه.	4 اوت
تصویبِ «اعلامیه حقوق بشر و شهروندان» به‌عنوانِ مقدمه قانون اساسی	<b>دو اوت</b>
تصویبِ حق وتو تعلیقی شاه، به‌رغم مخالفتِ شدیدِ روبسپیر.	11 سپتامبر
زنانِ پاریس برای درخواستِ نان و مجبور کردنِ خانواده سلطنتی به‌اقامت در کاخ توپلری در پاریس، به ورسای می‌روند.	6-5 اکتبر
مجلس هم تصمیم می‌گیرد از ورسای به پاریس منتقل و در جوار کاخ شاه مستقر شود.	12 اکتبر
محفل بروتونِ نمایندگانِ مجلس در ورسای، در پاریس، انجمن ژاکوبین‌ها را تشکیل می‌دهد.	19 اکتبر
تصویبِ قانونِ نظامی که مجوز سرکوبِ تجمعات را با کمک گرفتن از نیروهای مسلح، می‌داد.	21 اکتبر
اموالِ روحانیت (10 درصدِ املاکِ کشور) در اختیار ملت قرار می‌گیرد. این املاک به «اموالِ ملی» تبدیل می‌شوند و پشتوانه اسینیا [پولِ کاغذی] قرار می‌گیرد که در 14 دسامبر منتشر می‌شود.	2 نوامبر
	<b>سال 1790</b>
انتخاباتِ شهرداری‌های جدید. شورش در ایالات.	ژانویه
ایجادِ 83 ایالتِ جدید که جانشین تقسیماتِ کشوری سابق شد.	26 فوریه
بازخريدِ حقوقِ فئودالی بر زمین که باعثِ پیدایشِ نظم جدیدِ بورژوازی مبتنی بر مالکیت می‌شد.	15 مارس
تشکیل انجمن کوردولیه توسطِ دانتون، کامی	ژوئیه

ده‌مولن و مارا.	
تصویبِ اولین قانونِ اساسی مدنی روحانیت.	12 ژوئیه
جشنِ فدراسیون در میدانِ مارس پاریس.	14 ژوئیه
قانونِ تجدیدِ سازمانِ دادگستری.	16 اوت
اسینیا رسماً پولِ کاغذی اعلام می‌شود.	27 اوت
نیکر، وزیر دارایی، کناره‌گیری می‌کند.	4 سپتامبر
مجلس با وجود بی‌میلی شاه، از روحانیون خواهانِ «سوگندِ وفاداری» موضوعِ قانونِ اساسی مدنی روحانیت، مصوبِ 24 اوت می‌شود.	27 نوامبر
	<b>سال 1791</b>
برقراریِ روحانیتِ مشروطه [مطابق قانونِ اساسی].	فوریه
حذفِ اتحادیه‌های اصناف.	2 مارس
فتوایِ پاپ پی ششم در محکومیتِ قانونِ اساسی مدنی روحانیت.	10 مارس - 13 آوریل
مذاکره در موردِ حقوقِ انسان‌های رنگین‌پوستِ آزاد.	مه
رویسپیر در مجلس، با مجازاتِ اعدام مخالفت می‌کند.	30 مه
تصویبِ قانونِ ممنوعیتِ ائتلاف و اعتصاب.	14 ژوئن
فرار لوئی شانزدهم و خانواده سلطنتی که به‌دستگیریِ آنها در وارن منجر می‌شود. ولی برادر شاه موفق می‌شود فرار کند. مجلس شاه را معلق می‌کند.	20 - 21 ژوئن
تشکیل انجمن فویان توسطِ ژاکوبین‌های میانه‌رو.	15 ژوئیه
تیراندازی در میدانِ مارس، به‌دستور لافایت، به‌طرفِ کسانی که به‌هواداری از عریضه جمهوری‌خواهی انجمن «کوردولیه» اجتماع کرده بودند.	17 ژوئیه
اعلامیه پیلنیتز، لئوپولد امپراتور اتریش و فردریک	27 اوت

<p>گیوم امپراتور پروس که سلاطین اروپا را به تدارکِ حمله به فرانسه دعوت می‌کنند. بازبینی قانونِ انتخابات و تشدیدِ اختلاف بر سر شهروندانِ «فعال» و «منفعل». [منفعلان شهروندانی هستند که به دلیل آن‌که در حدِ پرداختِ مالیات نیستند، از پاره‌ای از حقوقِ اجتماعی از جمله حقِ انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم‌اند.]</p>	
<p>قانونِ اساسی تصویب می‌شود.</p>	<p>14 سپتامبر</p>
<p>مجلس مؤسسان که اعضای آن پیشنهادِ 16 ماهِ مهِ روبسپیر را دایر# بر ممنوعیت از انتخاب مجدد پذیرفته‌اند، متفرق می‌شود.</p>	<p>30 سپتامبر</p>
<p>افتتاح مجلسی که «قانون‌گزاری» نامیده خواهد شد.</p>	<p>اول اکتبر</p>
<p>مصوبه علیه «مهاجران». یازدهم همین ماه، لوئی شانزدهم با آن مخالفت می‌کند.</p>	<p>9 نوامبر</p>
<p>مصوبه علیه کشیش‌های «سرکش». در 19 دسامبر، لوئی شانزدهم با آن هم مخالفت می‌کند.</p>	<p>29 نوامبر</p>
<p>فراخوان کوتاه و معروفِ روبسپیر علیه جنگ.</p>	<p>12 دسامبر</p>
<p>لوئی شانزدهم با امضای اولتیماتومی خطاب به منتخب <b>ترو</b> برای متفرق کردن جمعیتِ «مهاجران» موافقت می‌کند.</p>	<p>14 دسامبر</p>
<p>اولین نطق از چهار نطق مهمِ روبسپیر علیه جنگ، در انجمن ژاکوبین#ها. سه نطق دیگر در تاریخ#های 2، 11، و 25 ژانویه سال بعد ایراد شد.</p>	<p>18 دسامبر</p>
<p>لی ویلد به مونتخب ترو دستور میدهد هلهزمان با این که و اعلامی ی پیلیتز را تجدید میکند، اولتیمتوم را امضا کند.</p>	<p>21 دسامبر</p>



می‌کنند. شاه کلاه قرمز فریژی بر سر می‌گذارد و به سلامتی مردم می‌نوشد، ولی از وتوهایش صرف‌نظر نمی‌کند و وزرای ژیروندن را برنمی‌گرداند..	
مجلس اعلام می‌کند: «وطن در خطر است!»	11 ژوئیه
فدره‌ها که به توصیه روبسپیر برای جشن فدراسیون به پاریس آمده‌اند، خواستار تعلیق شاه می‌شوند.	17 ژوئیه
ژیروندن‌ها که از جنبش مردم ترسیده‌اند، به لوئی شانزدهم نزدیک می‌شوند و مخفیانه با وی مذاکره و مشاوره می‌کنند.	20 ژوئیه
از این روز تا آغاز ماه اوت، انتشار وسیع «بیانیه برانزویک» مورخ 25 ژوئیه.	28 ژوئیه
47 ناحیه از 48 ناحیه پاریس خواهان خلع شاه می‌شوند.	3 اوت
قیامی که یک ماه پیش روبسپیر آن را اعلام کرده بود، توپلری، کاخ شاه، را فرامی‌گیرد. شاه و خانواده‌اش به مجلس پناه می‌برند. مجلس تعلیق شاه و تاریخ انتخاب کنوانسیون ملی را تصویب می‌کند.	10 اوت
خانواده سلطنتی در تامپل محبوس می‌شود. 18 اوت مهاجرت لافایت که در 14 اوت تصمیم داشت به پاریس حمله کند، ولی قشون او سرپیچی کرد.	13 اوت
تشکیل یک «دادگاه فوق‌العاده» برای محاکمه مسؤلان تیراندازی‌های مرگبار 10 اوت در توپلری.	17 اوت
کمون پاریس پیشنهاد می‌کند خطاب «آقا» به «شهروند» تبدیل شود.	22 اوت
پروسی‌ها لونگوی را تصرف می‌کنند.	23 اوت
پروسی‌ها وردن را اشغال می‌کنند. سخنرانی دانتون که زنگ بیداری ملی را به صدا درمی‌آورد.	2 سپتامبر
کشتار زندانیان در پاریس و ایالات.	2 - 5 سپتامبر

20 سپتامبر	انحلالِ مجلسِ قانون‌گزاری. فراخواندنِ منتخبانِ کنوانسیونِ ملی. پیروزیِ والمی [شهری در بلژیک].
21 سپتامبر	جلسه عمومیِ مجلسِ جدید که سلطنت را برمی‌اندازد.
22 سپتامبر	<b>اولین روزِ جمهوریِ فرانسه. از این پس، در اسنادِ رسمی و سجلی، تاریخ «سالِ 1 جمهوری» قید می‌شود که از دوازده ماه «واحد و غیرقابل تقسیم» اعلام می‌گردد.</b>
8 اکتبر	پروسی‌ها وردن را تخلیه می‌کنند.
6 نوامبر	دوموریه، که در ژمپ پیروز شده است، بلژیک را فتح می‌کند.
20 نوامبر	کشفِ «صندوقِ آهنی» اوراقِ محرمانه شاه، در توپلری.
3 دسامبر	سخنرانیِ روبسپیر درموردِ ترتیبِ محاکمه برای لوئی شانزدهم.
8 دسامبر	مصوبه برقراریِ آزادیِ تجارتِ غله و لغو مقرراتِ بلااجرایِ کمون پس از قیامِ 10 اوت.
11 دسامبر	آغاز محاکمه لوئی شانزدهم.
	<b>1793</b>
14 ژانویه	پایانِ محاکمه لوئی شانزدهم. دادگاه واردِ شور می‌شود.
20-19 ژانویه	رایِ اعدامِ شاه صادر می‌شود و حکم در 21 ژانویه، ساعتِ ده و 22 دقیقه اجرا می‌شود.
اول فوریه	اعلانِ جنگ به انگلستان و هلند.
24 فوریه	مصوبه ژیروندن داتربر سربازگیریِ 300000 نفر.
7 مارس	اعلانِ جنگ به اسپانیا.
10 مارس	تشکیل دادگاه انقلابی.
18 مارس	شکست دوموریه در نیروبردن. وی در 5 آوریل به دشمن می‌پیوندد.
19 مارس	اولین نبردِ فرانسویان بین خودشان در جنگ‌هایِ واندِه که در طی آن، ارتش جمهوری



تار و مار شد.	
ایجاد «کمیته نظارت انقلابی».	21 مارس
مطابق قانون، مهاجران مشمول «مرگ مدنی» و «تبعید دائمی از سرزمین ملی» می‌شوند.	28 مارس
ایجاد «کمیته نجات ملی» (به‌جای کمیته «دفاع عمومی» که از ژانویه مشغول به‌کار بوده) که سواي دانتون و بارر، منحصرأ از ژيرونډن‌ها تشكيل مي‌شد.	6 آوريل

دادگاه انقلابی مارا را که ازطرف ژيرونډن‌ها متهم شده بود، تبرئه کرد.	24 آوريل
ایجاد یک کمیسیون 12 نفره مأمور تحقیق در عمل‌کرد کمون و نواحی پاریس که در دست روبسپیر و مخالفان ژيرونډن‌ها است.	18 مه
ضدانقلاب در لیون.	29 مه
در این روز، در پاریس، کودتایی صورت گرفت که به برکناری ژيرونډن‌ها که از آغاز کار کنوانسیون، در قدرت بودند منجر شد. 29 تن از سران ژيرونډن تحت تعقیب قرار گرفتند.	13 مه - 2 ژوئن
ضدانقلاب در کان و بردو.	7 ژوئن
کنوانسیون اعلامیه حقوق بشر را که شدیداً تحت تأثیر طرح روبسپیر است و قانون اساسی معروف به 1793 یا سال 1 را تصویب کرد.	24 ژوئن
تجدید «کمیته نجات ملی» دانتون از آن کنار گذاشته می‌شود.	10 ژوئیه
قتل مارا به‌دست شارولت گرده، هوادار ژيرونډن‌ها که از کان به پاریس آمده بود.	13 ژوئیه
لغو قطعی حقوق فئودالی بدون غرامت.	17 ژوئن
روبسپیر وارد «کمیته نجات ملی» می‌شود.	27 ژوئن
پس از شهرهای کنده و میانس، شهر والنسین تسلیم می‌شود.	23 ژوئیه
نطق آتشین بارر که خواهان تخریب وانده می‌شود.	31 ژوئیه

اولین مصوبه مشهور به «امحاء واندۀ».	اول اوت
ارتش جمهوری، مارسِ شورشِ را آزاد می‌کند.	25 اوت
ضدانقلابیون بندر تولون را به انگلیسی‌ها واگذار می‌کنند.	29 اوت
مردم پاریس کنوانسیون را مجبور کردند ترور را در دستور روز قرار دهد.	4 - 5 سپتامبر
قانون علیه مشکوکان.	29 سپتامبر
قبول تقویم جمهوری که از 24 نوامبر رسمیت یافت.	5 اکتبر
اعدام ملکه ماری آنتوانت.	16 اکتبر
پیروزی جمهوری‌خواهان بر واندۀ در شوله.	17 اکتبر
محاكمه و اعدام سران ژیروندن.	24 - 31 اکتبر
جنبش «مسیحیت‌زدایی» در سراسر فرانسه و در پاریس.	اکتبر- نوامبر
اعطای حق ردّ مذهب کاتولیک توسط کمون‌ها.	6 نوامبر
جشن «الهه خرد» در نوتردام و در کنوانسیون.	10 نوامبر
رسوایی هواداران دانتون در جعل مصوبه برای انحلال کمیانی هند، به تحریک فابر دگلانتین.	17 نوامبر
رویسپیر علیه «مسیحیت‌زدایی» موضع می‌گیرد.	21 نوامبر
کامی ده‌مولن انتشار «ویو کوردولیه» را آغاز می‌کند که خواهان گذشت درمورد هواداران زندانی‌شده دانتون می‌شود.	5 دسامبر
رویسپیر متنی را به رأی می‌گذارد که آزادی مذهب را یادآوری می‌کند که در قانون اساسی درج است و اعلامیه حقوق بشر به‌طور ضمنی به آن اشاره دارد.	8 دسامبر 18 فریمر
پس گرفتن بندر تولون توسط ژنرال دوگمیه و سروان بناپارت.	19 دسامبر
انهدام بقایای ارتش واندۀ توسط وسترمان در ساونه.	23 دسامبر
Hoche libère Strasbourg et Landau	26 دسامبر
	<b>1794</b>

فرمان حرکتِ ستون‌هایِ تورو برای ریشه‌کن کردنِ آخرین مقاومت‌هایِ وانده.	21 ژانویه
زبانِ فرانسه به‌عنوانِ زبانِ همه اسنادِ دولتی و رسمی اجباری می‌شود.	27 ژانویه
الغای برده‌داری در مستعمرات فرانسه.	4 فوریه
فراخواندنِ کاریر به پاریس به‌ابتکارِ روبسپیر، برای متوقف کردنِ جنایاتِ نانت.	8 فوریه
نخستین مصوبه وانتوز (همبستگی و بیمه‌های اجتماعی).	26 فوریه
دومین مصوبه در 5 مارس به‌تصویب می‌رسد. مبتکر هردو سن‌ژوست است باحمایتِ روبسپیر.	4 مارس 14 وانتوز
<b>اعزام هیرتیست انجمن کوردولیه خود را درحالتِ قیام علیه کمیته نجاتِ ملی اعلام می‌کنند.</b>	4 مارس 14 وانتوز
دستگیری و اعدامِ هیرتیست‌ها.	14 مارس
کمیته‌ها تصمیم به‌دستگیریِ دانتون، کامی ده‌مولن و سایر «باگذشت‌ها» می‌گیرند.	30 مارس 10 ژرمینال
حذفِ وزارتخانه‌ها و تشکیلِ شورایِ اجرایی. آغاز محاکمه دانتونیست‌ها.	2 آوریل
محکومیتِ دسته دانتونیست‌ها به اعدام و اجرای احکام.	5 آوریل
گزارش سن‌ژوست درموردِ پلیس جمهوری و جنایاتِ دار و دسته‌ها.	15 آوریل
سخنرانیِ روبسپیر و مصوبه برقراریِ آئین «هستی متعال».	7 مارس 18 فلورئال
فراخواندنِ تورو، مسؤلِ نظامیِ وانده به پاریس. سوءقصد به جانِ روبسپیر.	13 مه 22 - 23 مه
روبسپیر به‌ریاستِ کنوانسیون انتخاب می‌شود.	4 ژوئن
جشن باشکوه «هستی متعال» در توپلری و میدانِ مارس.	8 ژوئن 20 پریال
قانونِ معروف به «پریال» که دادگاه‌هایِ انقلابی را تجدیدِ سازمان کرد. آغاز دورانِ «ترور بزرگ».	10 ژوئن 22 پریال
ژوردان و سن‌ژوست در فلوروس پیروز می‌شوند.	26 ژوئن

سربازانِ فرانسه وارد بروکسل می‌شوند.	
فوشه به‌ابتکار روبسپیر از انجمن ژاکوبین‌ها کنار گذاشته می‌شود.	14 ژوئیه
به‌منظور آشتی، دو کمیته [«امنیت ملی کنوانسیون» و «نجات ملی» (که درحکم دستگاهِ اجرایی است)] باهم تشکیل جلسه می‌دهند.	22 ژوئیه
پس از سه هفته غیبت، روبسپیر که از کمیته نجات ملی کناره گرفته بود، باز در کمیته‌ها شرکت می‌کند.	23 ژوئیه
آخرین نطق (وصیتنامه) روبسپیر در کنوانسیون و در انجمن ژاکوبین‌ها.	26 ژوئیه 8 ترمیدور
روبسپیر از سخنرانی در کنوانسیون بازداشته می‌شود و در جلسه‌ای پرتشنج، همراه با آگوستین برادرش و سن ژوست و کوتون دستگیر و همگی «خارج از قانون» اعلام می‌شوند. پس از تلاشی ناموفق برای قیام از طرفِ کمونِ پاریس، روز بعد، همراه با جمعی دیگر، در مجموع 21 نفر، اعدام می‌شود.	27 ژوئیه 9 ترمیدور
	<b>1795</b>
شورش پاریس که به‌شدت سرکوب می‌شود.	اول آوریل 12 ژرمینال سال 3
شورش در پاریس با شعار «نان» و «قانون اساسی 1793».	20 مه اول پرریال سال 3
این شورشش باخوشونت سرکوب می‌شود.	
بناپارت در <b>سن‌روک</b> کنوانسیون را از آشوب سلطنت‌طلبان نجات می‌دهد. 300 تن کشته می‌شوند.	5 اکتبر 13 واندمیر سال 3
کنوانسیون متفرق می‌شود.	26 اکتبر
دیرکتوار [رژیم هیأت مدیره] مستقر می‌شود.	28 اکتبر
در سوم نوامبر، دولت دیرکتوار سر کار می‌آید.	
	<b>1799</b>
کودتای 18 برومر سال 8 به‌حکومت دیرکتوار	9 نوامبر

خاتمه می‌دهد و حکومتِ کنسولی ناپلئون بامعاونت سی‌په‌یس و دوکوس برقرار می‌شود.	
	<b>1801</b>
تصویبِ نخستین متن کنکوردا [معاهده با کلیسای واتیکان] 1801 که در 25 ژرمینالِ سالِ 10 (14 آوریل 1802) تکمیل می‌شود.	15 ژوئیه
	<b>1804</b>
سنا ناپلئون را بانام «ناپلئون اول»، امپراتور فرانسویان اعلام می‌کند.	18 مه

## نظری کوتاه به زندگی روبسپیر 1

(برای تهیه این زندگینامه کوتاه، کتاب ژان مَسَن، مورخ معاصر فرانسوی، به نام Jean Massin به عنوان مرجع اصلی انتخاب شده است. هرچا که مطلبی عیناً از این کتاب نقل شده، با ذکر مورد، در گیومه آمده است)

مکسیمیلین روبسپیر در تاریخ 6 مه 1758، سال انتشار نامه معروف روسو به دالامبر در شهر آرس، در شمال فرانسه، در خانواده ای حقوقدان، متولد شد .

در 6 سالگی مادرش هنگام زایمان درگذشت. پس از مرگ او پدرش هم از ارس رفت و عملاً مفقود الاثر شد. چهار فرزند از آنها باقی ماند: دو پسر، مکسیمیلین و آگوستین، و دو دختر، شارولت و هانریت. مکسیمیلین بزرگترین فرزند خانواده بود. برادر کوچکترش، آگوستین، در 27 ژوئیه 1794 همراه او اعدام شد. هانریت در 19 سالگی درگذشت و شارولت، پس از آن که روبسپیر در پاریس ماندگار شد در این شهر به برادر پیوست. در وقایعی که به اعدام مکسیمیلین و آگوستین منجر شد، شارولت هم به زندان افتاد و

ظاهراً پس از نوشتن نوعی ندامتنامه او را آزاد کردند. چهل سال پس از اعدام برادرانش، در 1834، خاطرات خود را در موردشان نوشت تا امروز یکی از منابع مورد استفاده نویسندگان شرح حال آنهاست .

مکسیمیلن در 1769، با استفاده از بورس تحصیلی که معمولاً از طرف اسقف شهر ارس به دانش آموزان ممتاز کم بضاعت داده می شد، در مدرسه ی «لوئی کبیر» ، که ژرژوئیت‌ها آن را اداره میکردند و اکثر دانش آموزان آن را فرزندان اشراف و متمولان تشکیل میدادند، در پاریس به مدت 11 سال تحصیلات خود را ادامه داد. ظاهراً در همین دوره است که به رغم سختگیری های مدرسه، مخفیانه به مطالعه ی آثار فلاسفه ی روشنگری می پردازد و شیفته ی جهان بینی روسو میشود. بگفته ی خودش حتی یک بار هم در آخرین سال زندگی روسو (1778) با او ملاقات و مباحثه داشته است.

پس از فارغ التحصیلی در 1778 به زادگاهش بازگشت و تا 1789 که به نمایندگی طبقه سه انتخاب شد در آنجا به کار قضاوت و وکالت مشغول بود و از همین طریق توانست با دفاعیات خود در دعاوی و شرکت در مباحثات پیرامون مسائل قضائی در محل، شهرت و محبوبیت کسب کند تا جایی که به رغم تمایل بسیاری از متنفذان محلی، به نمایندگی مجلس طبقات عمومی انتخاب شد . در دفاعیات و مقالات او، گرچه از ریسپیر انقلابی سالهای بعد چندان خبری نیست، ولی از همان زمان پای بندی به اصولی که اعلام میکرد، بخوبی مشاهده میشود. برخی از تحلیل گران انقلاب فرانسه بر این عقیده اند که در واقع، همین پای بندی به اصول بود که از وکیل بی ادعای ولایتی، مهمترین شخصیت بزرگترین انقلابی که تاریخ بشر تا آنزمان بخود دیده بود، را ساخت .

در 8 اوت 1788 مجلس طبقات عمومی برای اول ماه مه 1789 دعوت شد. پیش از این تاریخ، فراخوان شورای دولتی از روشنفکران و صاحب نظران برای بحث درباره ی مسائلی که باید در آن مطرح شود، موجب تحرک فکری و قلمی وسیعی شده بود. ریسپیر در این مورد مقاله ای انتشار داد که مشخصاً به نقد ترکیب و عملکرد مجلس طبقات ایالت دارتوا پرداخت و روی وضعیت اسفناک طبقات فرودست تأکید کرد .

در جلسه عمومی 29 مارس 1789 که برای تنظیم عریضه کلی طبقات عمومی دارتوا تشکیل شده بود دو پیشنهاد روبسپیر باعث خشم اعضای به طبقات ممتازه شد؛ وی پیشنهاد کرد که مأموران شهرداری ها توسط کمون ها انتخاب شوند تا حق مردمی که «از دیرباز مورد انواع اجحافات بوده اند» به آنها باز گردد. میتوان واکنش نجبا و روحانیون حاضر در جلسه را حدس زد.

پیشنهاد دوم این بود که پیشه‌ورانی که در جلسات مقدماتی شرکت میکنند، روزانه پاداش دریافت دارند. البته این پیشنهاد در آن زمان مورد قبول قرار نگرفت، ولی روبسپیر فکر پاداش دادن به نمایندگان مردم را که اجازه میداد قشرهای فرودست به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تشویق شوند رها نکرد و در مجلس مؤسسان و قانونگزاری روی آن پا فشاری کرد.

و بالاخره، پس از آنکه چند نفر از نمایندگان همین مجلس مقدماتی پیشنهاد کردند تا مجلس از نجبا که از پاره‌ای امتیازات خود صرف‌نظر کرده اند تقدیرنامه صادر کند، روبسپیر اعتراض کرد و از طبقه سه خواست تا به نجبا «اعلام کنند که هیچکس حق ندارد به مردم چیزی راهبه کند که از آن مردم است.»

همین موضع‌گیری‌ها انتخاب روبسپیر را در 26 آوریل 1789 به نمایندگی طبقات عمومی از دارتوا تضمین کرد.

تا 14 ژوئیه، روبسپیر هنوز نماینده ای به شمار میرفت در میان سایر نمایندگان طبقه ی سه. ولی از این تاریخ به بعد، مسیر وی از بسیاری از آنها جدا می‌شود. در حالی‌که دیگران اکثراً به بند و بست از بالا دل بستند، امید روبسپیر به جنبش های مردمی و سازمان دهی آنها معطوف شد.

در 20 ژوئیه، در مقابل پیشنهادی در مجلس دایر بر دادن جواز سرکوب شورش‌های مردمی با توسل به زور، سخنانی به زبان راند که برای اولین بار وی را از دیگران متمایز کرد و در مخالفت با این پیشنهاد پرسید: «راستی از این شورش در پاریس چه حاصل شد؟» و خود پاسخ داد: «آزادی عمومی. بدون تردید اندکی خون ریخته شد، چند سر بریده شد، ولی سرهای گناهکار.» و نتیجه گرفت: «آقایان، ملت آزادی اش را به این شورش مدیون است. چه کسی میتواند بگوید تلاش های دیگری صورت نخواهد گرفت؟ و اگر شهروندانی را که برای نجات ما مسلح شده اند، یاغی اعلام کنیم

چه کسی این تلاش را دفع خواهد کرد؟ این پیشنهاد که می‌تواند حتی عشق به آزادی را خاموش کند، بر آن است که ملت را به استبداد تسلیم نماید.»

در 26 اوت 1789 «اعلامیه حقوق بشر» در مجلس مؤسسان به تصویب رسید، درحالی‌که پیشنهادهای اصلاحی روبسپیر نادیده گرفته شد.

پس‌ازآن، مجلس به تدوین قانون اساسی می‌پردازد. اولین موضوعی که در این مرحله مطرح شد طبیعتاً مربوط می‌شد به موقعیت مقام سلطنت در این قانون اساسی و مخصوصاً نقش شاه در قوه‌ی مقننه بود.

در این مورد اخیر، عده‌ای از نمایندگان خواهان حق شاه به وتو مطلق قوانینی بودند که از تصویب مجلس می‌گذشت. عده‌ای دیگر برای حق وتو شاه محدودیت‌های قائل می‌شدند.

روبسپیر در سخنرانی معروف تاریخی خود، با هرگونه حق وتو مخالفت کرد. ازجمله گفت: کسی که می‌گوید «یک نفر حق دارد با قانون مخالفت کند، در واقع می‌گوید که اراده‌ی یکی مافوق اراده‌ی همگان است. می‌گوید که ملت هیچ نیست و یک نفر به تنهایی همه چیز است.»

سرانجام در 11 سپتامبر، مجلس حق وتو تعلیقی شاه را تصویب کرد.

وقایع بعدی نشان داد که شاه از استفاده از این حق برای پوشش دادن به روحانیون و نجبا و همچنین بی‌اثر کردن اعلامیه حقوق بشر تردید نکرد.

در دوم اکتبر، زنان پاریس که با شعار «نان» در ماه اوت، شاه و ملکه را از ورسای به پاریس آورده بودند، باز به‌خاطر کمبود و گرانی نان، سر به شورش برداشند و در این جریان، صاحب یک نانواپی کشته شد. روبسپیر این کار را تحریک لافایت دانست که در آن زمان فرمانده گارد ملی بود. به‌هرحال، عده‌ای از نمایندگان از جمله میرابو\* و برناو\* از این فرصت استفاده کردند تا قانون حکومت نظامی را از مجلس بگذرانند و به نیروهای نظامی اجازه مقابله مسلحانه با شورش‌های مردمی را بدهند. روبسپیر، تقریباً یک‌تنه، به مقابله با این اقدام که از نظر وی «توطئه علیه آزادی» بود، به‌پاخاست و در سخنرانی معروف خود علیه قانون حکومت نظامی،



از جمله گفت: «وقتی مردم از گرسنگی می میرند سر به شورش بر میدارند. پس باید برای آرام کردن آنها به علت شورش‌ها پرداخت. خواستار مداخله سربازان هستند. آیا این به آن معنی نیست که مردم طغیان میکنند، نان میخواهند، ما نداریم، باید آنها را از بین برد؟»

مجلس در واقع، با اکثریت قاطع قانون نظامی را تصویب کرد. براساس همین قانون، لافایت تظاهرکنندگان میدان مارس را در اوت 1791، به گلوله بست.

در 22 اکتبر، قانون انتخاباتی در مجلس به شور گذاشته شد که حق رأی عمومی را نادیده می‌گرفت؛ تنها کسانی حق رأی پیدا میکردند که معادل سه روز دستمزد مالیات می‌پرداختند.

روبسپیر در مخالفت با این قانون گرچه تنها نبود، ولی بیشترین مؤثرترین نقش را داشت. «همه شهروندان هرکس که باشند، حق دارند خواستار تمام درجات نمایندگی شوند. هیچ‌چیز از این بیشتر با اعلامیه حقوق [بشر] شما مطابقت ندارد که هرگونه رجحان، امتیاز و استثناء را لغو می‌کند. قانون اساسی مقرر می‌کند که حاکمیت در مردم جای دارد، در آحاد مردم. پسر فرد حق دارد در قانونی که وی را مکلف میکند و در اداره امور عمومی که از آن او است، دخالت داشته باشد. والا این حقیقت ندارد که انسان‌ها از لحاظ حقوقی برابرند، که همه انسان‌ها شهروندان. اگر نسبت در کار بود، کسی که 10 0000 عایدات دارد، آیا 100000 بار بیشتر شهروند است؟»

پس از آن که پاره ای وقایع، مشکل برده داری و تناقض آشکار آن را در سطح جامعه مطرح کرد، روبسپیر به دفاع اصولی از لزوم لغو برده داری و نشان دادن این تناقض پرداخت. سرانجام مصوبه 2 فوریه 1790، در این مورد، خواست وی را برآورده کرد.

همگام با موضع گیری های روبسپیر در مسائل سیاسی ناشی از تحولات انقلابی، وی به قشرهای مختلف بیشتر شناسانده می‌شود و مخصوصاً محبوبیت او در میان قشرهای فرودست جامعه که به «بی‌تنبان‌ها» معروف شدند، افزایش می‌یابد. تحولاتی که در انجمن ژاکوبین‌ها صورت گرفت، از یک طرف آن را به یک سازمان سیاسی نیرومند، سراسری و نسبتاً منضبط تبدیل کرد، و از طرف دیگر، ب[تدریج روبسپیر را شخصیت محوری این

انجمن ساخت .

این انجمن که پس از انتقال مجلس و شاه از ورسای به پاریس، با مستقر شدن در ساختمانی که به مسیحی‌های ژاکوبین تعلق داشت، به این نام معروف شد. در واقع ادامه گروهی از نمایندگان مجلس بود که در ورسای به وجود آمده بود و چون بیشتر اعضای اولیه آن را نمایندگان برتانی تشکیل می‌داد، «پروتون» نامیده شد. در آغاز، کسانی نظیر میرابو و سی‌یه‌یس\* در آن عضویت داشتند و لافایت و حتی دوک دو آرلئان\* به آن رفت و آمد می‌کردند .

پس از آن که این انجمن به خاطر موضع‌گیری‌های رادیکال پاره‌ای از اعضای آن، بخصوص روبسپیر، همچنین جلسات بحث عمومی شبانه‌اش میان مردم نه تنها پاریس بلکه تمام فرانسه معروفیت و محبوبیت کسب کرد، هواداران آن در شهرستان‌ها نیز انجمن‌هایی به همین نام به وجود آوردند که کم و بیش مرکزیت انجمن پاریس را به رسمیت می‌شناخت و می‌توان گفت تاحدی به احزاب توده‌ای که بعدها در شرایط استقرار سیاسی بورژوازی به وجود آمد شباهت داشت .

رادیکال شدن موضع ژاکوبین‌ها و مخصوصاً اهمیتی که روبسپیر در میان هواداران انجمن پیدا کرد، بتدریج آن دسته از هواداران سابق انقلاب را که بعد از حوادث ژوئیه و اوت 1789 فکر میکردند دیگر باید از طریق بند و بست از بالا و در درون مجلس مسائل را حل کرد و از توده‌ها خواست به خانه‌هایشان برگردند، دیگر این انجمن را محل مناسبی برای تجمع خود نمی‌دیدند. وقتی در مارس 1790، روبسپیر برای ریاست دوره‌ای انجمن در ماه آوریل انتخاب شد، به احتمال قوی در مصمم کردن این دسته در قطع رابطه با آن، تأثیر زیادی داشت. لافایت انجمن 1789 را تشکیل داد که بخشی از جناح راست ژاکوبین‌ها به آن پیوستند .

در تحولات بعدی پا به پای پیشرفت و تعمیق جنبش مردمی، کسانی ابتدا از سمت راست و پس از آن که ژاکوبین‌ها در مقابل خواست‌های اجتماعی قشرهای زحمتکششان کم‌درآمد و اغلب حتی بی‌درآمد مقاومت کردند، از سمت چپ از آن فاصله گرفتند .

وقتی در 23 اکتبر، روبسپیر بار دیگر و این بار هم بدون نتیجه کوشید مقرراتی که تهیدستان را از حق رای محروم میکرد مورد سؤال قرار دهد، مارا\*، که تا آن زمان همواره سخنگوی رادیکال‌ترین

گرایش در انقلاب بود، درمورد وی نوشت: «آقای دو روبسپیر تنها نماینده‌ای است که به اصول پای‌بند می‌باشد و شاید تنها وطن‌پرست واقعی است که بر کرسی سنا نشسته است.» و لوئی - آنتوان دو سن ژوست، جوان 22 ساله‌ای که از این پس تا پای چوبه‌اقدام از وی جدا نشد، او را «نماینده بشریت و جمهوری» خواند .

در نوامبر 1790، مردم ایالتِ آوینیون که در آن زمان در تملک پاپ بود، خواهان پیوستن به فرانسه شدند. مجلس که از رویارویی با پاپ پرهیز داشت به ممانعت می‌گذراند و درمقابل آشوبهایی که در نتیجه این وضع به وجود آمد عده‌ای به قانون اساسی استناد می‌کردند که هرگونه الحاق از طریق توسل به زور را ممنوع اعلام می‌کرد. روبسپیر ظاهراً از طرف مردم آوینیون، که وی را مورد تجلیل قرار داده بودند، در مجلس، از الحاق این سرزمین به فرانسه دفاع کرد و درمورد ادعای مالکیت پاپ با تعجب گفت: «مردم، ملک یک نفر! این کفر در مجلس فرانسه گفته شده است.» درمقابل نظر مخالفت به بهانه تسخیر باتوسل به زور، این مورد را شامل آن ندانست و برعکس از «رضایت متقابل» مردمان برای «اتحاد و امتزاج و یا بخشی از مردم به دوباره پیوستن به کل خود» دفاع کرد و درمورد شورش‌های خشونت‌آمیز نیز گفت: «انگار انقلاب بدون آشوب هم عملی است.»

در 5 دسامبر 1790، یکی از رهبرانِ بعدی ژیروند\* طرحی به مجلس ارائه کرد که مطابق آن، شهروندان منفعل (یعنی کسانی که مالیات مستقیم نمی‌پرداختند) از استخدام در گارد ملی\* محروم می‌شدند و نفرات این گروه از قشرهای نسبتاً مرفه جامعه برگزیده می‌شدند که مبلغ معینی مالیات می‌دادند و به اصطلاح شهروندان «فعال» خوانده می‌شدند. در مخالفت با این طرح، روبسپیر یکی از سخنرانی‌های نسبتاً طولانی خود را ایراد کرد که می‌توان گفت اوج تکامل نظری و سیاسی وی را مشخص می‌کرد. او در این جا دیگر صرفاً به تأکید بر حقوق مساوی آحاد مردم اکتفاء نمی‌کند، بلکه با تأکید مردم را نیروی محرک مادی و معنوی انقلاب می‌شناسد و به این عنوان، حضور آنها در گارد ملی به عنوان بازوی مسلح انقلاب، را اجتناب‌ناپذیر می‌داند: «از افترا بستن به مردم و اهانت به این حاکمان خود با این عنوان‌ها که شایسته برخورداری از حقوق

خود نمی باشند و وحشی، موزی و فاسد هستند، دست بردارید؛ این شما هستید که فاسدید؛ این قشرهای متمولانند که شما می‌خواهید قدرت مردم را به آنها منتقل کنید؛ این مردمان خوب، بردبار و سخی هستند؛ انقلاب ما بر آنها تکیه دارد. جنایات دشمنان‌شان بر هزاران جنبه قهرمانانه و بدیع آنها شهادت می‌دهد که برای خود مردم کاملاً طبیعی و ساده است. مردم جز آرامش، عدالت و حق حیات نمی‌خواهند؛ توانمندان و ثروتمندان تشنه امتیاز، تمول و لذت هستند. نفع، یعنی خواست مردم، نفع طبیعت و بشریت است؛ اراده عمومی است. نفع، یعنی خواست ثروتمندان و توانمندان، عبارت است از جاه‌طلبی، کبر، مال‌اندوزی، گزافه‌ترین خیالات و مضرترین تمایلات برای سعادت جامعه. راستی، چه کسی انقلاب ما را انجام داده است؟ ثروتمندان؟ قدرتمندان؟ تنها مردم می‌توانستند آن را بخواهند و انجام دهند. به‌همین دلیل، تنها مردم می‌توانند آن را حفظ کنند. □ می‌خواهند مردم را به دو دسته تقسیم کنند که ظاهراً یک دسته مسلح شده است تا دسته دیگر را که مثل مشتی برده همواره آماده طغیان است مهار کند. و این دسته شامل همه خودکامگان، همه ستمگران و همه خون‌آشامان است؛ و دسته دوم، مردم! با همه این‌ها، شما می‌گویید، مردم برای آزادی خطرناک‌اند. عجب!»!

اتفاقاً در همین سخنرانی و در کنار این تجلیل از نقش تعیین‌کننده توده‌های فقیر در انقلاب و دفاع از حقوق سیاسی مساوی برای آنها، از یک‌سو، بینش ایده‌آلیستی و قدری و از سوی دیگر، تأیید اختلافات طبقاتی بین آنها و همین کسانی که در این‌جا با شدت تمام به آنها می‌تازد، را در زمینه مادی و اقتصادی می‌پذیرد و حتی فرض می‌گیرد: «آیا گمان می‌کنید که عالم آنقدر نابینا است که این نازک‌کاری‌های حقیر یک نفر تنگ‌نظر و فاسد را که تاکنون جز قدرت و جنایات چند خودکامه و فلاکت ملت‌ها نتیجه‌ای نداشته است، را بر قوانین ابدی عدالت خود، که او را به سعادت فرامی‌خوانند، ترجیح دهد؟ موفقیت شما مثل دروغ گذرا و بی‌آبرویی‌تان مانند حقیقت ابدی خواهد بود .

«بدون آن‌که عدم تناسب عظیم دارایی‌ها که بزرگ‌ترین بخش ثروت‌ها را در دست‌های معدودی قرار می‌دهد را به‌عنوان دلیلی برای محروم کردن بقیه ملت از حاکمیت غیرقابل تفویض‌شان لحاظ

کنم، این‌جا هم برای قانون‌گزار و هم برای جامعه، جز این وظیفه مقدس را نمی‌شناسم که وسایلی در اختیار آن‌ها بگذارند تا در میان نابرابری گریزناپذیر اموال، از تساوی اساسی حقوق برخوردار شوند.»

طرح قانون مطبوعاتی که حتی حق دادن عریضه را هم از مردم سلب می‌کرد با واکنش شدید روبسپیر روبرو شد. در 9 و 10 ماه مه، در مجلس، علیه این طرح مداخله کرد: «آمران ما همه فرانسویان هستند و من از همه، بویژه از فقیرترین آن‌ها دفاع می‌کنم. شما دیگر قانون‌گزار نیستید، شما سرکوب‌گران مردم هستید.»

در 10 ماه مه، در انجمن ژاکوبین‌ها، سخنرانی معروف خود را در مورد آزادی نامحدود مطبوعات ایراد کرد که متن کامل آن را خواهید خواند.

در 11 ماه مه، با طرح مسأله مستعمرات، روبسپیر با موضع‌گیری در این زمینه، خود را از دیگر رهبران ژاکوبین‌ها کاملاً متمایز میکند. «اگر مستعمرات قرار است به‌قیمت سعادت، افتخار و آزادی شما تمام شوند، بگذارید از دست بروند! تکرار می‌کنم، اگر مستعمره‌نشینان [کولون] بخواهند باتهدید، ما را به تصویب قانونی مجبور کنند که به بهترین واژه، با منافع آن‌ها تطبیق کند، بگذارید مستعمرات از دست برود. من، به‌نام مجلس، به‌نام آن نمایندگان که نمی‌خواهند قانون اساسی را واژگون کنند و به‌نام ملت که می‌خواهد آزاد باشد، اعلام می‌کنم که ما ملت، مستعمرات و تمامی بشریت را فدای نمایندگان مستعمره‌نشین‌ها نخواهیم کرد.»

زمان آن نزدیک است که کارل مارکس اعلام کند: «مردمی که به مردم دیگری ستم می‌کنند، خود نمی‌توانند آزاد باشند.» در این مورد، تنها اثر دفاع روبسپیر این بود که مجلس به جای کلمه «برده» از کلمه «غیرآزاد» استفاده کرد و این‌که به فرزندان رنگین‌پوست‌های «آزاد»، حق انتخاب شدن به نمایندگی مجلس داده شد.

این سیاست، زمینه‌ساز جنگ مستعمراتی‌ای شد که 10 سال طول کشید و به جدایی سن‌دومنگ از فرانسه منجر گردید. در 16 مه 1791، هنگامی‌که موضوع انتخابات بعدی در مجلس

مطرح شد، روبسپیر که هم تحت تأثیر روسو و دمکراسی‌های باستان قرار داشت و درعین‌حال در عمل، مقام‌پرستی‌های نمایندگان مجلس را هم دیده بود، طی سخنرانی مفصلی، از ممنوعیت انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان برای مجلس قانون‌گذاری بعدی دفاع کرد، که مورد تصویب قرار گرفت .

این مجلس در نوامبر 1789 برای جلوگیری از جاه‌طلبی‌های میرابو نمایندگان را از تصدی پست وزارت ممنوع کرده بود و 8 آوریل 1791، یک روز پس از مرگ میرابو، به درخواست روبسپیر، نمایندگان را تا 4 سال بعد از انقضای دوره نمایندگی‌شان از تصدی پست وزارت بازداشته بود .

«من این علم جدید را که تاکتیک مجالس بزرگ نام داده‌اند دوست ندارم: زیادی به دسیسه شباهت دارد. من دوست ندارم که آدم‌های وارد، با تسلط بر یک مجلس توسط این سرکرده‌ها بتوانند تسلط خود را بر مجلس دیگری تأمین کنند و به این ترتیب به روشی از ائتلافات تداوم بخشند که آفت آزادی است .»

در 20 ژوئن 1791، لوئی با برجا گذاشتن نامه‌ای خطاب به مجلس که در آن، انگیزه خود را برای ترک فرانسه و شرایط بازگشت خود تشریح کرده بود، از پاریس فرار کرد. این کار شاه همه نگرانی‌هایی را که در مورد خیانت دربار و روابط مخفی آن با کشورهای اروپایی برای هجوم به فرانسه انقلابی و نیز شایعاتی را که در مورد احتمال فرار شاه با همدستی مقامات دولتی و حتی بعضی از اعضای مجلس برسر زبان‌ها بود، کاملاً تأیید کرد .

واکنش فوری به این حادثه از طرف همه جناح‌ها گریزناپذیر بود. در یک‌سو، اکثریت نمایندگان مجلس مؤسسان، با وجود قرائت نامه شاه در جلسه علنی مجلس، فرض رבוده شدن شاه و خانواده‌اش را مطرح کردند و در سوی دیگر، انجمن کوردولیه\* خواهان انحلال سلطنت و اعلام جمهوری شد .

در این میان، موضع‌گیری روبسپیر در ادامه سیاست‌هایی قرار داشت که تاکنون پیش برده بود .

او که همواره نسبت به توطئه خائنان داخلی مخصوصاً در دربار و مجلس، برضد انقلاب هشدار داده بود، بدون آن‌که در مورد رژیم حکومت آینده موضعی بگیرد، این فرصت را برای تصفیه دولت و مجلس از «خائنان» و عناصر ضدانقلابی مغتنم دانست و پیشنهاد

کرد که اولاً باید به مردم متوسل شد و به نیروی آنها تکیه کرد، ثانیاً باید درمورد این فرار تحقیق کرد و شاه و همدستانش را به مجازات رساند و ثالثاً باید انتخابات جدیدی برگزار شود تا به این ترتیب، خائنان از مجلس حذف شوند .

آنچه در واقع رخ داد، این بود که شاه موقتاً از سمت خود معلق شد و برخلاف خواست روبسپیر، درمورد تحقیق توسط دادگاه، تحقیقات از شاه از طریق کمیسرهایی صورت گرفت که از طرف مجلس تعیین شدند و سرانجام، فرض ربوده شدن شاه را تأیید کردند. از سوی دیگر، لافایت و همدستانش، با افزایش نیروهای نظامی، مراقب جنبش‌های مردمی بودند .

تعلیق شاه به جاه‌طلبی در جناح راست میدان داد و دوک اورلئان دوباره اورلئان‌ها را به‌عنوان جانشین مشروع شاه بی‌اعتبار شده و اصولاً سلسله بوربون‌ها مطرح کرد. در سمت دیگر هم لافایت به این فکر افتاد که شاید بتواند با تکیه به تعدادی از رهبران آینده ژيرونده، «جورج واشنگتن» فرانسه شود و موقتاً به جمهوری تمایل نشان داد .

به‌هرصورت، در این مرحله، روبسپیر، با سکوت خود، از موضع‌گیری بین سلطنت و جمهوری خودداری کرد. در 17 ماه مه 1792، در مورد موضع خود گفت: «من یک مجلس نمایندگان مردمی با شهروندانی آزاد و مورد احترام با یک شاه را بر مردمی برده و تحقیر شده زیر چماق یک سنای آریستوکراتیک و یک دیکتاتور ترجیح می‌دهم. من کرمول را بیش‌تر از چارلز اول دوست ندارم. آیا راه حل مشکل بزرگ جامعه در کلمات جمهوری یا سلطنت نهفته است؟»

در هرصورت، برخورد با شاه فراری پس از دستگیری، به یکی از نقاط عطف انقلاب تبدیل شد .

اگر به‌طور رسمی به رویدادها نگاه کنیم، از زمان دستگیری شاه تا انتشار قانون اساسی در سوم سپتامبر، که به توشیح شاه هم رسید، همه‌چیز به‌جای خود بازگشته بود. شاه در مقام خود ابقا شد و قانون اساسی برطبق روالی که تا این‌جا طی کرده بود، به‌تصویب رسید .

ولی در صحنه سیاست، جابه‌جایی‌های مهمی صورت گرفت که جریان بعدی تحولات را به‌طور قطعی تعیین کرد .

روبسپیر پس از دستگیری شاه درحین فرار، خواهان خلع و محاکمه

او شد و درموردِ جانشین شاه موضعی قانون‌گرا گرفت که درنهایت موضع خاندانِ اورلئان را در جانشینی لوئی شانزدهم که از بوربن‌ها بود تحکیم می‌کرد. عریضه‌ای هم که در 16 ژوئیه از طرفِ ژاکوبن‌ها انتشار یافت، بر این موضع تأکید داشت. ولی انجمن کوردولیه این موضع را نپذیرفت و طی عریضه‌ای، خواهان لغو سلطنت و برقراری جمهوری شد. این دو انجمن درقبالِ مباحثاتی که در مجلس پیرامونِ مصونیتِ شاه و در نتیجه غیرقابل محاکمه بودنِ او در جریان بود، مردم را به هواداری از عریضه‌های خود دعوت می‌کردند .

این رادیکالیزه شدنِ مواضع باعثِ انشعاب در درونِ ژاکوبن‌ها شد و غیر از روبسپیر، تقریباً تمام سرانِ سرشناس این انجمن در مجلس، به‌حمایت از فرض ربوده شدن شاه، مصونیتِ او و سرانجام، ابقای وی رأی دادند .

این تصمیم مجلس، عریضه‌دهندگان را در تعقیبِ درخواستِ خود، در موقعیتی غیرقانونی قرار می‌داد. تلاش روبسپیر برای جلوگیری از تجمع جمهوری‌خواهان در میدانِ مارس در 17 ژوئیه، به نتیجه نرسید و گاردِ ملی به فرماندهی لافایت، در این روز، با کشتاری نسبتاً وسیع، این مخالفت‌ها را خاموش کرد. در میانِ کسانی که برای امضای عریضه انجمن کوردولیه برای برقراری جمهوری در این روز اجتماع کرده بودند، زنان نیز که به‌نحوی بی‌سابقه اجازه امضای عریضه را یافته بودند، حضور داشتند .

غیبتِ روبسپیر در این روز و گذراندنِ شب در خانه یکی از هوادارانِ ناشناس، ازسویِ دشمنان و مخالفانش، به ترس و فرار او از صحنه تعبیر شد. در واقع، در جو وحشتی که آن روز در پاریس برقرار بود، صاحبِ یک کارگاهِ نجاری روبسپیر را به خانه خود می‌برد و روبسپیر از آن پس تا آخر عمر، با خانواده او، زن و دو دختر وی، زندگی می‌کند. شایعاتی درموردِ نامزدی روبسپیر با یکی از این دو دختر برسر زبان‌ها بود که مدارکِ تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. در هر صورت، پس از 10 ترمیدور، اعضای این خانواده موردِ پیگرد قرار گرفتند و خانواده تقریباً متلاشی شد. تکرار این‌گونه غیبت‌ها در لحظاتِ حساس دیگر، این نظر برخی از مورخانِ شرح‌حالِ او را تأیید می‌کند که او به‌رغم اهمیتی که در تئوری برای جنبش‌های مردمی قائل بود، در عمل، فاقدِ توانِ سازمان‌دهی آنها بود. خودِ وی در موردی، به این ضعفِ خویش اعتراف کرده است .



در هر صورت، گرچه در این دوران، او هنوز به هواداری از جمهوری موضع نگرفته بود و خود صراحتاً گفت که: «مرا به جمهوری خواهی متهم کرده‌اند، به من زیادی افتخار داده‌اند. من جمهوری خواه نیستم. اگر مرا سلطنت طلب می‌خواندند، به من اهانت می‌کردند، چون من سلطنت طلب هم نیستم.» ولی دفاعش از خلع و محاکمه شاه و محکوم کردن قاطعانه کشتار میدان مارس در مجلسی که اکثریت قریب به اتفاق آن پشت سر شاه و لافایت قرار گرفته بود، محبوبیت بزرگی برای او کسب کرد، به طوری که وقتی سران سرشناس انجمن ژاکون‌ها مواضع او را رد کردند و به رغم وی، به نفع شاه موضع گرفتند و حتی محل انجمن را به دیر فویان‌ها منتقل کردند و پذیرش اعضا را تابع پذیرش خود کردند، نیروهای مردمی، چه در پاریس و چه در ایالات، عمدتاً از روبسپیر هواداری کردند و با این تصفیه، انجمن برای رریارویی با حوادث آینده آمادگی بیشتری پیدا کرد. همین امر باعث شد که روبسپیر بتواند طرح سلطنت طلبان را که با استفاده از موقعیت، درصد تجدیدنظر در قانون اساسی و بویژه گنجاندن حق وتو مطلق شاه در آن برآمده بودند، خنثی کند.

در آخرین روزهای مجلس مؤسسان، یکی از نمایندگان، با تشویق اکثریت و بویژه اعضای فویان مجلس، طرحی برای انحلال انجمن‌ها مطرح کرد؛ با این توضیح که انقلاب تمام شده است و دیگر به این ابزارها نیازی نیست. روبسپیر در 29 سپتامبر، یعنی روز قبل از پایان کار مجلس مؤسسان، در مخالفت با این طرح، سخنانی ایراد کرد که جریان بعدی وقایع صحت آنها را اثبات کرد. او از جمله گفت: «گزارشگر [این طرح] به ما می‌گوید: ما دیگر به این انجمن‌ها احتیاج نداریم، زیرا انقلاب تمام شده است. وقت آن فرارسیده است تا این ابزاری را که به این خوبی به دردمان خورد بشکنیم. انقلاب تمام شده است؟ من مایلم همراه شما این را قبول کنم، هرچند نمی‌فهمم چه مفهومی به این حرفی که با این همه حرارت تکرار می‌شود، می‌دهید.»

و با برشمردن شواهدی که بر ضد انقلابی بودن این طرح دلالت داشت، گفت: «از نظر من، انقلاب تمام نیست.»

روز 30 سپتامبر 1791، مجلس مؤسسان پایان یافت و در هنگام خروج، نمایندگان با استقبال مردمی روبه‌رو شدند که آشکارا برای

رویسپیر و پسیون ابراز احساسات ویژه می‌کردند و تاج «سرو مدنی» را بر سر آنها گذاشتند .

بلافاصله پس از پایان کار مجلس مؤسسان، «مجلس قانون‌گزاری» تشکیل شد. از تعداد 745 نماینده مجلس جدید تنها 136 تن عضو انجمن ژاکوبین بودند درحالی‌که فویان‌ها، گروه انجمن انشعابی از ژاکوبین‌ها، 264 عضو داشتند. ولی از یک‌سو، انشعاب فویان‌ها به لمانتیست‌ها [هواداران لمان] و فایتیست‌ها [هواداران لافایت]، و گرایش اعضای بی‌طرف مجلس به سیاست‌های ژاکوبین‌ها، موقعیت آنها را در مجلس جدید تقویت می‌کرد .

همانطور که رویسپیر خواسته بود، نمایندگان مجلس قبل حق عضویت در مجلس جدید را نداشتند. یکی از آنها خود رویسپیر بود که اکنون پس از دو سال و نیم، فرصت می‌کرد به منطقه زادگاهش سفر کند. این سفر که از اواسط اکتبر تا پایان نوامبر طول کشید، فرصتی بود تا او واکنش تحولات این دوران را در این ایالت که مانند سایر ایالات با اقتصاد کشاورزی تحت سلطه بزرگ‌مالکان سر می‌کردند ملاحظه کند. طبیعی بود که در این سفر، با استقبال گرم مردم و بی‌اعتنائی نسبی متنفذان محلی روبرو شد.

در این سفر، بویژه به اهمیت دو نکته برای ایالات پی بُرد: یکی این‌که کشاورزان که روابط مالکیت سابق را همچنان برقرار می‌بینند، خود را در انقلاب سهیم نمی‌دانند و دیگر آن‌که نفوذ روحانیونی که از ادای سوگند وفاداری به قانون اساسی ابا کرده‌اند هنوز در ایالات برقرار است .

در این مورد اخیر، رویسپیر در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «من به‌عینه می‌بینم که در پاریس روحیه عموم مردم و قدرت کشیش‌ها را خیلی کم می‌شناسند. من به این نتیجه رسیده‌ام که همین به تنهایی برای بازگرداندن استبداد کافی است و دربار لازم ندارد کار دیگری بکند جز اینکه بگذارد امور به‌همین منوال بگذرد .»

همچنین فروش املاک و اموال کلیسا را عاملی برای علاقمند کردن کشاورزان به انقلاب می‌داند .

در پایان ماه نوامبر، ژاکوبین‌ها در مجلس یک گروه متحد را تشکیل می‌دادند. ولی خیلی زود معلوم شد که رهبری مجلس در واقع در دست گروهی از ژاکوبین‌ها که می‌توان گفت نمایندگان بورژوازی بزرگ مدرن قرار دارد که می‌خواهد با سرعت امنیت را تأمین و آزادی

اقتصادی را برقرار کند. چون هسته اساسی نمایندگان هوادار این گرایش از ناحیه ژیروند می‌آمدند، به «ژیروندن‌ها» معروف شدند. بریسو\* مهمترین شخصیت این گروه بود. در واقع خیلی زود ژاکوبین‌ها به هواداران روبسپیر و بریسو تقسیم شدند . این دو دسته بلافاصله بر سر مسأله جنگ باهم به مقابله برخاستند .

هواداران رژیم سابق از همان اوان، با مشاهده ناآرامی‌های انقلابی، به تدریج از فرانسه خارج شدند و اکثراً در شهر کوبلنز، در یکی از ایالات آلمان، گرد آمدند و علاوه بر گردآوری نیروهای نظامی خودی، درصدی جلب کشورهای اروپایی به لشگرکشی به فرانسه و احیای رژیم سابق در این کشور بودند. علاوه بر این، خود این دولت‌ها که با انتشار اخبار انقلاب در خارج با اشتیاق مردم خود به این انقلاب مواجه بودند، درصدی بر آمدند تا اتحادی علیه فرانسه ایجاد کنند و البته با استفاده از عوامل فرانسوی مستقر در کوبلنز، به کار خود مشروعیت بخشند. ژیروندن‌ها فکر می‌کردند که پیش‌دستی در جنگ و تار و مار کردن کوبلنزی‌ها قبل از این که یک اتحاد اروپایی جدی گرد آنها فراهم آید، زمینه را برای کنار آمدن با کشورهای اروپایی فراهم می‌کند. و در داخل، از یک سو با فرستادن عمده نیروهای ناآرامی‌های انقلابی به خارج از مرزهای فرانسه محیط جامعه ساکت می‌شود و از سوی دیگر، هواداران رژیم سابق در داخل، از بازگشت به رژیم سابق مأیوس می‌شوند و مخصوصاً شاه به وضع موجود تن درمی‌دهد .

روبسپیر پس از بازگشت از ارس، ابتدا با این جنگ پیش‌گیرانه، البته به سبک خودش، همراه شد. ولی، پس از آن که ملاحظه کرد دربار و لافایت نیز با جدیت کامل به تدارک این جنگ و آماده کردن افکار عمومی مشغول‌اند، با آن‌که از توطئه‌هایی که بعداً آشکار شد طبیعتاً بی‌خبر بود، به جمع مخالفان جنگ پیوست .

شاه به این دلیل خواهان جنگ بود که شکست در جنگ و ورود نیروهای اروپایی و اعاده ی قدرت مطلقه ی خود را پیش‌بینی می‌کرد و در این زمینه، به نامه‌نگاری‌های مخفی مشغول بود. و لافایت هم فکر می‌کرد که یک پیروزی سریع نظامی علیه کوبلنزی‌ها به وی اجازه می‌دهد با نیروهای نظامی تحت فرمان خود به‌عنوان سردار فاتح به پاریس بتازد و با برچیدن بساط انقلاب،

قدرت مطلقه خود را برقرار کند .

در میان این سه نیروی اساسی جنگ طلب، که یکی خواهان تثبیت وضع موجود، دیگری خواستار بازگشت به گذشته و سومی درصدی تحمیل دیکتاتوری نظامی شخص خود (و هر سه البته پس از درهم شکستن نیروهای انقلاب) بودند، روبسپیر که معتقد بود انقلاب هنوز تمام نشده است، خیلی زود این نقشه‌های ضدانقلابی را که در لفافه وطن پرستی دوآتشه و گاه حتی با داعیه صدور انقلاب مطرح می‌شد، دریافت و فعالانه به مقابله با آنها پرداخت .

در 11 دسامبر، ضمن درخواست یک بحث وسیع در این مورد، گفت: «وزرا حمله را موعظه می‌کنند که باید حمله کرد و بسیاری از وطن پرستان خوب همین روش را می‌پذیرند. هرگز قانونی که توسط دو طرف، به اتفاق آرا تصویب می‌شود، قانون خوبی نیست.»

ولی در ملاقات اواسط ژانویه خود با مارا نتوانست با وی که خواهان دعوت به قیام برای خنثی کردن نقشه‌های جنگ طلبانه و به‌طور کلی توطئه‌های ضدانقلابی بود، به توافق برسد. در پایان این ملاقات، مارا در مورد روبسپیر، این‌طور قضاوت کرد: «این گفت‌وگو مرا در نظری که همیشه در موردش داشتم، راسخ کرد که او در وجود خود، روشن بینی سناتورهای خردمند و درستکاری انسان‌های نیک را با غیرت وطن پرستان حقیقی گرد آورده است، ولی فاقد بینش و درعین حال، جسارت دولتمردان است.»

ولی، این‌طور به نظر می‌رسد که روبسپیر دعوت به قیام عمومی را در آن شرایط که موافقان جنگ توانسته بودند احساسات مردم را متوجه دشمنان خارجی و ضدانقلاب خارج از مرزها کنند، کاری توأم با موفقیت نمی‌دانست. در عوض، برنامه‌ای را مطرح کرد که می‌توان گفت نوعی تدارک برای قیامی مردمی بود که سر انجام در 10 اوت 1792 روی داد .

این برنامه شامل تصفیه نیروهای مسلح، تقویت اقدامات امنیتی برای پاریس و سرانجام تحکیم مناسبات پاریس با ایالات از طریق دامن زدن به جنبش فدره‌ها\* و از این طریق، بویژه تمرکز بر سرکوب فعالیت‌های ضدانقلابی در ایالات و در رأس آنها وانده بود. و همچنین بر کارهای فرهنگی و هنری برای تقویت روحیه مردم و جلوگیری از حاکم شدن رخوت و بی‌اعتنائی بر مردم تأکید کرد. در این زمینه، سخنی گفته است که درعین حال نشان می‌دهد تا

چه حد در زمینه اقتصادی و اجتماعی، با سهل‌انگاری و خوش‌خیالی با مسائل روبه‌رو می‌شده است: «من همیشه براین نظر بوده‌ام که انقلاب ما دو چیز کم داشته است: نویسندگانی عمیق به تعداد آن‌هایی که از کلیسا مزد می‌گیرند و آدم‌های ثروتمندی که آن‌قدر دوستدار آزادی باشند که بخشی از تمول خود را به گسترش آگاهی و روحیه عموم مردم اختصاص دهند.»

ماه‌های ژانویه و فوریه سال 1792 شاهد شورش مردم در پاریس و ایالات بود که علت آن بویژه کمبود مواد غذایی: شکر، قهوه و از همه مهمتر غلات بود. در مناطق روستایی، این شورش‌ها بویژه با حمله اهالی به قصرهای فئودال‌ها و سوزاندن اسناد مالکیت آنها همراه بود. با آن که پاره‌ای از دوستان ژاکوبین روبسپیر از این شورش‌ها و بخصوص جنبه طبقاتی آنها نگران بودند و حتی پیشنهاد هائی هم برای برآورده کردن خواسته‌های مردم و آرام کردن آنها مطرح می‌کردند، روبسپیر کاملاً سکوت اختیار کرده بود. به‌همین دلیل، گفته‌های آنها وزن کافی برای جلب افکار عمومی و مجلس را پیدا نکرد. فقط زمانی که شهردار شهر اتامپ که خود در نقل و انتقال غلات دست داشت در مقابله با مردم در رأس نیروهای مسلح به‌دست آنها کشته شد و نیروهای دست راستی سعی کردند کشته وی را به دست‌آویزی برای بدنام کردن جنبش مردم تبدیل کنند، مانع از آن شد که ژاکوبین‌ها به این جریان بپیوندند.

پس از شکست در جنبه بلژیک، ژیروندن‌ها در مجلس طرحی را به تصویب رساندند که 15 ژوئن را روز جشن قانون اعلام میکرد و از این سیمونو به‌عنوان شهید یاد می‌شد. در آن‌جا روبسپیر جداً مداخله کرد و سیمونو را «محتکر و مال‌اندوز» معرفی کرد. در این جشن، رژه نظامی و شعار «آزادی، برادری، مالکیت»، جانشین شرکت مردمی و شعار «آزادی، برادری، برابری» که ماه پیش در جشن آزادی در بزرگداشت محکومان به اعمال شاقه\* برقرار شد، نشسته بود.

روبسپیر همچنان سرگرم مبارزه با جنگ‌طلبی‌های ضدانقلابی بود که حالا دیگر به پخش اخبار نادرست و یا مبالغه‌آمیز منجر شده بود. ولی، در تعقیب مسائل جنگ، حادثه‌ای رخ داد که برای مورخان، بیوگرافی سیاسی روبسپیر اهمیت بسیار دارد. در ماه مارس،

لئوپولد، پادشاه اتریش، می‌میرد و باتوجه به نقش محوری این کشور در تدارک جنگ با فرانسه، انتظار تحولاتی در این زمینه می‌رود. از سوی دیگر، شاه سه نفر از رقبای ژاکوبین روبسپیر را وارد کابینه می‌کند و مخصوصاً به یکی از آنها فرماندهی ارتش را واگذار می‌نماید و این‌ها را بیش از پیش به منزوی کردن روبسپیر علاقمند و توانا می‌سازد. در 26 مارس، وی در سخنرانی خود در انجمن، در اشاره به مرگ لئوپولد، از جمله می‌گوید: «باریتعالی که همواره بیش از نیروی تدبیر خود ما، بر احوالاتمان اشراف دارد، با از میان برداشتن لئوپولد، نقشه‌های دشمنان ما را نقش بر آب کرد.»

گده، یکی از رقبای روبسپیر، بلافاصله واکنش نشان می‌دهد و به میان کشیدن پای «باریتعالی» را همدستی برای «بازگرداندن مردم به بردگی مذهب» می‌خواند. در پاسخ این سخنان، روبسپیر فی‌البداهه سخنانی گفت که هم روحیه مذهبی و هم برداشت مخصوص او از مذهب و کارکرد آن در زندگی فردی و اجتماعی را نشان می‌دهد.

سخنان وی برای اولین بار با اعتراض‌های شنوندگان قطع شد و اداره‌کنندگان جلسه با استناد به دستور جلسه، خواستند از ادامه سخنان وی جلوگیری کنند، ولی او با اصرار، به سخنان خود ادامه داد:

«نه، آقایان! شما صدای مرا خفه نخواهید کرد، هیچ دستور جلسه ای نیست که بتواند این حقیقت را خفه کند. بله، ادای نام باریتعالی و مطرح کردن مفهوم یک هستی ابدی که اساساً بر سرنوشت ملت‌ها تأثیر می‌گذارد و به نظر من به نحوی کاملاً ویژه مراقب انقلاب فرانسه است، نظری زیادی بدیع و جسورانه نیست، احساس قلبی من است، احساسی که برای من لازم است؛ و چگونه می‌شد برای من لازم نباشد، منی که در مجلس مؤسسان در معرض همه‌گونه حملات و پست‌ترین دسیسه‌ها و در احاطه آن همه دشمنان، خودم را حفظ کردم؟ تنها با روح خودم، چگونه می‌توانستم آن‌همه کاری را که فوق نیروی بشری بود انجام دهم، اگر روحم را تعالی نداده بودم؟»

آنچه مسلم است، این است که روبسپیر در این مورد بخصوص نتوانست با تکیه بر توده‌های ژاکوبین، به انتشار حرف‌های خود

موفق شود؛ بخصوص که مرگ لئوپولد که از طرف روبسپیر به عنوان موهبتی الهی استقبال شده بود، با سر کار آمدن فرانسوای دوم، که از وی سرسخت‌تر بود، به فاجعه جنگ منجر شد .

اگر عقاید مذهبی روبسپیر در این مرحله، او را از جنبش مردمی دور نمی‌کند، به این دلیل است که این برداشت مذهبی اساساً ضد کلیسا است و در نقد نقش کلیسا، به عنوان یکی از ارکان رژیم سابق و سنگری برای ضدانقلاب، روبسپیر هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد. در این مورد، حتی از خدانشناسان محافظه‌کاری که از گسترش انقلاب بیمناک بودند، قاطع‌تر برخورد می‌کرد. ولی با تعمیق انقلاب و ورود قشرهای زحمتکش با خواست‌های ویژه خود به صحنه، کارکرد مذهب برای مهار آن هم مورد توجه رهبری بورژوازی، از جمله روبسپیر، قرار گرفت. وی در اوج قدرت خود، کوشید این مذهب بی‌کلیسای خود را به صورت مذهب رسمی و پرستش «هستی متعال» تثبیت کند که وقایع بعدی نشان داد به‌رغم تبلیغات و تشریفات فراوانی که برای آن ترتیب داده شد، هیچ‌گونه پایه توده‌ای پیدا نکرد .

پس از آن که جنگ گریزناپذیر شد، روبسپیر توجه خود را به تدارک و سازمان‌دهی آن معطوف کرد. در این زمینه، مخصوصاً بر وجود لافایت در میان فرماندهان جنگ تکیه کرد و وی را، با توجه به جاه‌طلبی‌های شخصی و روابط آشکار و پنهانش با عوامل داخلی و خارجی ضدانقلاب، به عنوان دشمن اصلی، مورد حمله قرار داد. همین امر موجب شد که هواداران رنگارنگ لافایت هر یک از زاویه خود، به وی حمله‌ور شوند و او را به خیانت و کارشکنی در پیش‌برد جنگ متهم کنند. تهدید به مرگ، دعوت به خروج از کشور و حتی تقاضای محاکمه وی، همراه بود با هجوم تبلیغاتی فشرده‌ای که او را علناً به داشتن روابط پنهانی با ملکه آنتوانت و دولت اتریش متهم می‌کرد .

در هر صورت، این مواضع بار دیگر موقعیت وی را (و این بار، برای همیشه) در میان ژاکوبین‌ها تثبیت کرد. ظاهراً با کمک مالی پاره‌ای از دوستانش و به منظور مقابله با هجوم مطبوعاتی مخالفانش بود که نشریه «مدافع قانون اساسی» را بنیان گذاشت که اولین شماره آن در 17 ماه مه 1792، منتشر شد. وی که در جریان تصویب قانون اساسی، بر تمام نواقص و نارسایی‌های آن انگشت

گذاشته بود، اکنون در شرایط جنگی و خطر حاکمیت نظامیان و سرکوب انقلاب، به بهانه دفاع از وطن، با دفاع از اصول این قانون اساسی، به مبارزه خود شکل قانونی می‌داد. کمتر از سه ماه پس از این تاریخ، قیامی که به دعوت خود وی صورت گرفت، این قانون اساسی و اصولاً سلطنت مشروطه را برانداخت.

در شماره چهارم همین نشریه بود که وی در اوایل ماه مه، یادداشت پیر اولیویه، شهردار یکی از شهرهای اطراف اتامپ، و از همفکران بابوف، پیشگام کمونیسم در فرانسه، را منتشر کرد که به شکایت خود علیه تعدیات نظامیان در سرکوب شورش‌های ماه آوریل به مجلس ضمیمه کرده بود. اولیویه در این یادداشت، به سبک خودش، از مالکیت انتقاد کرده بود. روبسپیر در تأیید گفته‌های او، تفسیری در همان شماره درج کرد که نشان می‌داد توجه وی از مسائل صرفاً سیاسی به ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی درگیری‌ها و نابرابری‌های سیاسی نیز جلب شده است. در این یادداشت مثلاً می‌خوانیم: «از دکان‌دار خرده‌پای مرفه گرفته تا پاتریسین سطح بالا، از وکیل دعاوی گرفته تا دوک سابق و هم‌ردیف‌هایشان، ظاهراً تقریباً همگی می‌خواهند امتیاز تحقیر بشریت را این‌بار تحت نام مردم، ادامه دهند. به گوش این مال‌اندوزان آزمند، که جز مذبح پلوتوس\* چیزی نمی‌شناسند، موعظه آزادی بخوانید! تنها چیز مورد توجه آنها این است که بدانند نظام فعلی ما در هر لحظه از روز، به چه میزان بر منافع سرمایه‌هایشان می‌افزاید. حتی خدمتی که انقلاب به پول‌پرستی آنها کرده، نمی‌تواند این‌ها را با آن آشتی دهد».

در میدان جنگ، در همان آغاز درگیری با ارتش اتریش، در 28 آوریل، بر اثر ناهماهنگی بین توده سربازان «وطن‌پرست» و فرماندهان اشراف‌زاده، ارتش فرانسه دچار پراکندگی شد و وقتی فرمانده فرمان عقب‌نشینی داد، سربازان مظنون، به اتهام خیانت، او را کشتند.

این شکست را هواداران جنگ به حساب ترس و بویژه بی‌انضباطی سربازان گذاشتند و روبسپیر در این میان، پیش از هر کار دیگر، به دفاع از سربازان و شاید برای اولین بار در تاریخ رد اطاعت کورکورانه موضع گرفت و در نشریه خود نوشت: «بی‌انضباطی در اصطلاح پاتریسین‌های ما یعنی جرم، در عین حال سرباز و وطن‌پرست



بودن، یعنی یک ماشین خودکار آماده برای دریدن گلوی مردم و سرکوب آزادی به فرمان خودکامه بودن.»

اختلافات شاه با وزیر ژاکوبین کابینه در ماه ژوئن، به بحرانی سیاسی تبدیل شد. شاه که سرانجام انحلال گارد سلطنتی را پذیرفته بود، با طرح سروان، وزیر جنگ ژاکوبین، برای مستقر کردن 20000 سرباز فدره برای دفاع از پاریس در صورت تهدید این شهر توسط نیروهای خارجی و همچنین مصوبه مجلس درمورد کشیش‌های نافرمان، مخالفت کرد. درمقابل اصرار این وزیر که لزوم این طرح‌ها را برای برقراری آرامش توضیح می‌دادند، شاه آن‌ها را برکنار کرد و عناصر دست راستی ناشناخته‌ای را به جایشان منصوب کرد. این کار به بحرانی منجر شد که که بر اثر آن، حتی دانتون پیشنهاد دعوت به قیام کرد.

ولی روبسپیر که حتی به طرح استقرار فدره‌ها هم شک داشت و نگران آن بود که همین نیروها ممکن است به وسیله‌ای برای کودتایی نظامی تبدیل شوند، نگران دسیسه‌گران خطرناک‌تری بود که مترصد بالا گرفتن این بحران بودند تا به صحنه بیایند. به همین دلیل، دعوت به احتیاط می‌کرد: «نجات عمومی اصولاً نه بر شخصیت وزیر، که دربار هر چند بار که دلش بخواهد میتواند آنها را برکنار کند، بلکه بر انرژی و وطن‌پرستی نمایندگان ملت تکیه دارد. این مجلس باید کمتر به آقای سروان پردازد تا مرعی کردن احترام به آزادی و حمایت از تیره‌روزان تحت پیگرد.» و برخلاف نظر دانتون که روز بعد از این سخنان روبسپیر اظهار شد، با دعوت به «قیامی جزئی که حاصلی جز مشوب کردن امور عمومی ندارد»، مخالفت می‌کند.

در 18 ژوئن، اولتیماتوم لافایت در مجلس قرائت شد که وی در آن از مجلس از جمله خواسته بود ژاکوبین‌ها و سایر انجمن‌های مردمی را سرکوب کند، والا وی شخصاً به کمک نیروهای نظامی تحت فرمانش، این کار را انجام خواهد داد.

همان شب روبسپیر، در انجمن ژاکوبین‌ها، صراحتاً این واقعه را آزمایشی برای مشروعیت مجلس و حق نمایندگی مردم دانست. ولی ژیروندن‌ها که در مجلس نسبتاً باملایمت با این اولتیماتوم برخورد کردند، با استفاده از وضعیت، مردم را در 20 ژوئن، به خیابان‌ها کشاندند و شاه درمقابل مردم، کلاه سرخ مخصوص

انقلابیون را برسر گذاشت .  
ولی تصمیم مجلس علیه لافایت به مداخله برگذار شد و حتی تا  
11 ژوئیه که سرانجام مجلس «وطن در خطر» را رسماً اعلام کرد،  
هنوز در مقام سابق برجا بود .

بهمین جهت، روبسپیر در تفسیر اعلان «وطن در خطر» مجلس، در  
عصر همان روز در انجمن ژاکوبین‌ها، ضمن آن‌که به‌طور بی‌سابقه‌ای  
شاه و دربار را در رأس خطرهایی که وطن را تهدید می‌کنند مورد  
حمله قرار داد، در ردیف دوم باز به لافایت پرداخت: «وطن در خطر  
است، چون که یک دربار کثیف و یک شاه اصلاح‌ناپذیر وجود دارد...  
آزادی، مادام که لافایت در رأس ارتش‌های ما است، در خطر خواهد  
بود.»

وی در ادامه، از پیش، وقایع ماه اوت را هشدار می‌دهد: «اگر تا یک  
ماه دیگر هنوز وطن در خطر باشد، اگر وضعیت امور تماماً تغییر  
نکرده باشد، در آن صورت باید وطن را از دست رفته دانست.»  
سرانجام، هنگامی که فدره‌ها از سراسر کشور برای شرکت در  
مراسم سالگرد انقلاب به پاریس آمدند، روبسپیر، به‌رغم مقامات  
که قصد داشتند هرچه زودتر آنها را به میدان‌های جنگ بفرستند، از  
آنها خواست در پاریس بمانند. در عریضه‌ای که آنها به مجلس دادند  
و توسط روبسپیر تنظیم شده بود، خواستار برکناری لافایت، اخراج  
افسران اشراف از نیروهای نظامی و برکناری مدیریت مرتجع 30  
ایالت از 83 ایالت فرانسه شدند. سخنگوی آنها هنگام طرح  
عریضه در مجلس، به برخورد احتیاط‌آمیز روبسپیر اکتفا نکرد و  
لافایت را مستقیماً زیر سؤال برد. ژیروندن‌ها که نفوذ زیادی در  
مجلس داشتند، به مخالفت شدید با این جریان برخاستند و رهبر  
آنها، بریسو، که دو سال پیش پس از فرار شاه خواهان نوعی  
جمهوری لافایتی شده بود، به این «شاه‌کش»‌ها حمله کرد و  
گفت: «مردم در کلمه شاه خاصیتی جادویی می‌بینند که مالکیت  
آنها را حفظ می‌کند.»

روبسپیر، در حالی که خود را در معرض خطر پیگرد می‌دید، در 29  
ژوئیه، نطق مفصلی ایراد کرد که در آن، می‌توان گفت برنامه قیام  
قریب الوقوع مطرح شده بود: «به‌هر نحوی که شده، کشور باید  
نجات یابد؛ آنچه در کار تخریب آن است با قانون اساسی مغایرت  
دارد... رئیس قوه مجریه به مردم وفادار بوده است؟ باید وی را

نگاه داشت. به آنها خیانت کرده است؟ باید خلعش کرد. مجلس ملی نمی‌خواهد این برکناری را تصویب کند؛ و در صورتی که وی را مقصر بدانیم، مجلس ملی خودش در این جرم با وی شریک است، و به همان اندازه وی از نجات کشور عاجز است. در این صورت باید در عین حال هم قدرت دولتی و هم قانون‌گذاری را احیا کرد. مسأله بر سر انتخاب بین اعضای قانون‌گذاری فعلی و آزادی است. پس باید یک مجلس جدید انتخاب کرد. این مجلس نباید صرفاً قانون‌گذاری، بلکه از نوع مؤسسان (مطابق کلمه آمریکای که استفاده از آن متداول شده: «کنوانسیون») باید باشد. بویژه باید از طریق آرای عمومی مستقیم انتخاب شود، و همه شهروندان منفعل به انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده تبدیل شوند. بالاخره، نمایندگان، در صورت خیانت به اراده مردم، در هر لحظه، از طرف رأی‌دهندگان خود باید قابل عزل باشند و همچنین نمایندگان مجلس قانون‌گذاری و مجلس مؤسسان سابق دوباره قابل انتخاب نباشند. پس از انجام این اقدامات، همچنین باید مدیریت ایالاتِ ضدانقلابی را تجدید کرد و ارتش را از دست ستادهای فرماندهی اشرافی رهاوند. آن‌گاه میتوان قانون اساسی بهتری داشت، اگر ملت، از طریق وکلای خود، نه اصول قانون اساسی کنونی، بلکه تناقضات این سند مهم را حذف کند.»

از این پس وقایع سرعت بی‌سابقه‌ای می‌گیرد و نیروهای انقلاب و ضد انقلاب با صراحتی که تا آن زمان دیده نشده بود، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند.

روز بعد از نطق روبسپیر، نواحی شهرداری پاریس به ابتکار خود، امتیاز شهروند فعال از منفعل را لغو میکند و در 30 ژوئیه، مجلس ناگزیر می‌شود افراد جدیدی از این دسته شهروندان را در صفوف گارد ملی بپذیرد.

از یک‌سو، در این روزها، خبر «مانیفست برانسویک» که در آن، دوک برانسویک\*، به تشویق اتریش و پروس به فرانسه و اولتیماتوم داده بود و مخصوصاً پاریسی‌ها را تهدید کرده بود که اگر چشم‌زخمی به شاه وارد شود، نیروهای نظامی او این شهر و مردم آن را نابود خواهند کرد، در پاریس منتشر می‌شد و از سوی دیگر، فدره‌های مارسی در حالی که سرودی را می‌خواندند که بعداً با نام «مارسیز» به سرود ملی فرانسه تبدیل شد، از طریق ناحیه فوبورگ سن‌آنتوان

وارد پاریس شدند .

37 ناحیه از 38 ناحیه پاریس خلع شاه را از مجلس خواستار شدند و فوبورگ سنانتوان تا 9 اوت برای این کار به مجلس وقت داد، وگرنه در شامگاه دهم اوت ناقوس‌ها را به صدا درمی‌آورد .

در 8 اوت، اکثریت مجلس که از جنبش مردم ترسیده بود، از تصویب کیفرخواست علیه لافایت خودداری کرد و به این ترتیب، این بحران برای جنبش مردم، به مسأله مرگ و زندگی تبدیل می‌شد. بخصوص که در 9 اوت، ساعت 7 بعدازظهر، مجلس بدون هیچ تصمیمی در مورد خلع شاه، متفرق شد .

در همین روز نهم اوت، روبسپیر به دوست خود، کوتون\*، نوشت: «ما به نقطه باز شدن گره درام قانون اساسی رسیده‌ایم. انقلاب اگر در ورطه استبداد نظامی و دیکتاتوری درنغلطد، جریان سریع‌تری خواهد یافت. در شرایطی که ما هستیم، برای دوستداران آزادی، پیش‌بینی و هدایت وقایع غیرممکن است. سرنوشت فرانسه ظاهراً به دسیسه و تصادف واگذاشته شده است. آنچه می‌تواند به ما اطمینان دهد، نیروی روحیه عمومی در پاریس و بسیاری از ایالات و همچنین حقانیت هدف ما است.»

در روز 10 اوت، وقتی مردم نواحی مختلف پاریس ستاد قیام خود را در شهرداری پاریس به پا کردند و همراه با فدره‌های شهرستانی به کاخ شاه هجوم بردند و خانواده سلطنتی را ناگزیر به پناه بردن به مجلس کردند، هیچ‌کس نمی‌دانست روبسپیر کجاست؛ حتی محققان شرح‌حال وی هم نتوانسته‌اند این ابهام را مرتفع کنند. ورنیو، نماینده ژیروندن، که آن روز، ریاست جلسه مجلس را به عهده داشت و با ورود شاه به مجلس در حال فرار از چنگ مردمی که شاهد کشتار هم‌زمانشان به دست گارد سوئیزی و سایر نیروهای محافظ کاخ بودند، از شاه عذر خواهی کرد، بعد ها مدعی شد که در آن روز روبسپیر در زیرزمینی پنهان بوده است .

در هر صورت، قیام روز 10 اوت حاصل تدارکاتی بود که روبسپیر در آنها نقش اساسی داشت. بلافاصله، پس از پیروزی قیام، روبسپیر در صحنه حاضر است و نتایجی را که از این قیام می‌توان گرفت و مهمترین آنها لغو سلطنت و برقراری جمهوری است را پیگیری می‌کند .

عصر روز 10 اوت، روبسپیر در کمون پاریس حاضر است و شب در

انجمن ژاکوبین‌ها از کارهای آجلی که باید انجام داد صحبت کرد: «باید انجمن‌های مردمی موجود را تقویت کرد و هر جا وجود ندارند آنها را بوجود آورد؛ باید شهروندان منفعل را به‌عضویت نواحی شهرداری پذیرفت؛ باید با ولایات تماس گرفت و آنچه را در پاریس اتفاق افتاده، توضیح داد».

در مجلس نیز وی از جمله خواستار برقراری یک دادگاه انقلابی برای محاکمه مسئولان کشتار 10 اوت و بطورکلی عناصر ضد انقلابی شد که پس از مقاومت‌هایی سرانجام مجلس آن را پذیرفت و اولین دادگاه انقلابی تاریخ به این ترتیب به‌وجود آمد.

اما یکی از انتقادهای پاره ای از هواداران روبسپیر به او این است که نمی‌بایست مقام ریاست این دادگاه را که قبل از همه به وی پیشنهاد شده بود، رد می‌کرد. این منتقدان معتقدند که کمکاری و سهل‌انگاری‌های این دادگاه انقلابی باعث شد که مردم از آن نومید شوند و در اوائل سپتامبر در حالی که پاریس مورد تهدید نیروهای اتریشی قرار داشت، خود به اجرای مستقیم «عدالت» برخیزند و به زندانها حمله کنند. درهرصورت، روبسپیر رسماً با این توجیه که وی چون همواره با این ضد انقلابیون درگیری داشته است، اعلام کرد از نظر حقوقی نمیتواند قاضی دادگاه آنها باشد. شاید هم فکر میکرد که حضور وی در کمون پاریس که در واقع اکنون ارگان اجرایی انقلاب را تشکیل می‌داد و در مقابله با مجلس و بقایای قوه اجرایی، برای دفاع از انقلاب نقش تعیین‌کننده داشت، لازم‌تر است. نفوذ ارتش‌های اتریش و پروس به درون مرزهای فرانسه و شورش سلطنت‌طلبان در ایالات، لزوم دفاع از پاریس را به امری عاجل تبدیل کرده بود. کمون پاریس در این زمینه، ابتکار عمل را در دست گرفت. با پرداخت دستمزد به داوطلبان، اطراف پاریس را سنگربندی کرد و با مصادره سلاح‌های گرم و سربازگیری از میان داوطلبان و سفارش ساختن سلاح‌های سرد، مردم را برای دفاع آماده می‌کرد. در ماه سپتامبر، انتخابات کنوانسیون آغاز شد، که در پاریس به انتخاب نمایندگان منجر شد که در کنوانسیون هسته اصلی مونتگن (جناح چپ) را تشکیل دادند. روبسپیر نفر اول نمایندگان پاریس بود و کسانی نظیر آگوستین روبسپیر، دانتون، مارا و گمی دمولن از پاریس انتخاب شدند. ولی انتخابات ایالات در شرایطی انجام شد که در کنوانسیون، ژیروندین‌ها و جناح راست از اکثریت

برخوردار شدند .

در هر صورت، پدید آمدن کمون پاریس که مشروعیت خود را از قیام 10 اوت می‌گرفت و نفوذ روبسپیر در آن از این مرحله به بعد توازن قوای حاضر در صحنه را به وجود آورد. بویژه که در شهرهای دیگر هم کمون‌هایی به وجود آمدند که کم و بیش در جهت تعمیق انقلاب عمل می‌کردند .

طبیعی است که بلافاصله پس از تشکیل کنوانسیون، این نمایندگان از قدرت خود در مجلس برای خنثی کردن فعالیت کمون و مخصوصاً حمله به روبسپیر استفاده کنند. تا جایی‌که در 28 اکتبر، یکی از آنها رسماً از مجلس، تقاضای تعقیب روبسپیر و مارا را کرد و در مورد مارا از مجلس حتی خواست که قبل از محاکمه او جلسه را تعطیل نکنند. اتهاماتی که به روبسپیر وارد شد اساساً عبارت بود از افترا بستن به اشخاص، شرکت در حمله به زندان‌ها در ماه ستامبر، تعقیب نمایندگان ملت، اعمال نفوذ در هیئت نظارت بر انتخابات پاریس و ایجاد روحیه «بت‌پرستی» در افراد نسبت به خود و حرکت در جهت تسخیر قدرت. روبسپیر تقاضای مهلت برای پاسخگویی به اتهامات کرد و مجلس با آن موافقت نمود .

در 5 نوامبر وی در دفاع از خود، نطق مفصلی ایراد کرد. از این‌جا شروع می‌کند که اگر دنبال دیکتاتوری بود، خواهان انتخاب کنوانسیون نمی‌شد .

وی پس از دفاع از کارهای هیأت نظارت انتخابات پاریس می‌گوید: «اولاً من نمی‌فهمم که مفهوم استبداد فکری، بویژه در جامعه‌ای از انسان‌های آزاد، چه چیزی جز سلطه طبیعی اصول می‌تواند باشد. تجربه ثابت کرده است که نظر ژاکوبین‌ها و انجمن‌های مردمی، همان نظر ملت فرانسه است. هیچ شهروندی نه آن را ایجاد کرده و نه بر آن مسلط شده. من کاری جز پذیرا شدن آن نکرده‌ام. ژاکوبین‌ها جز تدارک «قیام مقدس ماه اوت» چه کرده‌اند؟ این‌ها همان مشتی بی‌سر و پا که شما از آن‌ها حرف می‌زنید، هستند که استبداد را منکوب کردند؛ شما و وابستگان‌تان بیش از آن عاقل بودید، بیش از آن دوستدار نظم خوب بودید که خود را به این‌گونه توطئه‌ها بیالایید... من منتظر آن لحظه‌ای هستم که غیرت‌تان شما را به آن‌جا ببرد که از کنوانسیون بخواهید قرار تعقیب ژاکوبین‌ها را تصویب کند؛ آن‌گاه خواهیم دید که شما خوش‌اقبال‌تر و

حق به جانب‌تراید یا لئوپولد یا لافایت. فقط به‌ما بگویند منظور شما از این دو بخش از مردم چیست که در همه گفته‌های‌تان، آن‌ها از هم تمیز می‌دهید و یکی را عزیز می‌دارید و دیگری ظاهراً به اصول ما متمایل است؟ آیا قصد شما در اینجا آن است که هم کسانی را مشخص کنید که لافایت آدم‌های شریف می‌خواند و هم آنهایی را که او بی‌تنبان و آشغال می‌نامید؟»

درمقابل اتهام اعمال غیرقانونی، می‌پرسد: «چرا شما برای دریافت شکایات نویسندگان اشرافی و سلطنت‌طلب، یک کمیسیون تشکیل نمی‌دهید؟ چرا به‌ما ایراد نمی‌گیرید که جلو ورود همه توطئه‌گران را با این سرعت گرفته‌ایم؟ چرا به ما ایراد نمی‌گیرید که شهروندان مشکوک را خلع سلاح کرده‌ایم، و دشمنان شناخته‌شده انقلاب را از مجالسی که در آن‌ها درمورد نجات ملی مشورت می‌کنیم، دور نگاه داشته‌ایم؟ زیرا، همه این چیزها غیرقانونی است، همان‌قدر غیرقانونی که انقلاب، همان‌قدر غیرقانونی که سقوط سلطنت و باستیل، همان‌قدر غیرقانونی که خود آزادی .

«شهروندان! شما انقلاب بدون انقلاب می‌خواستید؟ چه کسی می‌تواند پس از وقوع، نقطه دقیقی را مشخص کند که امواج قیام مردمی باید در آن‌جا بشکنند؟ به این قیمت کدام مردم می‌توانند یوغ استبداد را بشکنند. شورشیان را باید برحق دانست که از طرف کل جامعه وکالت ضمنی دارند ...

«اگر شما وسایلی را که ما برای پیروزی به‌کار گرفته‌ایم نمی‌پسندید، ثمرات انقلاب را به‌ما واگذارید؛ قانون اساسی و تمام قوانین سابق خود را دوباره بردارید، ولی هم‌شهروندان ما، برادران ما و فرزندان ما که در راه هدف مشترک جان داده‌اند را به‌ما برگردانید!... نه، ما خطا نکرده‌ایم. شاهد من در این باب، تاج و تخت وازگونه و جمهوری‌ای است که دارد پامی‌گیرد».

درمورد «کشتار سپتامبر» در زندان‌ها، هرگونه دخالت خود و کمون پاریس را رد میکند و آن را حاصل حرکت خودجوش مردم میداند . این نطق روبسپیر با شور و هیجان اکثریت نمایندگان روبرو شد و خواستار انتشار فوری آن شدند. در بیرون مجلس هم روبسپیر با تظاهرات و هواداری مردم روبرو شد .

فتوحات قوای فرانسه در بلژیک، در ماه‌های اکتبر و نوامبر، موقعیت

ژیروندن‌ها را که از پیش خواستار جنگ بودند، تحکیم کرد. به‌طوری‌که آن‌ها موفق شدند طرح انحلال دادگاه‌های استثنائی که بعد از 10 اوت به‌وجود آمده بود به تصویب کنوانسیون برسانند. البته این دادگاه‌ها هم نتوانسته بودند به اهدافی که برایشان تعیین شده بود جامه عمل بپوشانند.

از 5 تا 30 نوامبر 1792، روبسپیر به‌دلیل بیماری از فعالیت بازمی‌ماند. در این مدت از یک سو موضوع محاکمه لوئی و از سوی دیگر شورش مردم به‌خاطر کمبود و گرانی و احتکار مواد غذایی بویژه غلات مطرح بود.

در مورد اول، سن ژوست درمقابل کنوانسیون خواهان اعدام بدون محاکمه لوئی شده بود (که حالا دیگر، پس از خلع از سلطنت با نام خانوادگی «لوئی کپه» نامیده می‌شد) و در مورد دوم، کنوانسیون حتی با رأی موافق مونتانی با سرکوب قهرآمیز جنبش گرسنگان موافقت کرده بود.

روبسپیر، همان‌طور که خوانندگان با خواندن ترجمه اولین نطق او در مورد محاکمه لوئی ملاحظه می‌کنند، در مورد محاکمه لوئی، با عقیده سن ژوست موافق است. و در مورد قیام گرسنگان نیز در سخنرانی مورخ درمقابل کنوانسیون، تحلیلی داد که به ریشه‌های اجتماعی این قیامها می‌پرداخت و راه حل مداخله دولت در این مورد و محدودیت مالکیت را مطرح میکرد:

«مالکیت فقط برای قوام بخشیدن به آن وضع و تضمین شده است؛ پیش از هر چیز، برای زنده بودن است که ما صاحب اموال هستیم. هرگز درست نیست که مالکیت بتواند با بقای انسانها در تضاد باشد. مواد غذایی برای زندگی مردم همان قدر مقدساند که خود زندگی. همه آن چیزهایی که برای حفظ زندگی لازم است در مالکیت مشترک کل جامعه قرار دارد. فقط مازاد بر آن است که به تملک فردی درمی‌آید و در دست کسبه رها می‌شود. هر گونه مال اندوزی سوداگرانه که من به قیمت جان هم‌نوعم صورت می‌دهم، معامله نیست؛ راهزنی است، برادرکشی است.

«بر این اساس، مسأله‌ای که باید درباب قانون‌گذاری در مورد مواد غذایی اصلی حل شود کدام است؟ مسأله این است: باید برای تمام اعضای جامعه برخورداری از بخشی از ثمرات زمین را که برای بقای آن‌ها لازم است، و برای مالکان و کشاورزان بهای سعی آن‌ها



را تأمین کرد و مازاد را به آزادی تجارت وا گذاشت. پُروسواس‌ترین مدافع مالکیت را از انکار این اصول برحذر می‌دارم.»

ولی اعلان این مطالب به هیچ اقدام مشخصی از طرف روبسپیر منجر نشد و در پایان این نطق، جز پاره‌ای ترتیبات در مورد حمل و نقل غلات، درخواست دیگری از کنوانسیون نکرد.

به طور کلی در ماه فوریه و اوائل مارس شاهد اوج‌گیری شورش مردم و حمله به مغازه‌ها بود که جمعیت «خشمگینان» بژاک‌رو\* نقش فعالی در آن‌ها داشت. روبسپیر در این مورد در گفتارهایش، به کلی‌گویی اکتفا می‌کرد، ولی در عمل شدیداً علیه آن‌ها موضع گرفت و تا آنجا پیش رفت که آن‌ها را وابسته به سلطنت دانست. در ملاقات بیسابقه‌ای با مارا هم سعی کرد او را با خود هماهنگ کند. در این جنبش، بویژه زنان فعال بودند که بیشتر از مردان با مسأله گرانی و کمبود ارزاق تماس داشتند. در مواردی آن‌ها کالاها را خود قیمت‌گذاری می‌کردند.

در روز 12 فوریه هیأتی به نمایندگی از نواحی سی و هشت‌گانه پاریس به اضافه فدره‌های 10 اوت که در پاریس مانده بودند، در مقابل کنوانسیون عریضه‌ای را خواندند که ظاهراً ژاکوبین‌ها آن را نوشته بودند و در آن آمده بود:

«شهروندانِ قانون‌گذار، کافی نیست که اعلام کرده باشیم که ما جمهوری‌خواهان فرانسه هستیم، باید که مردم هم سعادت‌مند باشند. باید که نان وجود داشته باشد، زیرا آنجا که دیگر نان نیست، دیگر قانون نیست، دیگر آزادی نیست، دیگر جمهوری نیست.»

آن‌ها علاوه بر تقاضای ده سال زندان برای محتکران و مجازات اعدام در صورت تکرار جرم، خواهان مداخله کنوانسیون برای برقراری یک کنترل متحدالشکل در سراسر کشور بر توزیع و قیمت‌گذاری مواد غذایی اصلی و بویژه تعیین یک قیمت حداکثر برای گندم شدند.

مارا پشت‌تربیون می‌رود تا عریضه‌دهندگان را محرکانی در خدمتِ اشرافِ مرتجع و ضدانقلاب معرفی کند.

روبسپیر در این باره نوشت:

«فقط نان نیست که ما به مردم فرانسه می‌دهیم (مستبدان هم آن را به رعایای خود می‌دهند) این آزادی قوام‌یافته با قوانین انسانی است، این حرمت شهروندان است، این برخورداری از همه حقوق

مقدس بشریت و اعمال کلیه فضایل اجتماعی است که جمهوری پدید می‌آورد.»

در اول ماه آوریل، ارتش اتریش در جبهه بلژیک به حمله دست می‌زند و چون عمده نیروی فرانسه در هلند درگیر است، با سرعت پیشرفت می‌کند. دانتون و ولاکروا، نمایندگان کنوانسیون در جبهه فوراً خود را به پاریس می‌رسانند و از کنوتنسیون تقاضای فراخوان مردم برای سربازگیری از داوطلبان را مطرح می‌کنند.

«خشمگینان» در جنبشی که بین مردم برای اعزام به جبهه پدید آمد، فعالانه شرکت کردند. روبسپیر با این فراخوان موافقت کرد، ولی ژاکوبین‌ها با برگزاری مراسم ویژه‌ای که در 10 آوریل پیشنهاد شده بود، مخالفت کردند.

در هر حال، موضع‌گیری‌های روبسپیر در این دوران، در مقابل حرکت‌های به اصطلاح «بی‌تنبان‌ها» آشکارا متناقض است. او که همواره انقلاب را کار مردم و مال مردم می‌دانست و در طی زندگی سیاسی وی، هرگز نمی‌بینیم که برای تحقق ایده‌های خود، مانند دیگر دست‌اندرکاران انقلاب نظیر سی‌یه‌یس، میرابو، لافایت و حتی دانتون به فکر سازش با به اصطلاح «بالایی‌ها» باشد، چگونه در این دوره وقتی گرسنه‌ها برای رفتن به جبهه اسم می‌نویسند «وطن‌پرستی» آن‌ها را ستایش می‌کند و وقتی نان می‌خواهند، آن‌ها را به این یا آن دار و دسته ضدانقلابی نسبت می‌دهد.

در این جا باید بگوییم که شرایط چنان حساس است که نویسندگان شرح حال دست‌اندرکاران این انقلاب نمی‌توانند بدون توجه به طبیعت نیروهای اجتماعی پشتیبان آنها به روشنی نشان دهند که چرا شخصیت مورد نظرشان به این شکل عمل کرد، نه به آن شکل.

نویسنده‌ای که ما برای تنظیم این شرح حال مختصر روبسپیر مأخذ کار خود قرار داده‌ایم، بر این عقیده است که انقلاب فرانسه اساساً یک انقلاب بورژوازی بوده است، ولی توده مردمی که در این انقلاب شرکت کرده‌اند خواستهای خود را داشته‌اند و به تدریج که انقلاب پیش می‌رود، قشرها و طبقات مختلف تشکیل‌دهنده این بوده، با خواست‌های ویژه خود، در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

او مثلاً ژیروندن‌ها را نماینده بورژوازی بزرگ فرانسه می‌داند که در همان آغاز، یعنی پس از آن که امتیازات طبقاتی اشراف لغو و اموال

کلیسا ضبط شد و کشیش‌ها موجب‌بگیر شدند، حاضر بودند با حکومت سلطنتی، خواه بوریون باشد یا اورلئان، کنار بیایند. وقتی بحران سلطنت را دیدند، نمایندگان این بخش از بورژوازی زودتر از همه جمهوری‌خواه شدند و حاضر بودند با یک جمهوری لافایتی کنار بیایند.

ولی روبسپیر که نماینده بورژوازی کوچک است، به این رضایت نمی‌دهد و باتکیه بر کثرت اعضای خود و نزدیکی با طبقات زحمتکش مردم و در نتیجه قدرت بسیج خود در میان آنها، در درگیری با بورژوازی، می‌خواهد با ایجاد فضای دموکراتیک، فضای تنفس و رشد برای خود باز کند و نگذارد بورژوازی بزرگ جامعه‌ای را که تازه از زیر بختک فئودالیسم نجات یافته، توسط این بورژوازی بزرگ که بلافاصله فئودال‌های خلع امتیاز شده نیز به صفوف آن خواهند پیوست، دوباره مختنق شود و امکان رشد آزادانه را از این بورژوازی کوچک بگیرد.

د این نظر، طبقات زحمتکش و بخصوص طبقه کارگر که به انقلابی پیوستند که طبقات دیگر آغاز کردند، کم‌کم در جریان این انقلاب به تدریج هم به منافع ویژه و هم به قدرت خود پی می‌برند، ولی هنوز شرایط برای آن‌که صف مستقل خود را داشته باشند، فراهم نیست. از این‌جاست که آن‌ها به دنباله‌روی از این و آن می‌پردازند و در میدان مبارزه طبقاتی، حتی کسی مثل روبسپیر هم صرفاً با برخورد با شخصیت پاره‌ای از رهبران آن‌ها، کل جنبش آنان را مورد حمله قرار می‌دهند.

در هر صورت، در نیمه اول آوریل 1792، مبارزه بر سر قدرت، وارد مرحله جدیدی شد و بویژه چون مجلس مستقیماً صحنه این درگیری‌ها بود، هم از لحاظ وسعت انعکاس آن در جامعه و هم از نظر نتایج عملی این مبارزه، بسیار جدی شده و به مبارزه مرگ و زندگی تبدیل شده که تا اعدام روبسپیر در 10 ترمیدور تقریباً بی‌وقفه ادامه می‌یابد.

بهترین نمونه این مبارزه با دخالت دادن مجلس، مورد ما را بود که در 13 آوریل به درخواست ژیروندن‌ها مجلس قرار تعقیب وی را صادر کرد و عملاً حتی در معرض اعدام قرار گرفت و اگر در نظر بگیریم که ما را در میان طبقات تهیدست جامعه و اقشار رادیکال، محبوب‌ترین چهره سیاسی آن مقطع از انقلاب بود، می‌توان تکانی را که این

تصمیم مجلس در میان آنها به وجود آورد حدس زد و محاکمه مارا به مهمترین موضوع صحبت مردم و فعالان سیاسی تبدیل کرد. همچنین تبرئه او در 24 آوریل، که شاید تا حد زیادی از ترس ناآرامی‌های احتمالی از محکومیت وی صورت گرفت، به جشن بزرگ انبوه هواداران او تبدیل شد و مارا بر دوش مردم، مستقیماً به صحن مجلس آورده شد و در کنار رئیس مجلس قرار گرفت .

در 12 آوریل، پسیون\* از مخالفان روبسپیر در آن مقطع که حتی تا مقام شهرداری پاریس بالا رفته بود و در پایان مجلس مؤسسان همراه با روبسپیر یکی از دو نفری بود از تجلیل ویژه مردم برخوردار شده بود، خواستار قطع کردن اعضای مونتانی می‌شد و نماینده‌ای دیگر به خاطر آن که روبسپیر زیر تیغ گیوتین نرفته، استعفا می‌داد . سرانجام هم مارا توسط یکی از هواداران ژیروند در حمام خانه‌اش از پای درآمد و هم روبسپیر پس از جان به در بردن از چند سوءقصد به گیوتین سپرده شد و سرکوب هوادارانش تا حد انهدام تقریباً کامل آنها ادامه یافت.

آنچه برای روبسپیر در این دوره بویژه اهمیت دارد، قانون اساسی در رژیم جمهوری است و در فکر آن است که تمام معایبی که وی در قانون اساسی قبلی برشمرده بود، در این جا مرتفع شود. در 21 آوریل طرح اعلامیه حقوق بشر خود را در انجمن ژاکوبین‌ها ارائه داد و در 24 آوریل آن را با توضیحاتی تسلیم کنوانسیون کرد .

در زیر به پاره‌ای از نکات مهم این اعلامیه که اگرچه در جمهوری فرانسه هر گز مبنای عمل دولت قرار نگرفت، اما الهام‌بخش سوسیالیست‌های اوایل قرن نوزدهم بود، اشاره می‌کنیم

ماده 1: هدف هرگونه جامعه سیاسی عبارت است از حفظ حقوق طبیعی و لاینفک انسان و ارتقاء کلیه استعدادهای وی. (در قانون اساسی نهایی 1793، به این عبارت آمده است: «هدف هر جامعه سعادت همگانی است.»)

ماده 2: حقوق اساسی انسان عبارت است از حق او به قدرت حفظ زندگی و آزادی خود. (در قانون اساسی 1793، این حقوق عبارتند از: برابری، آزادی، امنیت و مالکیت .

ماده 5. آزادی عبارت است از قدرتی که به انسان تعلق دارد تا به میل خود تمام استعدادهای خویش را رشد دهد. عدالت قاعده، حق دیگری حد، طبیعت اساس و قانون تضمین آن است..

توضیح روبسپیر قبل از ماده 9: «من ابتدا چند ماده ضروری برای تکمیل تئوری مالکیت شما پیشنهاد می‌کنم.» آنگاه، مواردِ موردعلاقه او می‌آید: «برابری اموال جز خیالی واهی نیست؛ فضیلت در کلبه، به که رذیلت در کاخ.»

با خشونتِ لحن بی‌سابقه‌ای به مارکی گُندورسه\* و وکلای بورژوازی ژیروند عتاب می‌کند که:

«از این سوداگر گوشتِ انسان بپرسید که مالکیت چیست، تا با اشاره به این تخته قراضه‌هایی که آن‌ها را کشتی می‌نامد و در آن‌ها انسان‌هایی را که زنده می‌نامد بسته‌بندی کرده و کنار هم چیده، به شما بگوید: این است مالکیت من! از این نجیب‌زاده که زمین و کشتی دارد و یا از زمانی که دیگر آن‌ها را ندارد گمان میکند دنیا وارونه شده، سؤال کنید. او از مالکیت مفهومی تقریباً مشابه خواهد داد. از اعضای محترم خاندانِ کپه‌ها بپرسید، به شما خواهند گفت که مقدس‌ترین مالکیت‌ها بی تردید حق موروثی‌ای است که از قدیم‌الایام از آن برای سرکوب، تحقیر و مکیدنِ قانونی خون و سلطنت بر 25 میلیون انسانی است که در سرزمین فرانسه تحتِ اراده آن‌ها سکنی دارند، برخوردار بوده‌اند.

«در نظر این اشخاص، مالکیت بر هیچ اساس اخلاقی متکی نیست. چرا اعلامیه حقوقِ ما، در تعریف آزادی، این مقدم اموال انسان و مقدس‌ترین حقی که از طبیعت اخذ کرده است، دچار همین اشتباه می‌شود؟ ما به حق گفتیم که حدِ آزادی حق دیگری است؛ چرا همین اساس را بر مالکیت که نهادی اجتماعی است اعمال نکرده‌اید؟ گویی قوانین ابدی طبیعت کمتر از قراردادهای انسان‌ها خدشه‌ناپذیر است! شما چندین ماده برای تأمین بیش‌ترین آزادی در اعمال مالکیت آورده‌اید و حتی یک کلمه برای تعیین طبیعت و مشروعیت آن نگفته‌اید؛ به طوری که اعلامیه شما به نظر می‌رسد نه برای انسان‌ها که برای اغنیا، برای محترمان، برای مال‌اندوزان و برای خودکامگان تنظیم شده است.

«من به شما پیشنهاد می‌کنم که با تأیید حقایق زیر این عیب را اصلاح کنید:

«ماده 9: مالکیت عبارت است از حق برخورداری هر شهروند به تمتع و تملکِ آن مقدار از اموال که قانون برای او تضمین کرده است.»  
«ماده 10: حق مالکیت، مانند سایر حقوق، محدود است به تعهد

رعایت حقوق دیگران .

« ماده 11: این حق نمی‌تواند نه به امنیت، نه به آزادی، نه به بقا و نه به مالکیت هم‌نوعانِ ما ضرر وارد کند .

«ماده 12: هرگونه تصرف و هرگونه معاملاتی که این اساس را نقض کند، اساساً غیرقانونی و غیراخلاقی است. [این 4 ماده در قانون اساسی 1793 حذف شد.]

«ماده 13: [درعوض، در اساس حفظ شده است] جامعه تعهد دارد معاش تمام اعضای خود را، چه از طریق تهیه کار برای آنها و چه با تأمین وسایل معیشت آنها، که در شرایط کار کردن نیستند، فراهم کند .

«ماده 15: جامعه باید با تمام قوا در ترقی خرد عمومی بکوشد و آموزش را در دسترس همه شهروندان قرار دهد [....] .

«ماده 18: مردم می‌توانند، هرگاه بخواهند، حکومت خود را عوض کنند و وکلای خود را خلع نمایند[....] .

« ماده 22: جامعه باید ترتیبی دهد که همه شهروندانی که از کار خود امرار معاش می‌کنند، بتوانند در مجالسی که قانون از آنها می‌خواهد حضور یابند، بدون این‌که معیشت آنها و یا خانواده‌شان مختل شود. [این بند در قانون اساسی 1793 حذف شد.]

«ماده 26: مقاومت درمقابل ظلم نتیجه سایر حقوق بشر و شهروندان است .

«ماده 27: ظلم به تنها یک عضو جامعه، ظلم به کل پیکر آن است .

« ماده 28: وقتی حکومت به مردم ظلم می‌کند، قیام تمامی مردم یا هر بخشی از مردم، مقدس‌ترین تکالیف است .

[ در قانون اساسی 1793، این‌طور آمده: «مقدس‌ترین حقوق و ضروری‌ترین تکالیف»]

«ماده 30: [در قانون اساسی 1793، نیامده است.]

مقاومت در مقابل ظلم را تابع اشکال قانونی کردن، از تازه‌ترین نازک‌کاری‌های خودکامگی است .

هر نهادی که مردم را خوب و قضاات را فسادپذیر فرض نکند، معیوب است .

ماده 32: جرایم وکلا باید شدیداً و به‌سهولت مجازات شود. هیچ‌کس حق ندارد برای خود، مصونیتی بیش‌تر از سایر شهروندان ادعا کند .

توضیح روبسپیر: «کمیته بازهم مطلقاً فراموش کرده است تکالیف برادرانه‌ای که آحاد همه ملت‌ها را متحد می‌کند و حق آن‌ها به کمک متقابل را مورد تأکید قرار دهد. به نظر می‌رسد پایه‌های اتحاد ابدی ملل علیه خودکامگان نادیده گرفته است. انگار که اعلامیه شما برای گله‌ای از انسان‌ها تنظیم شده که در گوشه‌ای از این کره گرد آمده‌اند، نه برای خانواده عظیمی که طبیعت زمین را برای بهره برداری و سکونت به آن اعطا کرده است... مواد زیر ممکن است این عیب را داشته باشند که میانه شما را به‌طور بازگشت‌ناپذیری با خودکامان بهم بزند! اعتراف می‌کنم که این عیب مرا نمی‌ترساند؛ این مواد کسانی را که نمی‌خواهند با آن‌ها آشتی کنند نخواهند ترساند...»

«ماده 33: انسان‌های همه کشورها برادرند [بتوهون]، و ملل گوناگون باید، در حد توان خود، مثل شهروندان کشوری واحد، بهم کمک کنند. کسی که به یک ملت ظلم می‌کند به همه ملت‌ها ظلم کرده است.

«ماده 35: کسانی که با یک ملت می‌جنگند تا پیشرفت آزادی را متوقف کنند و حقوق بشر را از بین ببرند، باید از طرف همه ملت‌ها، نه به‌عنوان دشمنانی عادی، بلکه به‌عنوان قاتلان و راهزنان یاغی مورد پیگرد قرار گیرند.

«ماده 36: پادشاهان، اشراف و خودکامگان از هر رقم، در مقابل حاکم زمین که نوع بشر باشد و قانون‌گزار کائنات که طبیعت است، بردگانی یاغی هستند.» [این 4 ماده آخر در قانون اساسی 1793، نیامده است.]

در جریان ماه مه 1793، برخورد بین انجمن‌های کوردلیه\* و ژاکوبین‌ها با ژیروندن‌ها به اوج خود رسید. دسته اول با در اختیار داشتن کمون پاریس و نواحی این شهر، و دسته دوم با تکیه بر اکثریت کنوانسیون وارد مبارزه‌ای شدند که هر دو می‌دانستند مبارزه مرگ و زندگی نه تنها سیاسی، بلکه جسمی آن‌هاست.

ژیروندن‌ها با تصویب کنوانسیون، کمیسیونی متشکل از 12 نماینده ژیروند را مأمور نظارت بر اعمال کمون کردند و این کمیسیون تعدادی از سران کمون را دستگیر کرد. در 26 ماه مه، روبسپیر خواستار قیام مردم شد و در 31 مه، هواداران کمون در کنوانسیون حضور یافتند و خواستار انحلال کمیسیون و آزادی زندانیان کمون شدند.

ولی این تلاش در نهایت به نتیجه مطلوب نرسید و روبسپیر به ضعف خود در رهبری جنبش مردمی اعتراف کرد .

در دوم ژوئن، قیام این بار بارهبری مصممتر مارا صورت گرفت که به انحلال کمیسیون 12 نفره و دستگیری 29 نماینده ژیروندین کنوانسیون منجر شد. ولی پس از دوم ژوئن، این مسالمت‌آمیزترین قیام انقلاب، درگیری از یک سو در صحن کنوانسیون بین مونتانی و ژیروندین‌ها و در ایالات با قیام‌های مسلحانه‌ای که اغلب در آن‌ها ژیروندین‌ها با نیروهای سلطنت طلب همکاری می کردند، ادامه یافت. در واقع، ژیروندین‌ها در صدد بسیج ایالات علیه پاریس بودند .

در این میان، روبسپیر اوضاع را چنان تیره ارزیابی می کرد که علناً از عجز خود از پیشبرد امور و قصد خود از کناره‌گیری صحبت کرد .

ولی شرایط خطرناکی که بویژه بر اثر فعالیت‌های ضدانقلابی در ایالات به وجود آمد باعث شد که اکثریت کنوانسیون گرد مونتانی جمع شود و در جلسه 13 ژوئن با قبول رسمی حقانیت قیام‌های 31 مه و 2 ژوئن، امکان افزایش اعضای کمیته نجات ملی و پیگیری اقدامات کمون در مقابله با مخالفان را فراهم کرد .

در 14 ژوئن، روبسپیر بدبینی دو روز پیش خود را رها کرده بود و با خوش‌بینی‌ای افراطی، دیگران را به پایداری ترغیب می کرد و می گفت: «ممکن است که تا شش ماه دیگر همه خودکامگان نابود شوند.»

ظاهراً مونتانی یکپارچه است و مصمم به فائق آمدن بر دشمنان داخلی و خارجی. در 18 ژوئن، هنگام تصویب ماده 121 قانون اساسی جدید دایر بر این که مردم فرانسه با دشمنی که سرزمین آن‌ها را اشغال کرده، صلح نمی کنند، روبسپیر در تأیید آن گفت: «همه کسانی که نمی توانند انرژی مردمی آزاد را حدس بزنند، بدانند که این ماده بیان اراده مردم است.»

آنچه روبسپیر در آن زمان نمیدانست این است که در این جمع کسانی مانند دانتون هستند که اگرچه در همراهی با جو حاکم با صدایی نیرومندتر از همه در دفاع از انقلاب سخن می گفت، نه تنها امروز بلکه در زمان تصدی پست وزارت، یا به خاطر اعتقاداتش و یا صرفاً برای پول، از تماس با دشمنان انقلاب ابائی نداشتند. دانتونی که در زمان وزارتش به لوئی فیلیپ جوان (شاه آینده فرانسه) نوید داده بود که آینده از آن اوست و اکیداً به وی توصیه کرده بود که در



انتظار بختش، مواظب باشد کمتر حرف بزند. از 9 ژوئن، کنوانسیون به بررسی و تصویب قانون اساسی جدید پرداخت که روبسپیر فعالانه در مذاکرات آن شرکت داشت. در 24 ژوئن، تصویب قانون اساسی جدید به پایان رسید و به فراندم گذاشته شد. در این مباحث، روبسپیر بر قبولاندن نکات اساسی که در اعلامیه حقوق بشر ماه آوریل مطرح کرده بود، جز در مورد آموزش عمومی، اصرار نکرد و ضمن تجلیل از تصویب این قانون اساسی به این اکتفا کرد که آن را کامل نداند.

به هر حال، این قانون اساسی (که البته هرگز به مرحله اجرا نرسید) قانونی دموکراتیک بود که تا انقلاب 1848 هم مرجع مبارزان دموکرات و رادیکال فرانسه بود. عده‌ای از مورخان عقیده دارند که اگر هم روبسپیر می‌خواست، در آن شرایط که تبلیغات مخالفان علیه انقلاب بر گرایش دیکتاتوری و آنارشیزم در صفوف انقلابیون متمرکز بود، طولانی کردن بحث‌ها بویژه در مورد مسأله حساس مالکیت، شاید از لحاظ سیاسی مصلحت نبوده است.

ولی این سکوت در مسأله مالکیت، با بی‌توجهی کامل به وضعیت «بی‌تنبان‌ها» بی‌بضاعت (درواقع، اصطلاح «بی‌تنبان‌ها» به قشر بزرگی از مردم اطلاق می‌شد که از بورژوازی کوچک و خرده‌بورژوازی مرفه شروع می‌شد تا کسانی که هیچ کار و درآمد مشخصی نداشتند) همراه بود. پاره‌ای اقدامات جزئی که کنوانسیون در ماه‌های ژوئن و ژوئیه در زمینه اقتصادی انجام داد، هیچ توجهی به وضعیت این تهیدستان شهری نداشت. این‌ها که توده اصلی «خشمگینان» را تشکیل می‌دادند، در قیام‌های 31 مه و 2 ژوئن شرکت کرده بودند و حالا از کنوانسیون تحت‌هژمونی مونتانی و کمون زیر فرمان کمیته نجات ملی در دست روبسپیر و یارانش، خواهان رسیدگی به وضعیت خود و اقدامات جدی علیه محترکان و مرتجعان بودند.

از همان 25 ژوئن، ژاکرو در انجمن کودولیه و کمون که عضو آن بود، به انتقاد از قانون اساسی جدید پرداخت که احتکار و مال‌اندوزی را محکوم نکرده است. انجمن کودولیه از وی حمایت کرد. حرف‌های او معقول بود: «آزادی چه معنی دارد وقتی یک طبقه از انسان‌ها می‌تواند طبقه دیگری را گرسنگی بدهد؟ برابری چه معنی دارد وقتی ثروتمند می‌تواند بر هم‌نوع خود حق مرگ و زندگی اعمال

کند؟ آزادی، برابری و جمهوری، همه این‌ها دیگر جز توهمی نیست.»

اعضای انجمن کوردولیه همگی وی را تأیید می‌کردند، ولی کمون جهت نمی‌گرفت و ژاکوبین‌ها مردد بودند.

روبسپیر زودتر از همه واکنش نشان داد. روز 23 ژوئن، وقتی ژاکرو و هوادارانش به کنوانسیون رفتند تا عریضه بدهند، روبسپیر به این بهانه که به‌دلیل پایان کار قانون اساسی جشن ملی است و کنوانسیون نمی‌تواند عریضه بپذیرد، با آن مخالفت کرد. همین به کمون فرصت داد تا موضع‌گیری کند. در 25 ژوئن، کنوانسیون عریضه را رد می‌کند، ولی کوردولیه و کمیته قیام 31 مه از و حمایت می‌کنند و زنان خانه‌دار در مغازه‌ها، اجناس را به قیمتی که خود تعیین می‌کنند می‌خرند. روبسپیر در مخالفت با این جنبش تا آنجا پیش می‌رود که ژاکرو را متهم به بازی کردن دست پیت (نخست وزیر انگلستان) و افترا به بهترین وطن‌پرستان متهم می‌کند. کمون به‌نوبه خود ژاکرو را طرد می‌کند و در 30 ژوئن، روبسپیر شخصاً همراه با هیر، در انجمن کوردولیه حضور می‌یابد و خواستار اخراج ژاکرو از این انجمن می‌شود؛ خواستی که فی‌المجلس برآورده می‌شود.

با این اقدامات ظاهراً جنبش فروکش می‌کند، ولی آثار آن بر جریان بعدی انقلاب و حتی سرنوشت شخص روبسپیر باقی می‌ماند. از این پس، مبارزه‌ای که بین ژیروندین‌ها و مونتانی به‌طورکلی وجود داشت جای خود را به مبارزه بین دسته‌بندی‌های درون مونتانی می‌دهد. در اوائل ژوئیه، در انتخابات ماهانه اعضای کمیته نجات ملی، حتی دانتون انتخاب نشد و در مجموع، جناح روبسپیر تقویت شد.

در 13 ژوئیه، روبسپیر گزارش دوست خود، میشل لُپولوتیه\*، درمورد نظام آموزشی را خواند. لُپولوتیه پس از آن که به اعدام شاه رأی داد، توسط سلطنت‌طلبان ترور شده بود. در این گزارش، او نظام آموزشی‌ای را پیشنهاد می‌کند که در آن، همه کودکان، صرف‌نظر از وضعیت مادی خانوادگی خود، از سن پنج سالگی تا دوازده سالگی برای پسران و یازده سالگی برای دختران، در مؤسسات شبانه روزی به تحصیل و درعین‌حال کارآموزی مشغول می‌شوند. بودجه این مدارس از طریق مالیات ویژه‌ای تعیین می‌شود که به‌نسبت

ثروت، از والدین گرفته می‌شود. کودکان تمام کارهای آموزشگاه را با توجه به سن خود، برعهده دارند، به طوری که مدرسه جز به کادر آموزشی به کس دیگری مواجب نمی‌پردازد. از میان پدران دانش‌آموزان، هر سال، 52 نفر انتخاب می‌شوند که مجموعاً مسئولیت اداره امور مدرسه را برعهده دارند و هر یک از آنها یک هفته در سال، به طور شبانه‌روزی در مدرسه حاضر است و بر حسن جریان امور نظارت می‌کند.

روبسپیر، پس از آن که آموزش رایگان و اجباری را در قانون اساسی گنجانده، با این گزارش می‌خواست وارد مرحله عملی ساختن آن شود. که البته قرائت این گزارش کنوانسیون را تحت‌تأثیر قرار نداد؛ ولی از لحاظ تصویر تاریخی روبسپیر و همفکران روسویی او بسیار مهم است. مخصوصاً در آنجا که لپولوتیه می‌نویسد: «انقلاباتی که در طی این سه سال صورت گرفته تقریباً همه کار برای سایر طبقات شهروندان صورت داده و برای شاید ضروری‌ترین آنها، یعنی برای پرولترها که تنها مالکیت‌شان در کار آنها قرار دارد، هنوز تقریباً هیچ کاری انجام نداده است. انقلاب فقرا این جاست».

ژان مَسَن بر این جمله، توضیح زیر را می‌نویسد: «صداقت دمکراتیک و اجتماعی، کل ایده‌آلیسم اتوپیک هم روبسپیر و هم لپولوتیه در این جمله نهفته است. آنها نه تنها فرزندان روسو که فرزندان سراسر قرن هجدهم هستند. از نظر آنها، مسأله اجتماعی و سیاسی پیش از هر چیز و به طور قطعی از طریق انتشار «روشنگری» حل می‌شود. این وظیفه به‌عهده اخلاف آنها ماند که بیاموزند که انسان فقط نه با اندیشه، بلکه پیش از آن، با نان زنده است و انقلاب واقعی در جای دیگر است. بایف حالا دیگر به همین کار مشغول بود.»

پس از موفقیت قیام 2 ژوئن در پاریس، روبسپیر خود را در موقعیتی می‌دید که با توجه به شرایطی که انقلاب در آن به سر می‌برد، ابتکار پیشبرد آنرا در دست گیرد. در میان یادداشت‌هایی از او، که از غارت و امحاء پس از اعدام نجات یافته و تاریخ آنها را می‌شود در حدود ژوئن و ژوئیه 1793 دانست، می‌توان تحلیل او را از شرایط آن دوره خاص از انقلاب و کارهایی که وی گمان می‌کرد پس از آن می‌بایست انجام شود، یافت:

«هدف چیست؟ اجرای قانون اساسی به نفع مردم. دشمنان ما

کدام‌ها هستند؟ آدم‌های شرور و ثروتمندان. آن‌ها از چه وسایلی استفاده خواهند کرد؟ افترا و ریاکاری. استفاده از این وسایل در خدمت کدام هدف ممکن است باشد؟ جهل بی‌تنبان‌ها. پس باید مردم را روشن کرد. ولی موانع تعلیم مردم کدام‌اند؟ نویسندگان مزدور که آن‌ها را با دروغ گمراه می‌کنند!

«چگونه نویسندگان مزدور را ساکت می‌کنید و یا چگونه آن‌ها را به اهداف مردم وابسته می‌سازید؟ آن‌ها با کسانی هستند که مزدشان را بدهند؛ تنها کسانی که می‌توانند به آن‌ها پول بدهند ثروتمندان، این دشمنان طبیعی عدالت و برابری، هستند و نیز حکومت که بی‌وقفه درصد گسترش قدرت خود به حساب مردم است. از این چه نتیجه‌ای باید گرفت؟

1- باید این نویسندگان را به‌عنوان خطرناک‌ترین دشمنان جمهوری تعقیب کرد.

2- باید نوشته‌های خوب را در سطح وسیع منتشر کرد.

«چه مانع دیگری برای تعلیم مردم موجود است؟ فقر. پس مردم چه وقت روشن خواهند شد؟ وقتی نان داشته باشند و ثروتمندان و حکومت از اجیر کردن کثیف‌ترین قلم‌ها و زبان‌ها برای فریب آن‌ها دست بردارند؛ وقتی منافع آن‌ها با منافع مردم یکی شود. چه وقتی منافع آن‌ها با منافع مردم یکی خواهد شد؟ هرگز!»  
به‌دنبال این ملاحظات روشن و بدبینانه، به کارهایی که باید کرد، اشاره می‌کند:

«باید ژنرال‌های جمهوری‌خواه را در رأس ارتش‌هایمان قرار دهیم و کسانی را که به ما خیانت کرده‌اند مجازات کنیم □. باید خائنان و توطئه‌گران را مجازات کرد. معاش و قوانین مردمی.»

یادداشت دوم در همین مسیر، به برنامه کار دولت می‌پردازد:  
«باید یک اراده واحد وجود داشته باشد. این اراده باید یا جمهوری‌خواه باشد یا سلطنت‌طلب. برای این‌که جمهوری‌خواه باشد، وزرای جمهوری‌خواه، مطبوعات جمهوری‌خواه، وکلای جمهوری‌خواه و یک حکومت جمهوری‌خواه لازم است. جنگ خارجی، مادام که پیکر سیاسی بیمار انقلاب و تفرقه اراده‌هاست، مرضی مهلک است.»

«خطر داخلی از بورژواها ناشی می‌شود؛ برای غلبه بر بورژواها، باید مردم را متحد کرد. همه‌چیز برای بردن مردم به‌زیر یوغ بورژواها

و نابود کردن مدافعان آزادی روی چوبه اعدام، آماده شده بود. آنها در مارسی، بر دو و لیون پیروز شدند. بدون قیام فعلی [قیام دوم ژوئیه]، در پاریس هم احتمالاً پیروز می‌شدند. قیام کنونی باید تا وقتی اقدامات لازم برای نجات جمهوری صورت نگرفته، ادامه یابد. باید مردم به کنوانسیون بپیوندند و کنوانسیون از مردم استفاده کند. باید که قیام به همه جا سرایت کند و به بی‌تنبان‌ها دستمزد داده شود و در شهر بمانند [یعنی به جبهه‌ها فرستاده نشوند]. باید مسلح‌شان کرد، به آنها انگیزه داد و روشن‌شان کرد؛ باید با تمام وسایل ممکن، احساسات جمهوری‌خواهی را دامن زد».

البته این مقابله بی‌تنبان‌ها و بورژوازی در نزد روبسپیر، ماهیتاً با مقابله پرولتاریا و بورژوازی، که در قرن نوزدهم، چه در عمل و چه در تئوری مطرح شد، متفاوت است. همان‌طور که قبلاً گفتیم «بی‌تنبان‌ها» علاوه بر کارگران، قشرهای وسیعی از جامعه را در برمی‌گرفت. از سوی دیگر، بورژوازی مورد نظر روبسپیر، در این جا، بخشی از بورژوازی است که در آن زمان، بیش‌تر ژیروندن‌ها آن را نمایندگی می‌کردند و می‌خواستند با خارج کردن مردم از صحنه و سازش از بالا و جنگ و صلح‌های مصلحتی با قدرت‌های اروپایی، قدرت سیاسی خود را تثبیت کنند. وقتی روبسپیر «مردم» را به فراهم آمدن به گرد کنوانسیون فرامی‌خواند و از کنوانسیون نیز می‌خواست که از مردم استفاده کند، در واقع منظور او بخش مونتانی آن بود که خود اکثراً بورژواهایی بودند که از اصلاحات ناشی از انقلاب سود برده و قصد ادامه آن‌ها را داشتند و برای تثبیت قدرت سیاسی خود، در این مقطع، بر جنبش‌های مردمی تکیه می‌کردند.

از این پس روبسپیر به‌عنوان عضو کمیته نجات ملی، مستقیماً در امور اجرایی مداخله می‌کند. گرچه نمی‌توان برجستگی نقش او را در این کمیته نادیده گرفت، ولی نمی‌توان با مخالفانش که از دیکتاتوری او بر این کمیته صحبت می‌کنند و هرچه را در این دوره شده به حساب او می‌گذارند، موافق بود.

روبسپیر حتی همواره ریاست این کمیته را هم بعهدہ نداشت و اعضای دیگر کمیته نیز شخصیت‌هائی نبودند که بتوان گفت وسیله اجرای خواست‌های او قرار گیرند.

این کمیته از همان آغاز ماه اوت با شرایط دشواری روبرو شد. در

جبهه های جنگ، نیروهای فرانسوی ناچار به عقب نشینی شدند، در ایالات شورش ها دامنه داشت و مخصوصاً شورش وانده هنوز تهدید بزرگی بود و در زمینه ی اجتماعی «خشمگینان»، بویژه پس از قتل مارا، رادیکال تر شده تحت رهبری ژاکرو مخصوصاً در زمینه ی مواد غذایی خواهان مدخله ی دولت بنفع مردم بودند و در 10 اوت، سالگرد قیامی که به خلع شاه منجر شد، بیم قیام جدیدی می رفت .

در 10 اوت کنوانسیون تصویب قانون اساسی جدید را به اتمام رساند و عده ای، بویژه هواداران دانتون، خواهان انتخابات جدید بودند. روبسپیر که شرائط را برای انجام چنین کاری آماده نمی دید سرانجام توانست نظر خود را در این زمینه پیش ببرد .

جنبش توده ها تحت رهبری «خشمگینان» روز به روز دامنه وسیعتری می یافت و اخبار شکستی هم که از جبهه ها می رسید مردم را خشمگین تر می کرد. بویژه قرار گرفتن روزنامه نگاری جنجالی در رهبری «خشمگینان» و هواداری دانتون و اطرافیانش از خواست های آنها، مقاومت در مقابل خواست های مردم را از طرف کنوانسیون یا کمیته ی نجات ملی غیرممکن می کرد .

در روز 5 سپتامبر، که در عین حال، روز پایان ریاست دوره ای روبسپیر بر کمیته ی نجات ملی هم بود، سرانجام عریضه «خشمگینان» پذیرفته شد. این خواست ها عبارت بودند از: برقراری دادگاه های انقلابی، ایجاد یک نیروی مسلح داخلی با دادگاه ویژه، دستگیری افراد مشکوک، تصفیه کمیته های انقلابی و حقوق بگیر شدن اعضای آن. و انجام اقداماتی در زمینه توزیع و نرخ گذاری مواد غذایی .

با پذیرفته شدن این موارد و وجود اراده جدی به عملی کردن آنها، دوران معروف به «ترور» آغاز شد .

در اجرای مصوبه 5 سپتامبر کنوانسیون، کمیته نجات ملی در فاصله کوتاهی، لوایحی را از تصویب کنوانسیون گذراند: دستگیری بانکداران خارجی (7 سپتامبر)، تشکیل ارتش انقلابی (9 سپتامبر)، تعلیمات اجباری و مجانی سه درجه ای (13 سپتامبر)، قانون شناسایی اشخاص مشکوک (17 سپتامبر)، قانون دریانوردی که عملاً واردات غلات را غیرممکن می کرد (21 سپتامبر) و بالاخره، تنظیم بهای ارزاق عمومی و دستمزدها (29 سپتامبر).

درواقع، با قانون تشخیص اشخاص مشکوک و برقراری دادگاه‌های انقلابی، دوران «ترور» آغاز شد .

روبسپیر، در مقابل مخالفان این قوانین و کارهایی که کمیته ی نجات ملی با تکیه بر آنها می‌کرد، شدیداً واکنش نشان داد و خواستار تجدید انتخاب اعضای کمیته امنیت ملی کنوانسیون و حتی تصفیه بعضی از اعضای کمیته نجات ملی شد و این تغییرات را با وظایفی که در مقابله با ضدانقلاب داخلی و دشمن خارجی لازم است، توجیه کرد. سرانجام موفق شد کنوانسیون را قانع کند و قدرت زیادی را در دست کمیته نجات ملی متمرکز نماید. در مقابل این کمیته، حتی نمایندگان کنوانسیون هم مصونیت نداشتند .

به این ترتیب، دولتی نیرومند و برخوردار از حمایت مردم به وجود آمد که توانست نیروی نظامی قابل اعتمادی را سازمان‌دهی کند که در عرض سه ماه، هم در زمینه جنگ‌های داخلی و هم در جنگ با ارتش‌های خارجی پیروزی‌های تعیین‌کننده‌ای کسب کرد .

در زمینه داخلی، بویژه خواباندن شورش در لیون و وارد کردن شکست‌های مهلک به نیروهای وانده در تضعیف روحیه هواداران رژیم سابق نقش مهمی بازی کرد .

در زمینه خارجی هم گرچه هنوز نیروهای انگلیسی در تولون و آب‌های ساحلی آن حضور داشتند، پیشرفت‌های فرانسویان در راندن نیروهای خارجی از داخل مرزهای خود، بطور کلی فکر حمله‌های جدید را از بین برد. تا 1814 دیگر عبور نیروهای خارجی به داخل مرزهای فرانسه مشاهده نمی‌شود. به موازات عملیات نظامی، سرکوب نیز در داخل پیش می‌رود: در 3 اکتبر به درخواست کمیته امنیت ملی کنوانسیون، 73 تن از نمایندگان ژیروندن، در رابطه با قیام دوم ژوئن دستگیر می‌شوند که افراطیونی نظیر هیر خواهان اعدام آنها هستند. ولی روبسپیر با این کار مخالفت کرد و تأکید نمود باید فقط با سران آنها، با چنین شدتی برخورد کرد. به همین سبب، 25 روز بعد، هنگام محاکمه سران ژیروندن، خواستار کوتاه کردن جریان محاکمه و در نتیجه، تسریع در اعدام آنها شد. درحالی‌که شخصاً خواستار محاکمه ماری آنتوانت شد، ولی برای نجات الیزابت، خواهر شاه که دلیل خاصی ب مجرمیت او وجود نداشت، سعی بی‌نتیجه کرد .

در هر صورت، درمورد سرکوب‌های ناشی از ترور و بویژه اعدام‌ها،

مخالفتان روبسپیر همه را تقریباً به او نسبت می‌دهند، ولی همان‌طور که خود در آخرین دفاعیه اش توضیح می‌دهد، گرچه با قاطعیت در مقابل ضدانقلاب در آن شرایط حساس که موجودیت آن را در خطر انداخته بود، موافق بوده و آن را تنها شیوه درست می‌دانسته، ولی نسبت دادن تمام افراط‌کاری‌هایی که در این دوران صورت گرفته به او، به هیچ‌وجه با واقعیات تاریخی تطبیق نمی‌کند.

کمیته نجات ملی در زمینه اجتماعی سعی می‌کند نوعی سیاست هدایت اقتصادی را اعمال کند و در این مسیر، از انجمن‌های مردمی و کمیته‌های نظارت استفاده می‌کند. در این زمینه، مثلاً کمون پاریس تا جیره‌بندی نان پیش می‌رود. ولی این جنبه از کار کمون از یک‌سو با مقاومت و کارشکنی ثروتمندان و بی‌سازمانی ناشی از عدم تمرکز قدرت، بویژه در ایالات روبرو می‌شود، از سوی دیگر، گاه به برانگیختن خواست‌های طبقاتی و مصادره و تقسیم اموال منجر می‌شود.

شکست نظامی نیروهای ضد انقلابی نقش کلیسا و کشیش‌ها را برای آنها برجسته می‌کند. ظاهراً تبعید کشیش‌های «یاغی» و قسم خوردن سایر کشیش‌ها می‌بایست مخالفت با انقلاب از طرف سازمان کلیسا و روحانیون را تضعیف کرده باشد. ولی، به تدریج معلوم می‌شد که از یک سو همه کشیش‌های یاغی از کشور خارج نشده‌اند و از سوی دیگر، بسیاری از کشیشانِ قسم‌خورده خود را با تبلیغات ضدانقلابی هماهنگ کرده‌اند. این امر اخیر شاید مهمترین انگیزه‌ای بود که به تدریج جنبشی پدید آمد که نام «مسیحیت‌زدایی» به خود گرفت. این جنبش در پاریس با قرار گرفتن شخصیت‌هایی نظیر هیر در رأس آن، دامنه وسیعی یافت، تاجایی که کمون پاریس به ابتکار خود، در 20 برومر، جشن «الهه خرد» برپا کرد و حتی از نمایندگان کنوانسیون هم دعوت به عمل آورد. کمون همچنین به مصادره کلیساها، دیرها و سایر ساختمان‌های متعلق به کلیسا اقدام کرد و آنها را اکثراً در اختیار بی‌خانمانان گذاشت. همچنین این جنبش در تغییر تقویم رسمی: قرار دادن 21 سپتامبر 1792، روز اعلان جمهوری، به عنوان مبداء تاریخ به جای روز تولد مسیح، تغییر نام ماه‌ها از مسیحی به نوعی نام‌های رومی، و لغو هفته و جایگزین کردن دهه به جای آن، نقش



عمده داشت.

برخورد روبسپیر با این جنبش درعین مخالفت اصولی، با نوعی قبول نتایج عملی آن همراه بود. او که هرگز اعتقادش به وجود نیرویی ماوراءالطبیعه را انکار نکرده بود، در این مرحله، ناچار شد هم در عمل و هم در نظر، موضع‌گیری کند. او در عمل به‌هیچوجه خواستار باطل کردن اقدامات جنبش «مسیحیت‌زدایی» و تغییر تقویم در ازهم پاشیدن سازمان کلیسا و مصادره اموال آن نشد. ولی باتکیه به اصل آزادی عقیده و مذهب و با توجیه مفید بودن اعتقادات مذهبی هم برای تسکین آلام شخصی و هم بویژه برای تسهیل کار حکومت‌ها برای برقراری نظم عمومی و بسیج آنها برای جنگ، با سرکوب مسیحیت به‌عنوان اعتقادی مذهبی مخالفت کرد و اصولاً خداناشناسی را طرز فکری اشرافی دانست. از لحاظ سیاست وقت، این نظر را مطرح می‌کرد که به راه افتادن بحث‌های مذهبی با برانگیختن حساسیت‌ها امکان تحریکات ضدانقلابی را به‌بهانه دفاع از مذهب فراهم می‌کند و در عمل آب به آسیاب فئاتیسم می‌ریزد.

درهرصورت، او نظرات خود را در سخنرانی‌های اول و هشتم فریمر در انجمن ژاکوبین‌ها، و در گزارش خود به کنوانسیون، در پانزدهم همین ماه بیان کرده است.

در اول فریمر، تأکید کرد که: «من از همان دوره مدرسه، کاتولیکِ بدی بودم.» این گفته او را اطلاعاتی که از نارضایی آموزگاران مدرسه در این زمینه از وی در دست است، تأیید می‌کند. مسأله مذهب در سیاست خارجی فرانسه نیز مطرح شده بود. کشورهای اروپایی در یادداشتِ مشترکی، انقلاب فرانسه را به بی‌خدایی متهم کرده بودند. در پانزدهم فریمر، روبسپیر درعین این‌که متنی در تأیید آزادی مذهب از تصویب کنوانسیون گذراند، خواستار آن شد که به این یادداشت هم کنوانسیون رسماً پاسخ دهد. در این پاسخ ازجمله آمده است:

«گماشتگانِ دشمنانِ فرانسه امروزه می‌کوشند جمهوری را با جمهوری‌خواهی واژگون کنند و آتش جنگ داخلی را با فلسفه روشن کنند. آنها توجه ما را از خطرهای واقعی و نیازهای عاجل جمهوری منحرف می‌کنند تا آن را تماماً به اندیشه‌های مذهبی معطوف نمایند؛ به‌جای یک انقلاب سیاسی، آنها درصدداند

انقلابی تازه را بنشانند. عوامل آنها [خودکامگان] خود را سایه خدا می‌نامند. آیا این کار برای آن است که او را مغفور سازند؟ اگر آسمان را مطرح می‌کنند، می‌خواهند زمین را غصب نمایند، اگر با ما از خدا صحبت می‌کنند، برای آن است که خود را به جای او بگذارند. آنها دعاهای فقرا و ناله‌های تیره‌روزان را به سوی او برمی‌گردانند، ولی خودشان خدای ثروتمندان، سرکوب‌گران و قاتلان مردم هستند.

«دشمنان ما از برانگیختن این جنبش علیه آئین کاتولیک، دو هدف در نظر دارند: اول، نفرگیری برای ارتش وانده، ایجاد نقار میان سایر ملتها و ملت فرانسه و منهدم کردن آزادی با استفاده از فلسفه؛ دوم، برهم زدن آرامش داخلی و ازاین طریق دادن نیروی بیش‌تر به ائتلاف دشمنان ما. اگر می‌خواستم عوامل اصلی توطئه‌ای را که پایه‌های اصلی‌اش را در این‌جا نشان دادم افشاء کنم، می‌توانستم وجود آن را تا حدِ بداهت ثابت نمایم.»

اشاره روبسپیر در این‌جا، احیانا به بانکداران و سرمایه داران خارجی است که همراه انبوه خارجیانی که اکثرا به خاطر احساسات آزادی‌خواهانه به فرانسه آمدند و از میهمان‌نوازی فرانسویان برخوردار شدند، به این کشور آمدند. ولی این‌ها برای کسب و کار آمده بودند و با نزدیک شدن به شخصیت‌های بانفوذ، کسب و کار خود را پیش می‌بردند و در صورت لزوم، با استفاده از همین عوامل که با رشوه‌های خود آنها را خریده و فاسد کرده بودند، نقشه‌های سیاسی خود را که با منافع مالی و اقتصادی خود و کشور متبوع‌شان تطبیق داشت، پیش می‌بردند. بویژه این بانکداران را می‌شد در اطراف دانتون و شخصیت‌های پیرامون او حتی گردِ پاره‌ای از سران جنبش «مسیحیت‌زدایی» مشاهده کرد. رسوایی‌هایی هم کشف شده بود که می‌توانست به روبسپیر از وجود شبکه‌های وسیع‌تر خبر بدهد. به همین سبب بود که در اول فریمر، ژاکوبن‌ها تصمیم گرفتند بار دیگر مانند تابستان 1791، دست به کنترل و تصفیه اعضای انجمن خود بزنند. از سوی دیگر، دانتون هم که با دستگیری پاره‌ای از اطرافیانش در جریان فسادهای مالی نگران شده بود، بار دیگر به پاریس و صحنه سیاست بازگشت و فعالانه چه در مسأله مسیحیت‌زدایان و چه در مسائل مربوط به سیاست‌های کلی و اداره امور کشور، جهت‌گیری می‌کرد.

روبسپیر در این مرحله، با احتیاط، با دانتون برخورد می‌کرد و مستقیماً مقاصد او را مورد سؤال قرار نمی‌داد. ولی همراه با سایر اعضای کمیته نجات ملی، به افزایش اختیارات کمیته و کاهش نفوذ نمایندگان، بویژه در امور اجرایی، مشغول بود. سرانجام، در 14 فریم، کنوانسیون لایحه دولت موقت را تصویب کرد.

پس از آن، مقابله دانتون و هوادارانش با کمیته آشکار شد. روزنامه‌نگاری از نزدیک‌ترین هواداران دانتون، که از قضا همشهری و هم‌مدرسه‌ای روبسپیر و از ستایش‌گران او هم بود، کمی دمولن، نشریه جدیدی را بنیان گذاشت که در آن، رسماً از کمیته و اعضای آن انتقاد می‌شد. روبسپیر در آغاز، نسبت به این نشریه، با تحمل برخورد کرد و حتی اقداماتی در جهت رفع انتقادات آنها می‌کرد طوری که آنها را به نتیجه فعالیت‌هایشان امیدوار می‌کرد. مثلاً در واکنش به خواست آنها در مورد «گذشت»، روبسپیر خواستار تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به وضعیت زندانیان شد.

پیروزی‌های فریم و اوایل ماه وانتوز تقریباً در تمام جبهه‌های جنگ، موضع مونتانی و کمیته نجات ملی را که آن را طراحی کرده و پیش برده بودند، تحکیم می‌کرد و به روبسپیر امکان می‌داد در پنجم وانتوز، سرانجام نوعی برنامه را برای اداره کشور پیشنهاد کند.

در همین ایام، دانتونیست‌ها با برنامه «گذشت» و «صلح» به میدان آمدند و هیرتیست‌ها نیز پس از پیوستن به جنبش «مسیحیت‌زدایی» و شرکت فعال در جنگ، خواستار اقدامات قاطع‌تر بودند. این دو دسته، از راست و چپ، صحنه سیاست داخلی را تحت‌الشعاع خود قرار دادند. هر دو دسته خواهان ورود به کمیته بودند تا بتوانند خواست‌های خود را عملی کنند و بخصوص امنیت خود را در مقابل حریفان تضمین نمایند.

در این میان، روبسپیر میکوشید حتی‌الامکان از درگیری‌ها بکاهد و برنامه خود را پیش ببرد. ولی اگرچه او به‌خواست دانتونیست‌ها در مورد رسیدگی به وضع زندانیان، با تقاضای تشکیل یک کمیسیون عالی از کنوانسیون، تقریباً جواب مثبت داده بود، اکنون که آنها در شماره جدید نشریه کمی دمولن، در زمینه سیاست داخلی، خواستار آزادی تقریباً بی‌قید و شرط زندانیان و در زمینه سیاست خارجی، خواهان نوعی صلح به هر قیمت بودند، دیگر نمی‌توانست روش مماشات در پیش گیرد. بویژه که هیرتیست‌ها صراحتاً

خواستار رسیدگی به فسادهای مالی اطرافیان دانتون و درنهایت، خود او بودند .

برنامه‌ای که روبسپیر در پنجم وانتوز به کنوانسیون ارائه می‌دهد، نوعی دیکتاتوری است که دست حکومت انقلابی را در مبارزه با افراتیون چپ و سازشکاران راست بازمی‌گذارد. این برنامه، در این مرحله، پیش از همه، دانتونیست‌ها را آماج خود می‌داند. روبسپیر در این مرحله، در درگیری بین هبرتیست‌های «فوق انقلابی» و «باگذشت»‌های دانتونیست، به‌طور ضمنی، طرف دسته اول را می‌گیرد .

ولی آنچه به‌نظر ژان مَسَن، برای معاصران جالب‌تر است، قسمت دوم گزارش روبسپیر است که به گفته وی، از همان جمله اول، روسو را پشت سر می‌گذارد و به پیش‌باز مارکس و انگلس می‌رود و دولت دوران انقلاب را از دولت بعد از برقراری نظمی که انقلاب برای آن صورت گرفته، تمیز می‌دهد و وظایف و شیوه انجام آن‌ها را براساس همیم معیار تعیین می‌کند :

«تئوری حکومت انقلابی همان‌قدر تازه است که انقلابی که آن را پدید آورده است. نباید آن را در کتاب‌های نویسندگان سیاسی‌ای جست‌وجو کرد که این انقلاب را ندیده‌اند... نیز، این کلمه برای اشرافیت چیزی جز مایه وحشت یا افترا بافی، برای خودکامگان جز یک فضاحت و برای بسیاری از مردم جز معمایی نیست. هدف حکومت مبتنی بر قانون اساسی، حفظ جمهوری است؛ هدف حکومت انقلابی، بنیان‌گذاری آن .

«انقلاب جنگ آزادی است با دشمنانش؛ قانون اساسی، رژیم آزادی پیروزمند و صلح‌جو است .

«حکومت انقلابی دقیقاً به این دلیل که در حال جنگ است، نیاز به فعالیت فوق‌العاده دارد .

«حکومت قانون اساسی اصولاً به آزادی مدنی می‌پردازد و حکومت انقلابی به آزادی عمومی .

«تحت حکومت قانون اساسی، تقریباً کافی است که آزادی‌ها در مقابل اجحاف قدرت عمومی محافظت شوند؛ تحت حکومت انقلابی قدرت عمومی ناچار است در مقابل همه دسته‌هایی که به‌او حمله‌ور می‌شوند از خود دفاع کند .

«حکومت انقلابی مکلف به محافظت ملی کامل از شهروندان خوب

است و در مقابل دشمنان مردم تکلیفی جز [دادن] مرگ ندارد .  
«این حکومت هم قواعد خود را دارد که همه از عدالت و نظم  
عمومی ناشی می‌شوند و هیچ وجه مشترکی با آنارشی و  
بی‌نظمی ندارد»...

در حالی که در دو ماه اخیر، در درگیری بین هبرتیست‌های  
«افراطی» و دانتونیست‌های «گذشت‌طلب»، روپسپیر تاحدی در  
نقش تماشاچی قرار گرفته بود، تا جایی که علناً از دانتون تجلیل  
کرده بود (هرچند در پایان همین تجلیل، با عبارت «اگر من در مورد  
دانتون اشتباه نکرده باشم»، به او اطمینان کامل نمی‌داد) و  
زیاده‌روی‌های هبرتیست‌ها در سرکوب جنبش ضدانقلابی در لیون  
را نادیده می‌گرفت و تنها به این‌که آن‌ها خواهان اعدام الیزابت،  
خواهر شاه، هستند (که از نظر او گناهی جز خواهر شاه بودن  
نداشت)، ایراد می‌گرفت، ولی در این روز پنجم و انتوز، در  
کنوانسیون، هر دو را همزمان، هدف فوری سرکوب معرفی کرد و  
میان‌روی دانتونیست‌ها را به نجابت ناتوانان جنسی و افراطی‌گری  
هبرتیست‌ها را به ..... تشبیه کرد و هر دو را به یکسان برای  
انقلاب خطرناک دانست .

به هر حال، در پایان این گزارش مهم، روپسپیر خواهان تشدید ترور  
میشود: «کمیته متوجه شده است که قانون آن‌قدر سریع نیست  
که مجرمان عمده را مجازات کند. مجازات صد مجرم گمنام و  
فرودست از گوشمالی یک سرکرده توطئه کمتر برای آزادی مفید  
است.»

در همین جلسه، طرحی را پیشنهاد کرد و کنوانسیون به اتفاق آراء  
آن را به تصویب رساند (حتی «گذشت‌طلبان» هم جرات مخالفت با  
آن را نکردند) که در بند اول، با ذکر نام و نشانی، خواستار محاکمه  
«بی‌وقفه» پاره‌ای از سران ارتش، بانکداران و مسؤلان سابق  
توسط دادگاه‌های انقلابی شد و مهم‌تر از آن، در بند دوم، کمیته  
نجات ملی را مأمور تهیه گزارشی در مورد «راه‌های تکمیل  
دادگاه‌های انقلابی» کرد. به این ترتیب، زمینه را برای قانون 22  
پریال در مورد تشکیلات و آئین دادرسی دادگاه‌های انقلاب که تقریباً  
امکان هرگونه دفاع را از متهم سلب می‌کرد، آماده ساخت .

هدف سیاسی اعلام‌شده او این است که ضمن حفظ همبستگی  
کمیته با «بی‌ثباتان‌ها»، دست خود را برای مجازات خائنان و

جاسوسان خارجی که ممکن بود از آنها سوءاستفاده کنند، باز بگذارد. در این حال، «گذشت‌طلبان» بورژوازی جدید را در مقابل تهدید قدرت سیاسی و عدالت جنگی قرار می‌دهد.

در این میان، درگیری بین هبرتیست‌ها و دانتونیست‌ها ادامه دارد که گردهمایی شامگاهی در انجمن ژاکوبین‌ها شاهد صحنه‌هایی از مباحثات و درگیری‌های آنهاست که در این جا، فرصت ورود به جزئیات آنها نیست؛ در این میان، حادثه ای رخ داد که ورود به جزئیات آن گرچه با طرح مختصر این شرح حال متناسب نیست، ولی برای نشان دادن جو حاکم بر انقلابیون آن دوران مفید است؛ انقلابیونی که جریان عملی در مقابل شرایطی قرارشان داده بود که مدام ناگزیر بودند از خود بپرسند که آیا آنچه می‌کنند، با اصولی که به خاطر آنها به انقلاب پیوسته‌اند، مطابقت دارد یا نه .

همان‌طور که گفته شد، کمی ده‌مولن، از لحاظ شخصی، یکی از نزدیک‌ترین افراد به روبسپیر بود و مردم فرانسه ابتدا اساساً با خواندن گزارش‌هایی که او از جلسات مجلس منتشر می‌کرد، با روبسپیر آشنا شدند. در این گزارش‌ها، شیفتگی او به روبسپیر قابل مشاهده است. ولی بعداً و باهمین شیفتگی به دانتون نزدیک شد و به تدریج که اختلافات سیاسی و اخلاقی روبسپیر و دانتون آشکارتر و عمیق‌تر می‌شد، بین کمی و روبسپیر نیز فاصله می‌افتاد. دانتون در مدت کوتاهی که وزیر دادگستری بود، به کمی نیز درکنار خود، مقامی داد و به این ترتیب، به نوعی سرنوشت کمی را به سرنوشت خود پیوند داد. در این مرحله که دانتون و هواداران او خود را در خطر می‌دیدند و دانتون سرانجام تصمیم گرفت با تاکتیک حمله، به دفاع از خود بپردازد، کمی و نشریه او که نقش اساسی پیدا کرد. روبسپیر که کمی را یکی از همان افراد «فروستی» می‌دانست که معتقد بود قاطعیت عدالت انقلابی نباید در وهله اول متوجه آنها باشد، چندین بار سعی کرد او را به فاصله گرفتن از دانتون تشویق کند. ولی کامی تا آخرین لحظه، به دانتون وفادار ماند و در یک گاری با او به سوی گیوتین رفت .

در جریان بالا گرفتن حملات نشریه کامی به هبرتیست‌ها از یک سو و کمیته نجات ملی از سوی دیگر، مقالات آن لحن بسیار تند به خود می‌گرفت. کمیته نجات ملی و در نتیجه روبسپیر دستور سوزاندن یکی از شماره‌های این نشریه را قبل از پخش صادر کرد. کامی در

واکنش به این کار، این گفته روسو را برای روبسپیر فرستاد:  
«سوزاندن پاسخ نیست.»

روبسپیر دستور سوزاندن را لغو کرد، ولی در اجرای کامل مفهوم گفته روسو، خواستار خوانده شدن کامل نشریه در جلسات ژاکوبین‌ها و پاسخ‌گویی به آن شد. این کار تا وقتی کامی خواهانِ خاتمه دادن به آن شد ادامه یافت.

در همین جهت، در 17 پلوویوز، روبسپیر در گزارشی تحت عنوان «اصولی که باید در اداره امور داخلی راهنمای کمیته نجات ملی باشد»، عقاید خود را در این زمینه مطرح می‌کند: «نخستین رهنمود سیاست شما باید این باشد که مردم را با تدبیر و دشمنان مردم را با ترور اداره می‌کنند. در جمهوری، هیچ شهروندی جز جمهوری‌خواهان وجود ندارد. سلطنت‌طلبان و توطئه‌گران، برای آن، جز بیگانه یا دقیق‌تر دشمن محسوب نمی‌شوند. یا باید دشمنان داخلی و خارجی جمهوری را خفه کرد یا همراه جمهوری نابود شد. □ حکومت انقلابی استبداد آزادی است علیه خودکامگی.

«تا کی خشم مستبدان، عدالت، و عدالت مردم، بربریت یا طغیان نامیده خواهد شد؟ چقدر با ظالمان مهربانیم و با مظلومان بی‌گذشت؟ هیچ‌چیز ازین طبیعی‌تر نیست: کسی که از جنایت نفرت ندارد، نمی‌تواند فضیلت را دوست داشته باشد. لذا باید یکی از این دو منکوب شود. بعضی‌ها فریاد می‌زنند، گذشت برای سلطنت‌طلب‌ها؛ رحمت به حال ارذال! نه! رحمت به حال معصومان، رحمت به حال ضعفا، رحمت به حال تیره‌روزان، رحمت به حال بشریت!»

اگر تا این‌جا، خطاب این گزارش بیش‌تر به ارگان «گذشت‌طلب‌ها»، نشریه کامی، است، از این‌جا به بعد گویی قضاوت آیندگان در مورد دوران ترور را در نظر دارد. بخشیی از تفسیری را که ژان مسن در این مورد نوشته، عیناً ترجمه می‌کنیم:

«در این‌جا، روبسپیر فقط به ویو کوردولیه [نشریه کامی] جواب نمی‌دهد، او از پیش، به همه کسانی پاسخ می‌دهد که گمان می‌کنند با اشاره به خون‌هایی که انقلاب ریخته است، آن را بی‌حیثیت می‌کنند. از قضا اینها همان کسانی هستند که با بی‌شرمی ترورهای سفید را ندیده می‌گیرند: همان کسانی که مدام «کشتار سپتامبر» را یادآوری می‌کنند بدون آن‌که هرگز از قتل

صدها سرباز بی سلاحی یادی کنند که در اوت 1790 در نانسی، به دست بویی\* و با کف زدن لافایت انجام شد؛ نه از صدها پارسی‌ای که در هفده ژوئیه 1791 در میدانِ مارس توسط لافایت و بایی\* به گلوله بسته شدند؛ نه از 545 غیرنظامی، مرد، زن و بچه، که تنها در قصبه شوکول، توسط وانده‌ای‌ها در همان روز اولِ شورش‌شان، در مارس 1793، به قتل رسیدند. همان کسانی که در مقابل حدود 17000 نفری که در طول انقلاب، در سراسر فرانسه، عمدتاً در مناطق نظامی غرب و جنوب غربی، با حکم قانونی اعدام شدند، هراس خود را نشان می‌دهند ولی هرگز بفکر برآوردی از قربانیان سرکوب کارگران در ژوئن 1848 و کمون پاریس در 1871 در پاریس نمی‌افتند.»

سرانجام، روبسپیر به سؤال «چه چیزی استبدادِ آزادی» را از سایر اشکالِ آزادی متمایز می‌کند، این‌طور پاسخ می‌دهد :

« گفته‌اند که ترور ابزار حکومت استبدادی است. آیا حکومت شما به استبداد شباهت دارد ؟ بله، همان‌طور که شمشیری که در دست قهرمانان آزادی برق می‌زند، به شمشیری که اقمار خودکامگان به آن مسلح‌اند شباهت دارد. اگر مستبد می‌تواند بر رعایای خرفتِ خود با ترور حکومت کند و به‌عنوان مستبد حق دارد دشمنان آزادی را با ترور مهار کند، پس شما هم به‌عنوان بنیان‌گذارانِ جمهوری حق دارید. آیا زور فقط برای حفاظت از جنایت است، نه برای زدن سر مغروری که آماج صاعقه [جنبش مردم] قرار گرفته است؟ »

همچنین می‌گوید: «مجازاتِ سرکوب‌گران بشریت رحمت است، عفو آن‌ها بربریت است.»

برای جلوگیری از تجاوز به مردم، تحتِ عنوانِ «شرایط انقلابی»، حساسیتِ زیادی نشان می‌دهد: «نابود باد فرومایه‌ای که جرأت کند با سوءاستفاده از نام مقدس آزادی و یا سلاح‌های سهمگینی که در دستش گذاشته، عزا و مرگ در دلِ وطن‌پرستان بنشانند! مباد در سراسر جمهوری، حتی یک انسانِ بافضیلت که تحتِ تعقیبِ دشمنانِ آزادی باشد، تکلیفِ حکومت این است که بادل‌سوزی، در جست‌وجوی او باشد و باشد انتقام او را بگیرد.»

در عمل هم اسنادی وجود دارد که در مدتی که روبسپیر مسئولیت امور اجرایی را داشته، بارها برای جلوگیری از افراط‌کاری‌هایی که



به نام انقلاب صورت می‌گرفت و مجازات متعديان به حقوق مردم، اقدام کرده است .

وقتی ترور به این صورت ابزار تلقی شود، قضاوت در مورد خوب یا بد، سرخ یا سفید بودن آن، در این سطح صرفاً جنبه شکلی و سترون دارد و فقط به کار مفتریان می‌آید. لذا برای تشخیص تمایز آنها، باید دید چه معیاری در نظر گرفته می‌شود. معیار روبسپیر اخلاقی است :

«ترور (انقلابی) از آنجاکه عدالت است، اساساً در اصلی که قوام و ماهیت دموکراسی است، یعنی فضیلت، دخالت دارد. ترور، نه یک اصل خاص، بلکه نتیجه اصل عام دموکراسی است که بر حادثترین نیازهای وطن اعمال می‌شود. قوام حکومت مردمی در حال انقلاب، در عین حال هم فضیلت است، هم ترور؛ ترور بدون فضیلت مرگبار است و فضیلت بی ترور، ناتوان.»

این گزارش در شرایطی نوشته شد که مخالفت علنی با انقلاب و هواداری مستقیم مثلاً از سلطنت تقریباً غیرممکن شده بود و بسیاری از نیروها و اشخاص وابسته به رژیم سابق که یا از بد حادثه یا برای بازگرداندن امور به وضعیت سابق و یا لاقلاً محدود کردن خسارات طبقه خود، به صحنه انقلاب آمده بودند و عده‌ای دیگر که سکوت اختیار کرده و منتظر گذشت زمان بودند، به روش‌هایی متوسل می‌شدند که در وهله اول، مردم را در مورد ماهیت آنها دچار اشتباه می‌کرد.

روبسپیر با مسؤولیت‌های اجرایی و امنیتی‌ای که در چند ماه اخیر، مستقیماً به عهده گرفته بود، ظاهراً اطلاعاتی در مورد نیروها و اشخاصی در دست داشت که حتی به عنوان هوادار مونتانی در صحنه حاضر بودند و اکثراً در سخن گفتن آتشین و پیشنهاد اقدامات رادیکال باهم مسابقه می‌دادند، ولی در عمل، همان هدف‌هایی را دنبال می‌کردند که در دوره قبلی، کسانی مانند میرابو، لافایت یا دوک اورلئان صراحتاً اعلام و تعقیب می‌کردند .

در این گزارش، آثار این تجربه دردناک کاملاً مشهود است. در همان روز، از کسانی صحبت می‌کند که «انقلاب را به صورت یک حرفه و جمهوری را به صورت یک طعمه دربر گرفته‌اند.»

چند هفته بعد، پس از ملاقات با دانتون، که در تسلیت مرگ همسرش از دوستی تا پای مرگ با او سخن گفته بود، در کمال

نومیدی در دفترش یاداشت می‌کند: «کلمه فضیلت دانتون را به خنده می‌انداخت؛ به شوخی می‌گفت که هیچ فضیلتی پابرجاتر از آنچه او هرشب با زنش صورت می‌دهد، وجود ندارد. چگونه آدمی که با هرگونه مفهومی از اخلاق بیگانه است می‌تواند مدافع آزادی باشد؟ وقتی روش افترازنی رولاند\* و بریسوی‌ها را که در تمام اسناد دولتی منعکس بود، به دانتون نشان دادم، گفت برای من چه اهمیتی دارد! افکار عمومی مثل یک هرجایی و نظر آیندگان حرفِ احمقانه‌ای است.»

در این گزارش، روبسپیر تصویری از جامعه‌ای که فکر می‌کند انقلاب فرانسه باید به آن منتهی شود ترسیم می‌کند؛ جامعه‌ای که در آن از جمله «اخلاق جای خودپرستی، پاکی به جای شرافت، اصول به جای رویه، تکلیف به جای خیرخواهی، سلطه خرد به جای دنباله‌روی از مد، تحقیر رذالت به جای تحقیر فلاکت، غرور به جای گستاخی، سعه‌صدر به جای دناوت، عشق به افتخار به جای عشق به پول، آدم‌های خوب به جای جمع جور دوستان، شایستگی به جای دسیسه و... بنشیند.»

این آرزوهای روبسپیر را تاحدی جو آن‌زمان تأیید می‌کرد. روز قبل، همین کنوانسیون برده‌داری را لغو کرده بود.

درحالی‌که پاریس از نو دستخوش ناآرامی‌های اجتماعی می‌شد، روبسپیر به دلیل بیماری، مدت یک ماه تقریباً از صحنه خارج شد. در نیمه اول پلوویوز، ناآرامی‌های اجتماعی به همان دلایلی که از دو سال پیش، هرازگاهی دیده می‌شد، پدید آمد و گسترش یافت. صرف وجود این ناآرامی‌ها دلیل آن بود که اقدامات قبلی برای تنظیم توزیع و قیمت‌گذاری ارزاق عمومی به منظور حل ریشه‌ای مشکلات معیشتی مردم کافی نبوده است. ولی این‌بار، برخلاف جنبش «خشمگینان» که رهبری جنبش بیش‌تر تحت‌تأثیر کسانی بود که پیش از هرچیز به فکر توده‌های تهی‌دست بودند، از همان آغاز به دست کسانی مانند هبر افتاد که درعین برخورداری از اعتمادی که در مرحله قبل در نزد مردم کسب کرده بود، همراه با پاره‌ای دیگر از کسانی که در انجمن کوردولیه گردآمده بودند، ضمن دفاع از خواست‌های محرومان جامعه در زمینه سیاست کلی، هدف‌های ویژه خود را نیز تعقیب می‌کردند. آن‌ها صراحتاً روبسپیر و همکاران

نزدیکش را موردِ حمله قرار دادند . البته برخوردارِ روبسپیر با ژاکرو از رهبران «خشمگینان» و اصرار او در اخراج وی از انجمن کوردولیه و زدن اتهاماتی از طرفِ شخصِ روبسپیر به او (اتهاماتی که هرگز حتی تا امروز سندی برای اثباتِ آنها یافت نشده) و نهایتاً به دستگیریِ ژاکرو و خودکشی او در زندان منجر شد، این زمینه را فراهم می‌کرد. از سویِ دیگر، مصوبه‌هایی که به‌پیشنهادِ روبسپیر برای بهبود وضع قشرهایِ تهی‌دست از کنوانسیون گذشت، در آن شرایط، هم ناکافی بودند و هم به‌دلایلی که خودِ او بهتر از هرکسی در دستگاه اجرایی می‌دانست، اراده‌ای برای اجرایِ همین اقداماتِ نیم‌بند هم وجود ندارد. ترورِ ریسپیری گرچه در محاسباتِ خود، نیروی انقلابیِ توده‌هایِ مردم را به‌خوبی به‌حساب می‌آورد، ولی هرگز به‌طور جدی در خدمتِ منافعِ آنها قرار نگرفت. البته این امر دلایلِ تاریخی و اجتماعی خود را دارد که تحلیلِ جدیِ آنها در حوصله این شرح‌حالِ کوتاه نیست .

اگر در این مقطع، رادیکال‌ترین قشرهایِ مردم، که امروز بی‌تردید می‌توان گفت روبسپیر یکی از صمیمی‌ترین دوستانِ آنها بوده است، از هبر و دیگران دنباله‌روی می‌کنند و آنها هم بدونِ بیم از این توده‌ها، روبسپیر را آماج حمله خود قرار می‌دهند و اگر در 9 ترمیدور دشمنانِ روبسپیر، که تاریخ نشان داد درحقیقت دشمنانِ انقلاب بوده‌اند و خصومت‌شان با روبسپیر هم از همین ناشی می‌شده، فرصت را برای امحاءِ او مناسب دیدند، احیاناً یکی از مهم‌ترین دلایلِ آنها همین بوده است که این توده‌ها از او ناامید شده بودند و برای این نقشه ضدانقلابیِ آنها مانعی جدی ایجاد نکردند .

درغیابِ روبسپیر، سن‌ژوست ابتکار عمل را در دست گرفت. چون گفتار و کردار او در این دوره یا بعداً صراحتاً از سویِ روبسپیر تأیید شده و یا مخالفتی با آنها صورت نگرفته، بیش‌تر مورخان به‌حق او را هم در کم و کیفِ آنها سهیم می‌دانند .

در سوم و انتوز، کمیته نجاتِ ملی جدولِ کاملِ قیمت‌ها و در نهم همین ماه، لایحه جدیدِ ضدِ احتکار را به کنوانسیون ارائه داد. روز قبل از آن، سن‌ژوست گزارشی را درباره افرادِ «مشکوک» درمقابلِ کنوانسیون خواند که درواقع، دنباله گزارش هفده پلوویوز روبسپیر

تلقی می‌شود .

در آغاز این گزارش و برای نشان دادن لزوم قاطعیت، می‌گوید: «آنچه جمهوری را بنیان می‌گذارد طرد کامل چیزی است که با آن مغایر دارد. جبر شرایط شاید ما را به‌جایی کشانده که فکرش را نکرده بودیم. وسایل رفاه به‌وفور در دست تعداد بسیار زیادی از دشمنان انقلاب قرار دارد و نیاز، مردمی را که کار می‌کنند، به وابستگی به دشمنان‌شان ناگزیر کرده است.»

آن‌گاه، جمله‌ای برزبان می‌آورد که در تاریخ، به‌نام او باقی مانده است: «کسانی که انقلاب نیمه‌کاره می‌کنند، کاری جز کندن گوری برای خودشان انجام نمی‌دهند. انقلاب ما را وادار به قبول این اصل می‌کند که: کسی که دشمنی‌اش را با وطنش نشان داده، نمی‌تواند در آن، مالک چیزی باشد. تیره‌روزان قدرت‌های روی زمین هستند و حق دارند با حکومت‌هایی که آن‌ها را نادیده می‌گیرند، از موضع قدرت سخن بگویند.»

نتیجه عملی این گفته‌ها قوانین معروف وانتوز است که کمیسیون‌های مردمی را مأمور رسیدگی به‌وضع افراد مشکوک می‌کند. این افراد به سه دسته تقسیم می‌شوند: آن‌ها که آزاد می‌شوند، آن‌ها که نفی بلد می‌شوند و آن‌ها که به دادگاه تحویل داده می‌شوند. اموال دو دسته اخیر به‌نفع تهی‌دستان مصادره می‌شود که کمون‌ها مأمور تهیه فهرست نام آن‌ها می‌شوند .

این قوانین در عمل، با ابهامات زیادی روبه‌رو شد. گرچه تحقیقات محققان نشان می‌دهد که تعداد کل «مشکوکان» فقط به 90000 منحصر می‌شد، ولی باید دانست که اکثر آن‌ها جزو ثروتمندان بودند، اما ابهام اصلی تعیین معیاری بود برای تشخیص تهی‌دستان. در درجه دوم، این مسأله پیش می‌آمد که آیا این اموال باید عیناً میان تهیدستان تقسیم شود یا به‌فروش برسد و پول حاصله تقسیم گردد. درصورت اخیر، هویدا بود که نفع این قانون پیش از هرکس نصیب بورژواهایی می‌شد که این اموال را خریداری می‌کردند. این ابهام درمورد املاک، با توجه به وحشت حتی پاره‌ای از رادیکال‌ترین انقلابیون آن دوره از تقسیم اراضی، پیچیدگی بیش‌تری پیدا می‌کرد.

این قوانین گرچه هرگز به‌مرحله جدی اجرا نرسیدند، ولی در کوتاه‌مدت، می‌توانستند باعث آرامش مردم شوند. اما این امر مانع

نمی‌شد که رهبران کوردولیه از پیگیری فعالیت‌های خود دلسرد شوند. برعکس، این اقدامات آن‌ها را تشجیع کرد و وقتی در 14 وائتوز، اعلام قیام کردند، گمان داشتند که کمون و ژاکوبین‌ها هم از آن‌ها تبعیت خواهند کرد. ولی کمون از قیام فاصله گرفت و عملاً قیام به‌جایی نرسید و وقتی مراسم آشتی‌کنان بین سران کوردولیه و کمون صورت گرفت، میان هواداران قیام اختلاف افتاد و هواداران ادامه قیام بودند منزوی شدند .

در 22 نوووز، روبسپیر که هنوز آثار بیماریش کاملاً زائل نشده بود، به صحنه فعالیت بازگشت تا از سن‌ژوست که به‌اتهام توطئه و ارتباط با بیگانگان، خواهان محاکمه هیر و پاره‌ای دیگر از سران کوردولیه شده بود، حمایت کند. در شب 23-24 همگی آن‌ها دستگیر شدند تا روز چهارم ژرمینال، همراه چند نفر دیگر، به گیوتین سپرده شوند .

اعدام این‌ها که درست یا نادرست از اعتماد «بی‌تنبان‌ها» برخوردار بودند و محاکمات‌شان هم چیزی آشکار نمی‌کرد که به مردم نشان دهد آن‌ها در خدمت سیاست کشورهای خارجی هستند، فاصله‌ای بین روبسپیر و مردم را زیاده‌تر کرد. واقعیت این است که بر اثر موضع‌گیری‌های درقبال جنبش‌های اجتماعی دو سال اخیر، روبسپیر نشان داده بود که به‌رغم اذعان نقش مردم در انقلاب و ستایش از آن‌ها در نطق‌هایش، هربار که آن‌ها خواست‌های ویژه خود را مطرح کرده‌اند، با آماج گرفتن رهبران‌شان، راه را برای سرکوب این جنبش‌ها هموار کرده بود. بایف و یارانش گرچه پس از مشاهده آثار ترمیدور، به تجلیل از روبسپیر پرداختند، ولی در این مقطع، با او مخالفت می‌کردند و وی را «دیکتاتور» می‌دانستند .

ژان ماسن در مورد رابطه روبسپیر با این‌گونه جنبش‌های مردم بی‌مورد نمی‌بیند که وضعیت او را با توماس مونزر، یکی از رهبران جنبش‌های دهقانی قرن شانزدهم آلمان، مقایسه کند که انگلس در تحلیل موضع‌گیری‌های او در کتاب جنگ دهقانی گفته است: «بدترین اتفاقی که می‌تواند برای سرکرده یک حزب رادیکال پیش آید، این است که مجبور شود قدرت را در دورانی در دست گیرد که جنبش برای سلطه طبقه‌ای که وی نماینده آن است و اعمال اقداماتی که لازمه سلطه این طبقه است هنوز فرانسیده است.» در هر صورت، پس از اعدام سران کوردولیه، روبسپیر که صراحتاً

تصمیم از بین بردن «همه دار و دسته‌ها» را اعلام می‌کرد، مانعی برای تعقیب دانتونیست‌ها و جریان گذشت‌طلبان نمی‌دید؛ بویژه که در این‌جا دلایلی هم بر فساد شخصی و روابط پنهانی با بیگانگان در دست بود. در شب 9-10 ژرمینال، دانتون، کامی ده‌مولن، دلاکروا و فیلیپو\* دستگیر شدند. وقتی روز یازدهم گروهی از هواداران‌شان خواستار آن شدند که آن‌ها در کنوانسیون حاضر شوند و از خود دفاع کنند، روبسپیر در نطق نسبتاً مفصلی، اساساً باین استدلال که نباید میان آن‌ها و سایر شهروندان تفاوت قائل شد، باین کار مخالفت کرد. دانتون و دیگران پس از محاکمه نسبتاً کوتاهی در 16 ژرمینال، اعدام شدند.

ظاهراً پیروزی کمیته کامل است. کنوانسیون دچار هراس شده است و جز تصویب آنچه کمیته می‌خواهد، کاری انجام نمی‌دهد. مطبوعات کاملاً تحت کنترل قرار گرفته‌اند. با اعدام سران کوردولیه، این انجمن تقریباً از بین رفته است و ژاکوبین‌ها هم کاملاً تحت اختیار روبسپیر قرار گرفته‌اند، ارتش انقلابی منحل شده است. دادگاه‌های انقلابی شهرستان‌ها به نفع دادگاه انقلابی پاریس که کاملاً تحت کنترل کمیته است، منحل شده‌اند و غیره... خلاصه، می‌بینیم که پس از چهار سال جوشش‌های مردمی که به تحولاتی نظیر برقراری جمهوری به جای سلطنت و لغو امتیازات طبقاتی منجر شد و در هر مرحله رهبران انقلاب، و از همه بیشتر و پیگیرتر روبسپیر، مردم را برای انجام این امور خطیر به میدان فراخواندند و به شهادت همین رهبران و بویژه روبسپیر، مردم ایثارگرانه به صحنه آمدند، اکنون که اگر انقلاب می‌خواست کوچکترین قدم دیگری به جلو بردارد، می‌بایست به وضعیت و خواست‌های همین مردم پردازد، آن‌ها کاملاً بی‌سازمان و درمقابل قدرت دولتی، کاملاً خلع سلاح و ناتوان بودند. سرنوشت آن‌ها اکنون دیگر نه به دست خودشان، بلکه به دست کسانی بود که به کمک آن‌ها دیگران را، که البته اکثریت غالب‌شان از دوستان مردم نبودند، از میدان بیرون کردند و خود اکنون اهرم‌های قدرت را در دست داشتند.

با از بین رفتن «دار و دسته‌ها»، اختلافات درون کمیته نجات ملی که از پیش هم آشکار شده بود، بیشتر به چشم می‌خورد. کمیته حالا دیگر به روبسپیرست‌ها و دیگران تقسیم می‌شد. اگر تا این زمان، وجود روبسپیر برای دفاع از کمیته در مقابل کسانی که با

تکیه به جنبش و انقلاب به آن حمله‌ور می‌شدند لازم بود، حالا خودِ او نشانه بقای جنبش در درونِ کمیته بود .

ژان ماسن به‌درستی می‌گوید که: «این نه در ترمیدور، بلکه در اواخر وانتوز و اوایل ژرمینال بود که مردم و حضور توده‌ای و پرشور آنها، از صحنه پراتیکِ سیاسی حذف شدند.»

در 18 فلوریال، پس از یک ماه سکوت، روبسپیر گزارشی مفصل، باعنوان «اصولِ سیاسی‌ای که باید در اداره امور داخلی راهنمای کنوانسیون باشد» قرائت کرد. درواقع، این گزارش که با تذکر پاره‌ای پیش‌روی های ارتش فرانسه شروع می‌شد، تلاشی بلندپروازانه ازجانبِ او برای به‌پا کردن یک مذهبِ دولتی بود. پس از آن‌که پلیس اداری متمرکزی طرح‌ریزی شد، این مورد پلیسی معنوی نیز دراختیار آن می‌گذاشت .

همان‌طورکه پیش‌تر دیدیم، روبسپیر به‌نوعی خدا اعتقاد داشت که او را «هستی متعال» می‌نامید. ظاهراً اراده این خدا بدون واسطه‌ای انسانی در جهان جاری بود. این طرز فکر در هیچ‌یک از مذاهب موجود سابقه نداشت و بیشتر اعتقادی فلسفی بود تا مذهبی به‌صورت نهادینه آن. در عمل هم او همواره با دفاع از آزادی مذهب به‌طور ضمنی، این اصل را پذیرفته بود که چون معیاری عینی و ملموس در کار نیست، هیچ دلیلی در دست نیست که دسته‌ای مذهب خود را به دیگران تحمیل کنند. ولی دراین گزارش، «هستی متعال» با شکل و محتوای مذهبی دولتی متجلی می‌شود: «تنها مبنای جامعه مدنی اخلاق است. همه انجمن‌هایی که با ما می‌جنگند، بر جنایت استواراند [...] بی‌اخلاقی مبنای استبداد است؛ همان‌طورکه پایه جمهوری فضیلت است. به‌این دلیل است که تمام دسته‌هایی که در جریان انقلاب علیه آزادی برخاستند، ساخته فرومایگانی خداناشناس، ریاکار و بی‌اخلاق بودند؛ لافایت، دوموریه\*، بریسو، دانتون»...

دیگر از جنگ «بورژواها علیه بی‌تنبان‌ها» ی سالِ پیش خبری نیست. تحلیل طبقاتی جای خود را به تحلیل اخلاقی می‌دهد. این اخلاق هم از زمین جامعه نمی‌روید، بلکه لابه‌های روبسپیر به درگاه خدا و عذرخواهی از او به‌خاطر خطای ملحدان، نشان می‌دهد که این اخلاق از او نشأت می‌گیرد .

«چه کسی به تو مأموریت داده است که به مردم اعلام کنی که

خدا وجود ندارد؟ تویی که برای این طرز فکر بی‌حاصل چنین حرارتی به خرج می‌دهی، ولی هرگز برایِ وطنت این حرارت را نشان نداده‌ای؟»

پرسش بعدی روبسپیر نشان می‌دهد که به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهد وجودِ خدا را از لحاظِ عقلی و عینی ثابت کند :

«آیا فکر عدم به انسان، احساس خالص‌تر و والاتری از اندیشه جاودانگی می‌بخشد؟ موجب احترام بیشتر برای هم‌نوعش و برای خودش می‌شود؟ اگر وجودِ خدا و جاودانگی روح صرفاً خیالات نبودند، بازهم زیباترین مخلوقاتِ ذهن انسان به‌شمار می‌رفتند.»

جنبه عملی مذهب برای حکومت نیز از نظر او پنهان نیست: «... از نظر قانون‌گزار، هرآنچه برای همگان مفید و در عمل خوب است، حقیقت دارد. مفهوم هستی متعال و جاودانگی روح یادآوریِ مستمر عدالت است و در نتیجه، اجتماعی و جمهوری است.» ولی در عین حال، از مذاهبِ موجود فاصله می‌گیرد و خواهانِ ادغام آن‌ها در این آئین جدید می‌شود :

«فناتیک‌ها! هیچ انتظاری از ما نداشته باشید. فراخواندنِ انسان‌ها به آئین پاکِ هستی متعال، وارد کردنِ ضربه کشنده به فناتیسزم است. بدون اجبار و بدون پیگرد، همه فرقه‌ها باید در این آئین جهانی مستحیل شوند.»

همچنین با دستگاه کلیسا فاصله می‌گیرد :

«کشیشانِ جاه‌طلب! انتظار نداشته باشید که ما باز امپراتوریِ شما را برپا کنیم. چنین کاری حتی فوقِ قدرتِ ما است؛ شما خودتان را گشته‌اید و دیگر نه به حیات معنوی برمی‌گردید، نه به حیاتِ جسمانی [...] وانگهی، بین کشیش‌ها و خدا چه نسبتی هست؟ کشیش‌ها با اخلاق همان رابطه‌ای را دارند که شارلاتان‌ها با علم طب [...] چقدر خدای طبیعت با خدای کشیش‌ها فرق دارد! من هیچ‌چیز را این‌قدر شبیهِ خداشناسی نمی‌بینم که مذهبی که این‌ها ساخته و پرداخته‌اند. کشیش حقیقی هستی متعال، طبیعت، عبادتگاهِ آن، کائنات، آئین آن، فضیلت و جشن‌های آن شادمانی ملت‌های بزرگی است که در مقابل چشم‌های او گردهم آمده‌اند تا علقه‌های لطیفِ برادریِ جهانی را تحکیم بخشند و احترام قلب‌های پاک و حساس را به وی تقدیم کنند.»

و در پایان، هنگام فراخوانِ مبارزه با «بدها»، دیگر مثل ژوئیه 1793،



صحبتی از مقابله بی‌تنبان‌ها با بورژواها، در میان نیست :  
«دشمنانِ جمهوری همه آدم‌های فاسد هستند. وطن‌پرست چیزی جز آدمی درستکار و با علو طبع، به معنایِ اخص کلمه، نیست.»  
همراه این گزارش، لایحه نسبتاً مفصلی برای برقراری آئین هستی متعال به کنوانسیون تسلیم کرد که مورد تصویب قرار گرفت .  
در ماده اول این مصوبه آمده است: «مردم فرانسه وجود هستی متعال و جاودانگی روح را تأیید می‌کنند.»

در موادِ بعدی، بادقت، اصول اعتقادی و جشن‌ها و مناسکِ آن تشریح شده است که بیش‌تر با هدف‌های ضدِاستبدادی و ضدِامتیازی و روزهای مهم انقلاب تطبیق می‌کند. در عین حال، این قانون آزادیِ مذهب را هنوز معتبر می‌داند .

در ماده آخر، تاریخ بیستم پریال آینده به عنوانِ اولین جشن این آئین تعیین می‌شود و داوید، نقاش معروف، مأمور تهیه برنامه این جشن، آذین‌بندی پاریس و ارائه آن به کنوانسیون می‌شود .

این جشن انعکاسی وسیع، ولی زودگذر، در میان مردم داشت .  
ژان ماسن در مورد این «مذهب مدنی» روبسپیر تحلیل زیر را ارائه می‌کند که در عین حال، سردرگمی مورخانِ شرح حال او را هم توضیح می‌دهد :

«به بی‌تنبان‌های رانده شده از حیاتِ سیاسی، از لحاظ اقتصادی، از سوی خود این رژیم دولت‌گرا مورد تبعیض قرار گرفته و از لحاظ اجتماعی، در اثر دور زده شدنِ قوانین و انتوز (که خود ناکافی بودند)، در تنگنا، روبسپیر چیزی جز رها کردنِ مبارزه طبقاتی و در ازای آن، خدا، روح و فضیلت عرضه نمی‌کرد. عاقبت چنین اقدامی را می‌شد به یقین پیش‌بینی کرد. با وجود این نباید فراموش کرد که اثر گزارش او در قشرهای وسیعی از مردم زیاد (هرچند نه عمیق و نه دیرپا) بود. بسیاری از معاصران احساس می‌کردند که انقلاب دارد به اوج خود می‌رسد .

«خود روبسپیر هم احياناً همین احساس را داشت. او که در 16 پریال، با 485 رأی، به اتفاق آرا به ریاست کنوانسیون برگزیده شد، شخصاً ریاست یا بهتر است گفته شود پیش‌نمازی جشن هستی متعال را به عهده داشت. در این روز ماه ژوئن 1994 او به طور غریبی در اوج آرزوهای خود قرار داشت. به بیان دقیق‌تر، در اوج آرزوهای سال 1789، نه 1793. هرچه را که ممکن بود در رؤیای رئیس

مونتانیارد کمیته نجات ملی انجام دهد، صورت نگرفت، ولی همه آن چیزهایی که می‌توانست در رؤیای نماینده گمنام مجلس مؤسسان سال 1789 باشد، تحقق یافت. همه کسانی که به او مشکوک‌اند که کاملاً حساب‌شده رفتار کرده است و فقط به فکر قدرت شخصی خود بوده، این را در نظر نمی‌گرفته‌اند که رؤیای اولیه (و نهایتاً غائی) او تا چه حد ساده و کوچک بوده است: رؤیای پسر ژان ژاک برای تجلیل از طبیعت در میان مردمی سرانجام آزاد.

«قدرت و موقعیتِ مرد نیرومندی که در این مقطع پیدا کرده، او را آماج مستقیم حملاتِ نیروهای کاملاً متضاد قرار داده بود. روزنامه‌های انگلیس دیگر به‌جای ارتش فرانسه، از «ارتش روبسپیر» یاد می‌کردند. در درون کمیته امنیت ملی و حتی در کمیته نجات ملی، افرادی صراحتاً او را با «سزار» و «پریکلس» مقایسه می‌کردند.»

در سوم و پنجم پریال، در عرض دو روز، دو سوءقصد علیه جان روبسپیر ناکام ماند. در شامگاه ششم پریال، در حالی که خود بیش از هر کس می‌دانست که قدرتش در آن شرایط، بیش‌تر جنبه معنوی دارد تا آن‌که بر اهرم‌های اصلی قدرت متکی باشد و تقریباً مطمئن بود که جاننش در خطر جدی است، در مقابل ژاکوبین‌ها، در این مورد، سخنانی بر زبان آورد که مفهوم آن‌ها تا آخرین سخنرانی‌اش در 8 ترمیدور، چندین بار تکرار شد:

«من که نه به ضرورت زندگی کردن، بلکه فقط به فضیلت و مشیت الهی باور دارم، درجایی قرار دارم که قاتلانم می‌خواستند مرا در آن قرار دهند؛ من خودم را از هر زمان دیگری از بدطینتی آدم‌ها مستقل احساس می‌کنم [...] روح من از هر زمان دیگری برای افشاء کردن خائنان و برداشتن نقاب‌هایی که با آن‌ها می‌خواهند چهره خود را بپوشانند، آمادگی دارد. من حداقل برای آن‌ها وصیت‌نامه‌ای برجا خواهم گذاشت که خواندنش لرزه بر تن خودکامگان و همه همدستان‌شان بیندازد.»

در این شرایط خطرناک، حرکت او در میان خیل جمعیت در جشن هستی مطلق، نشانه آن بود که، همان‌طور که میرابو زمانی گفته بود، به حرف‌های خود باور دارد. ولی در همان روز، اگرچه سوءقصدی صورت نگرفت، از رفتار اطرافیان خود چیزهایی احساس کرد که وقتی به خانه برگشت به ساکنان خانه گفت که: «دیگر

مدت زیادی نمانده که مرا می‌بینید.»

درواقع، اگرچه سران ژیروند و کوردولیه و هواداران دانتون و هبر اعدام شده بودند، اما طرفداران عقاید آنها و بویژه جریان‌های اجتماعی‌ای که اینان نمایندگی آنها را در صحنه سیاست برعهده داشتند، از بین نرفته بودند و همان‌طور که خود روبسپیر می‌گفت، در تمام دستگاه‌های دولتی و حتی در کمیته‌ها جا داشتند. از این مهم‌تر گروه نسبتاً وسیع نمایندگان کنوانسیون که در «دشت» یا «باطلاق» گردآمده بودند و بسیاری‌شان حتی گرایش‌های ضدانقلابی داشتند، ولی اکنون از روی مصلحت و یا ترس سکوت کرده بودند و هرچه را از آنها می‌خواستند تصویب می‌کردند، منتظر فرصتی بودند تا جناح انقلاب و در رأس آن، روبسپیر را از میان بردارند. بخصوص که افراد باتجربه و پرنفوذی مانند سی‌په‌یس آنها را برای ایفای چنین نقشی، در پنهان، تعلیم می‌دادند.

روبسپیر ظاهراً مصلحت نمی‌دید که پا روی دم این سگ‌های خفته بگذارد و پاره‌ای از شرح‌حال‌نویسان وی گمان می‌کنند که روبسپیر در 8 ترمیدور، از دست خصومت یاران مونتانیارد خود، به اینان امید بسته بوده است و در میان آنها دنبال «آدم‌های خوب» می‌گشته است.

گرچه روبسپیر شخصاً خود را به این تحرکات بی‌اعتنا نشان داد و تا آنجا پیش رفت که گفت: «من به اندازه کافی زندگی کرده‌ام»، ولی لحن تهدیدهایی که می‌کرد، نشان می‌داد که دیگر بر اعصاب خود مسلط نیست. او که در مراحل قبلی، مواظب بود در سخت‌ترین شرایط باخونسردی و مطابق اصول خود و در اکثر موارد با در نظر گرفتن احساسات توده مردمی که انقلاب کرده بودند، سخن بگوید، در این مرحله، با نشان دادن چهره‌ای بی‌گذشت و تهدیدهایی تکان‌دهنده علیه دشمنانی که حالا دیگر نام آنها را هم نمی‌برد، به جو وحشتی که از او به وجود آمده بود، دامن می‌زد. چنان‌که بعداً کاملاً روشن شد سرسخت‌ترین مخالفان او از همین جو استفاده کردند و بی‌مزاحمت توده‌هایی که حالا دیگر در قدرت حاکم نماینده‌ای از خود نمی‌دیدند و تنها سودی که در دعوای آدم‌های در قدرت برای خود می‌دیدند این بود که یکنواختی زندگی فلاکت‌بار روزمره خود را با تماشای مراسم سرگرم‌کننده اعدام‌های روزمره تاحدی تسکین دهند، نقشه از بین بردن روبسپیر و برچیدن بساط

انقلاب را بریزند .

روز بعد از این سخنرانی روبسپیر، یعنی هفتم پریال، بارر\*، یکی از مهم‌ترین بازی‌گرانِ عمده توطئه علیه روبسپیر، با استفاده از همین جو، پس از خواندنِ مطالبی از روزنامه‌های انگلیس که در آنها روبسپیر مرکز حملات بود و حتی از ارتش فرانسه به نام «ارتش روبسپیر» نام برده شده بود، طرحی را به تصویب کنوانسیون رساند که اگر به مرحله اجرا درمی‌آمد، لکه ننگِ بزرگی بر دامن انقلاب فرانسه می‌نشانند. در این طرح، از جمله چنین آمده بود: «دیگر هیچ سرباز انگلیسی یا هانووری به اسارت گرفته نخواهد شد.»

می‌توان تصور کرد که اگر چنین تصمیمی در مجلس مؤسسان گرفته می‌شد، مردم و انجمن‌های مردمی و مطبوعات چه اعتراضاتی می‌کردند و همین روبسپیر، که امروز شاید در دل خوشحال است که این چنین با قاطعیت از او در برابر جسارتِ انگلیسی‌ها دفاع می‌شود، با چه حرارتی، باتکیه بر همان اصولِ «جاودانه» و «طبیعی» ای که با تکیه به آنها، لغو اعدام و آزادی بی‌قید و شرطِ مطبوعات را خواستار شد، چگونه به این عمل بزدلانه و غیرانسانی کشتن اسیر اعتراض می‌کرد .

در همین زمینه، دو روز بعد از جشن هستی متعال، روز 22 پریال، این بار کوتون، یکی از وفادارترین یارانِ روبسپیر، گزارشی از جانب کمیته نجاتِ ملی به کنوانسیون ارائه داد که بر سرعتِ رسیدگی در دادگاه‌های انقلابی تأکید می‌کرد و تقریباً تمام ضمانت‌های یک رسیدگی دقیق و عادلانه در آن حذف شده بود. به این ترتیب، دیگر در دادرسی، دفاع وکیل از متهم و تحقیق قبل از دادرسی وجود نداشت و حتی استماعِ شهود، در صورتِ وجودِ دلایل مادی یا معنوی که هیأتِ منصفه آنها را کافی بداند، لازم نمی‌بود.

پس از پایانِ سخنانِ کوتون، یکی از نمایندگانِ هوادار مارا تهدید کرد که اگر کنوانسیون بلافاصله موادِ پیشنهادی او را تصویب نکند، مغز خودش را متلاشی خواهد کرد .

روبسپیر در تأییدِ این خواسته، پیشنهاد کرد که مذاکرات حتی اگر تا دیروقت شب هم طول بکشد، نمایندگان تا آن را تصویب نکرده‌اند، از جلسه خارج نشوند. همچنین تأکید کرد که تصویب به اتفاق آراء باشد. درخواستی که برآورده شد .

ولی در جلسه بعد، نمایندگان که با این قانون خود را از طرفِ کمون

مورد تهدید می‌دیدند، ماده‌ای به آن افزودند که تعقیب نمایندگان را موکول به توافق کنوانسیون می‌کرد .

کوتون با حمایتِ روبسپیر، با این ماده مخالفت کرد و خواهان لغو آن شد؛ امری که در نهایت صورت گرفت. ولی اصرار در حذف این ماده، سوءظن نمایندگانِ کنوانسیون را نسبت به نیتِ طراحانِ قانونِ 22 پریال تأیید می‌کرد. بخصوص که این اواخر، روبسپیر بدون ذکر نام، گروهی از نمایندگان را مورد تهدید قرار می‌داد و همگی آن‌ها را در هراس از خود متحد می‌کرد .

در ضمن مذاکراتی که صورت گرفت، روبسپیر سخنانی بر زبان آورد که به روشن‌تر کردنِ ارزیابی‌اش از توازنِ قوایِ سیاسی در آن مقطع، کمکِ زیادی کرد. مخصوصاً در برداشتی که از مونتاین که در کنوانسیون پایگاه اصلی او بود، ارائه داد، از جمله گفت :

□ «وقتی بریسو، ورنیو و سایر اراذل □ خود را در رأس بخشی از این مجلس محترم قرار دادند، نام مونتاین مقدس شد، زیرا بخشی از نمایندگانِ مردم را مشخص می‌کرد که علیه خطا مبارزه می‌کردند. ولی هنگامی که دسیسه‌ها افشاء شد، هنگامی که اراذل دست‌اندرکار آن‌ها به تیغ قانون سپرده شدند، هنگامی که درست‌کاری، عدالت و اخلاقیات در دستور روز قرار گرفت، هنگامی که هر عضو این مجلس می‌خواهد خود را وقفِ وطن کند، جز دو حزب در کنوانسیون نمی‌تواند وجود داشته باشد: خوب‌ها و بدها، وطن‌پرست‌ها و ضدانقلابیونِ ریاکار».

این سخنان، که یک‌باره نمایندگانِ «باتلاق» را در اعدادِ اعضای مونتاینی می‌گذاشت، آن‌ها را خوش آمد و باحرارت برای روبسپیر کف زدند. ولی آیا آن‌ها آن روزهایی را که روبسپیر مردم را علیه هم‌طبقه‌ای‌ها و گاه رهبران‌شان بسیج می‌کرد، فراموش می‌کردند؟ رفتار آن‌ها در 9 ترمیدور و بعد از آن، نشان داد که کینه طبقاتی‌شان که به‌طور قطعی پایگاهِ خود را برگزیده بود، بسیار هوشیارانه‌تر و مؤثرتر از کسانی عمل می‌کرد که یک دل این‌جا دارند و یک دل آن‌جا .

در 27 پریال، کمیته امنیتِ ملی از آنچه توطئه «مادر خدا» می‌نامید پرده برداشت، که بلافاصله معلوم شد هدف اصلی آن پیرزنِ تهی‌دستی نیست که در اتاقِ محقر خود از ظهور مسیحی خبر می‌دهد که جهان را از عدل و داد پر خواهد کرد. این زن که

کاترین تئو نام داشت، قبل از انقلاب 1789 هم از همین حرف‌ها زده بود و حتی گویا وقوع انقلاب، تسخیر باستیل و گردن زدن شاه را هم پیش‌گویی کرده بود و به‌همین دلیل هم کشیشی او را لو داده بود و مدتی در باستیل زندانی شده بود، از طرف هوادارانش، «مادر خدا» نامیده می‌شد. ولی آنچه باعث شد این امر به‌صورت «توطئه» از طرف سخنگوی کمیته امنیت ملی کنوانسیون مطرح شود و کنوانسیون هم در همان جلسه تصمیم به تحویل پیرزن به دادگاه انقلابی و چاپ و ارسال گزارش این کمیته به سراسر کشور بگیرد، فهرستی بود که از پیروان او تنظیم شده بود و نام کسانی از نزدیکان روبسپیر در میان آنها بود و همچنین بانوعی مقایسه ضمنی با آئین هستی متعال آن را به سخره می‌گرفت. همین سخنگو در 9 ترمیدور، در حمله به روبسپیر، نامه‌ای از کاترین به روبسپیر را در مقابل کنوانسیون خواند که در آن، او را «ناجی» خوانده بود. ولی آنچه مسلم است این‌که پیرزن بی‌سواد بوده است و اصل این نامه در هیچ‌یک از پرونده‌های آن دوره پیدا نشد. از سوی دیگر اعلام جرم اختلاس از طرف روبسپیر علیه کمیته یکی از نواحی پاریس به رویارویی او با اعضای دیگری در درون کمیته نجات ملی شد و ظاهراً دیگران او را متهم به دیکتاتوری کردند. در این مورد، بیم آن می‌رفت که این تعقیب دنباله حملات روبسپیر به بقایای کوردولیه باشد. در همین زمان، توطئه قتل روبسپیر به‌دست یک اشراف‌زاده هم کشف شد. به‌هرصورت، پس از آن دیگر روبسپیر به این کمیته پا نگذاشت و در جلسات کنوانسیون شرکت نکرد.

این حوادث به‌خوبی نشان می‌دهد چگونه پس از آن‌که روبسپیر شخصاً در بستن فضا و از بین بردن امکان اظهار وجود از توده بی‌تنبان‌ها فعالانه همدستی کرد، اکنون در سه ارگان اصلی حکومت، با مخالفانی جدی روبه‌روست.

او خود در 13 مسیدور، چنین در دل می‌کند: «حالا دیگر بدون تردید متوجه شده‌ایم که هر وطن‌پرستی بخواهد انتقام آزادی را بگیرد و آن را استحکام بخشد، بی‌وقفه بر اثر افترا که او را در چشم مردم، آدمی خطرناک و مخوف جلوه می‌دهد، از کار خود بازداشته می‌شود. آنان خود را آنقدر نیرومند تصور می‌کنند که به دادگاه انقلابی و مصوبات کنوانسیون درمورد سازمان آن افترا ببندند. تا

آنجا پیش می‌روند که حتی مشروعیت آن را مورد تردید قرار دهند. جرأت کرده‌اند در کنوانسیون شایع کنند که دادگاه انقلابی صرفاً برای بریدن گلوئی خود کنوانسیون سازمان یافته است. متأسفانه این فکر زیادی جاافتاده است. در لندن، مرا به ارتش فرانسه به‌عنوان دیکتاتور معرفی می‌کنند. همین افتراها در پاریس تکرار شده است؛ به‌خود می‌لرزیدید اگر می‌گفتم در کجا. در لندن، مرا به‌صورت قاتل آدم‌های شریف تصویر می‌کنند. در پاریس، می‌گویند دادگاه انقلابی را من تشکیل داده‌ام و این‌که این دادگاه برای بریدن گلوئی وطن‌پرستان و اعضای کنوانسیون ملی تشکیل شده است. مرا به‌صورت خودکامه و سرکوب‌کننده نمایندگان ملت تصویر می‌کنند.»

سراسیمگی روبسپیر که موجب تصویب قانون 22 پریال باحمایت و حتی ابتکار آشکار خود وی شد، اکنون نتایج خود را به‌بار می‌آورد. درحالی‌که دیگر روبسپیر روی دادگاه‌ها، کمیته‌ها و امنیت ملی تقریباً هیچ نفوذ و اساساً هیچ حضوری در آنها نداشت، همه پیگردها و اعدام‌های روزافزون به‌حساب او گذاشته می‌شد و حتی لیست‌هایی از نام نمایندگان کنوانسیون مخفیانه دست به دست می‌گشت که شایع بود روبسپیر قسم خورده است آنها را به تیغه گیوتین بسپارد. در 21 مسیدور، دربرابر ژاکوبین‌ها، کوشید به این‌گونه شایعات پاسخ دهد :

«همه ارادل از قانون 22 پریال که آزادی و مردم فرانسه را نجات داد، سوءاستفاد کرده‌اند. آنها تظاهر کرده‌اند که نمی‌دانند این عدالت متعالی است که کنوانسیون در دستور روز گذاشته است، یعنی تکلیف برداشتن نقاب از چهره ریاکاران، تسلی دادن تیره‌روزان و ستم‌دیدگان و نبرد با خودکامگان. آنها این تکالیف عظیم را کنار گذاشته‌اند و از آن وسیله‌ای برای آشفتگی کردن و به بیراهه کشاندن وطن‌پرستان ساخته‌اند. اگر مأموران دولت این حساب‌ها را کرده بودند، آدم‌های زیادی برای مجازات کردن پیدا نمی‌کردند، زیرا مردم خوب‌اند و جا برای بدها از همه کمتر است.»

درمورد لیست‌های مخفی، ضمن هشدار، به منبع این‌گونه شایعات، به‌طور سربسته اشاره می‌کند :

«من همه اعضا را دعوت می‌کنم از القائنات مسموم پاره‌ای اشخاص که برای خود بیمناک‌اند و می‌خواهند دیگران را هم دراین

بیم شریک کنند، برحذر باشند.»

از 22 مسیدور تا 5 ترمیدور، با فراخواندن سنژوست از جبهه، ظاهراً تلاش‌هایی برای آشتی اعضای کمیته نجات ملی صورت می‌گیرد. وقتی در پرتو وقایع 8 تا 10 ترمیدور، به این تلاش‌ها نگاه می‌شود، آن‌ها هم بخشی از نقشه مخالفان برای از بین بردن روبسپیر و هواداران او جلوه می‌کند. درحقیقت، با توجه به انفعال توده مردم، این‌ها می‌دیدند که تلاش برای دستگیری و اعدام روبسپیر و هوادارانش در کمیته‌ها و کنوانسیون ممکن است با مداخله نیروهای نظامی دلبسته به انقلاب خنثی شود. بنابراین، کارنو\* تصمیم گرفته بود که بخشی از این نیروها را از پاریس دور کند؛ اما با مخالفت شدید روبسپیر و ژاکوبن‌ها روبه‌رو شد. در نتیجه این مذاکرات، سنژوست مأمور تهیه گزارشی به کنوانسیون می‌شود که شخصاً از طرف کلیه اعضای کمیته نجات ملی آن را ارائه کند، به این شرط که در آن، از «هستی متعال» صحبتی نکند. در ازای آن، سنژوست با خواست کارنو دائر بر بیرون بردن نیروهای نظامی موافقت می‌کند. از برخورد منفعل روبسپیر با این مذاکرات پیداست که به آن‌ها خوش‌بین نبوده، ولی احیاناً بیم داشته است که مخالفت با آن‌ها ممکن است او را در جناح خودش هم منزوی کند. به هر حال، در جلسه کنوانسیون، طبق برنامه‌ای که کاملاً آشکار بود از پیش دقیقاً طرح‌ریزی شده، به سنژوست به هیچ‌وجه امکان صحبت ندادند و این جوان 28 ساله در نخستین جمله، با چنان خشونت متوقف شد که تا پایان جلسه از بهت بیرون نیامد.

روبسپیر در 8 ترمیدور، درمقابل کنوانسیون، درحالی‌که تیغه گیوتین را در دو قدمی خود می‌دید، با شجاعت کامل از بیلان کار خود دفاع کرد و شامگاه همان روز، سخنرانی‌اش در کنوانسیون را درمیان احساسات پُرشور، برای ژاکوبن‌ها تکرار کرد.

در جلسه 9 ترمیدور، درمقابل حملات مخالفان، همه تلاش‌های روبسپیر برای پاسخ‌گویی، با هیاهوی هماهنگ‌شده انبوهی از نمایندگان خنثی شد.

سرانجام، پس از درخواست دو عضو گمنام کنوانسیون برای توقیف روبسپیر، کنوانسیون این پیشنهاد را پذیرفت و فریاد آگوستین برادرش در صحن کنوانسیون طنین انداخت که می‌گفت: «من هم به‌اندازه برادرم مقصرم؛ در فضایلش شریک بودم و می‌خواهم در



سرنوشتش نیز شریک باشم. من هم تقاضای قرار توقیف برای خودم دارم.»

کنوانسیون علاوه بر روبسپیر، قرار بازداشت آگوستین، سن ژوست و کوتون را نیز صادر کرد و آنها را روانه زندان نمود. کمون پاریس در تلاشی ناموفق برای قیام، از زندانی شدن آنها جلوگیری کرد و آنها را به شهرداری آورد.

وقتی نیروهای کنوانسیون، در ساعات اولیه بامداد روز 10 ترمیدور، برای دستگیری آنها، وارد ساختمان شهرداری شدند، روبسپیر و آگوستین برای آن که زنده به دست آنها نیفتند، اقدام به خودکشی کردند که هر دو ناموفق بودند و فقط به مجروح شدن آنها منجر شد. از همان آغاز، درمورد روبسپیر این نظر هم مطرح شد که او را یکی از مأموران نظامی هدف قرار داده است. در میان مورخان دوستدار روبسپیر و مخالف او، برخی از این نظر اخیر پیروی کرده‌اند، ولی آن را به اشکال متفاوت توضیح می‌دهند. ژان ماسن فرض تلاش برای خودکشی را با توضیحی که در این جا آوردیم درست می‌داند. تلاش همزمان آگوستین و یکی دیگر از جمع آنها که به مرگ وی منجر شد، بر اعتبار وجود جو خودکشی از بیم زنده به دست دشمن افتادن، تأکید می‌کند.

کنوانسیون به بهانه سرپیچی از دستور کنوانسیون دائر بر زندانی شدن، آنها را «خارج از قانون» اعلام کرد و بدون محاکمه، در عصر روز 10 ترمیدور، روبسپیر آخرین نفر از یک جمع بیست و یک نفری بود که به تیغه گیوتین سپرده شد.

به این ترتیب، دوران ترور سفید بورژوازی علیه کسانی آغاز شد که با گذشتن از جان خود، انقلابی را به پا کردند که در نهایت، به سلطه او بر جامعه منجر شد.

بورژوازی فرانسه در 10 ترمیدور، با روبسپیر برای همیشه قطع رابطه کرد و تا همین امروز هم جز با احساسی آمیخته از کینه و ترس، از او یاد نمی‌کند. تروریست‌های سفید ترمیدور با مخفی نگاه داشتن محل دفن اعدام‌شدگان این روز، حتی از نسل‌های آینده، امیدوار بودند هرگونه خاطره‌ای از «فسادناپذیر» را از بین ببرند. ولی نیروی جدیدی که پا به میدان می‌گذاشت، بلافاصله خود را به عنوان میراث‌دار او اعلام کرد. بآبف، پیشگام کمونیسم در فرانسه، که خود دو سال بعد قربانی همین ترور سفید شد، در

تجدیدنظری درموردِ او نوشت :

« من امروز باحسن‌نیت اعتراف می‌کنم ازاین‌که در گذشته، هم حکومت انقلابی، هم روبسپیر و هم سن‌ژوست را سیاه می‌دیدم، پشیمانم. همه آنچه از زمانی‌که دیگر نه این اشخاص هستند نه آن حکومت‌ها، رخ داده، این ادعا را تأیید می‌کند. من به‌هیچ‌وجه موافق نیستم که آن‌ها جنایات بزرگی مرتکب شده‌اند و جمهوری‌خواهان زیادی را ازبین برده‌اند. نه، آن‌قدرها! گمان می‌کنم. من وارد این بحث نمی‌شوم که آیا هیر و شومت بی‌گناه بودند یا نه. اگرهم این‌طور باشد، من باز روبسپیر را موجه می‌دانم. آدم‌های ولنگار و خیلی متوسط، جویای افتخار و به‌شدت ازخودراضی ممکن است به‌نظر روبسپیر ما کسانی آمده باشند که می‌خواسته‌اند با او برسر هدایت ارباب‌دولت درگیر شوند. آن‌وقت، او احتمالاً می‌دیده است که این رقباي مضحک، حتی با نیت خوب، ممکن بوده همه‌چیز را متوقف و خراب کنند.

«من گمان نمی‌کنم این‌که ما برای اثبات نظریه خود به مُرده‌ریگ و اصولِ روبسپیر و سن‌ژوست استناد کنیم، کاری دور از سیاست و بی‌فایده باشد.»

## سخنرانی علیه حق و تو برای شاه، چه مطلق، چه تعلیقی

منتشره در اواخر سپتامبر 1789، توسط خودِ رُبسپیر، زیرا اجازه نیافت آن را در مجلس بخواند.

آقایان !

هر انسانی، بر اثر طبیعتِ خود، استعداد آن را دارد که آموزش را با اراده خویشتن اداره کند؛ لذا، انسان‌هایی که در یک پیکره سیاسی، یعنی ملت، گرد آمده‌اند نیز همین حق را دارند. این استعداد خواستِ مشترک که از خواست‌های خاص، یعنی قوه قانون‌گذاری، ترکیب یافته، برای کل جامعه، همچنان‌که در وجود فرد جدا از هم‌نوعانش، تفویض‌ناپذیر، حاکم و مستقل است. قوانین چیزی جز انعکاس این اراده مشترک نیستند. از آن‌جا که یک ملت بزرگ

نمی‌تواند به صورت پیکری واحد قوه قانون‌گزیری را اعمال کند، و بعید است یک ملت کوچک هم قادر به انجام این کار باشد، اعمال آن را به نمایندگان خود، که از طرف وی وکالت دارند، می‌سپارد. ولی در این صورت، بدیهی است که اراده نمایندگان آنها باید به عنوان اراده ملت تلقی و محترم شمرده شود؛ اراده‌ای که بر اثر آن، باید لزوماً اقتداری مقدس و مافوق تمام اراده‌های خصوصی داشته باشد، زیرا بدون آن، ملت که هیچ وسیله دیگری برای وضع قانون ندارد، از قوه مقننه و حاکمیت خود محروم می‌شود.

آن کس که می‌گوید یک نفر حق مخالفت با قانون را دارد، در حقیقت می‌خواهد بگوید که اراده یک نفر مافوق اراده همگان است و منظورش این است که ملت هیچ است و این یک نفر همه چیز. اگر این را هم به حرف خود بیفزاید که این حق به شخصی تعلق دارد که مسئول قوه مجریه است، در حقیقت می‌گوید کسی که از طرف ملت برای اجرای اراده ملت منصوب شده، حق تعطیل و توقیف اراده ملت را دارد و در عرصه اخلاق و سیاست، غولی بی شاخ و دم آفریده است؛ این غول جز وتو شاه چیز دیگری نیست. بر اثر کدام تقدیر، این مسأله غریب اولین مسأله‌ای است که نمایندگان ملت فرانسه را، که فراخوانده شده‌اند تا آزادی را با پایه‌هایی تزلزل‌ناپذیر بنا کنند، به خود مشغول می‌کند! بر اثر کدام تقدیر، اولین ماده این قانون اساسی که سراسر اروپا با این همه علاقه در انتظار آن‌اند و به نظر می‌رسید باید شاهکار روشنگری این قرن باشد، اعلان برتری شاهان بر ملت‌ها و نفی حقوق مقدس و خدشه‌ناپذیر مردمان خواهد بود! نه... بی‌جهت است که این قانون را از پیش، قطعی تلقی می‌کنند. من به این باور ندارم، چون به من اجازه داده شده است بیهودگی آن را در حضور مدافعان مردم و پیش چشم تمامی ملت نشان دهم.

بسیاری از هواداران وتو که ناچار می‌پذیرند این حق به واقع مغایر اصول است، مدعی هستند که بهتر است آن را فدای به اصطلاح ملاحظات سیاسی کرد. روش استدلالی قابل تحسین! که پا در هوایی اوضاع و احوال بی‌اعتبار و نازک‌کاری‌های روش‌های بیهوده را جایگزین قوانین ابدی عدالت و خرد می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که تجربه مهلک بسیاری از مردمان می‌بایست قاعدتاً ما را از آن برحذر می‌داشت. اکنون ببینیم این ملاحظات نیرومندی که

حتی باید خرد را نیز به سکوت وادارد، کداماند.  
خطاب من به کسانی نیست که تصور می‌کردند می‌توان گفت ما نه برای ارائه یک قانون اساسی جدید به وطن‌مان، بلکه برای تأیید آن قانون اساسی‌ای که به‌زعم آن‌ها از آن برخوردار بوده، فراخوانده شده‌ایم؛ مخاطب من همچنین کسانی نیستند که در آغاز، برای انکار قدرت ما، مدعی شدند که ما واجد اقتدار از طرف ملت نیستیم و سپس تا انکار حاکمیت ملت پیش رفتند تا آن را در وجود شاه متمرکز کنند. من ترجیح می‌دهم که از رد این گفته‌ها که در این مجلس شاید بیش از حد تکرار می‌شود، صرف‌نظر کنم. لیکن برحسب ضرورت، من اصول اولیه حقوق عمومی را گوشزد می‌کنم؛ اصولی که بدون در نظر داشتن آن‌ها، حتی استدلال در مسائلی از این قبیل مجاز نیست.

دیگر نباید مدام برای ما تکرار کرد که فرانسه کشوری سلطنتی است و از این مقدمه حقوق شاهان را به‌عنوان نخستین و باارزش‌ترین بخش قانون اساسی استنتاج کنیم و آن بخش از حقوق را که می‌خواهیم به ملت عطا نماییم، در وهله دوم بیاوریم. برعکس، ابتدا باید دانست که کلمه سلطنتی، در معنای حقیقی خود، منحصرأ به دولتی اطلاق می‌شود که در آن، قوه مجریه به یک شخص تفویض شده است.

باید به‌یاد داشت که حکومت‌ها، هرچه که باشند، به دست مردم و برای مردم تأسیس شده‌اند؛ که همه کسانی که حکومت می‌کنند، و حتی پادشاهان، صرفاً وکیلان و منصوبان مردم‌اند؛ که وظایف همه قدرت‌های سیاسی، و در نتیجه قدرت سلطنت، تکالیف عمومی هستند، نه حقوق شخصی و نه ملک خصوصی؛ در نتیجه، نباید در مجلس نمایندگان مردم فرانسه که اختیارات مجلس مؤسسان را داراست، از شنیدن سخنان شهروندانی برافروخته شد که فکر می‌کنند آزادی و حقوق ملت باید در آلبیت قرار گیرد و هدف حقیقی کارهای ما باشند و نیز اقتدار شاه که منحصرأ برای حفظ آن‌ها ایجاد شده، باید طوری تحت نظم درآید که به مناسب‌ترین نحو، این منظور را برآورده سازد.

به محض آن‌که یک‌بار برای همیشه این اصل برای‌مان جاافتاد، به محض آن‌که یک‌بار برای همیشه به برابری انسان‌ها، به پیوندهای مقدس برادری که باید آن‌ها را متحد کند، به حرمت

طبیعتِ انسانِ اعتقادِ راسخ یافتیم، آن‌گاه دیگر از افتراء بستن به مردم، در مجلس مردم، دست خواهیم کشید؛ آن‌گاه دیگر به ضعف نام احتیاط، به جبن نام اعتدال و به شجاعت نام گستاخی نخواهیم داد؛ آن‌گاه دیگر وطن‌پرستی را جوششِ مجرمانه، آزادی را مجوزی خطرناک و از خودگذشتگی ایثارگرانه شهروندان را جنون نخواهیم خواند؛ آن‌گاه نشان دادن بی‌پایگی و خطرناکی وتو شاه، تحت هر نام و به هر شکلی که ارائه شود، با تکیه بر آزادی و خرد، مجاز خواهد بود. آن‌گاه شاید دیگر عقیده نداشته باشیم که کتابچه‌ها [عریضه‌ها] ی‌مان ما را از رد آن قدغن می‌کنند.

به من خواهید گفت که اکثر کتابچه‌های شما توشیح شاهانه را متذکر شده‌اند. می‌توانم به شما پاسخ دهم که توشیح قانون، که نباید با مخالفت با قانون مشتبه شود، وتو را به رسمی‌ترین نحو منتفی می‌کند. من می‌توانم به شما خاطر نشان کنم که توشیح چیزی نیست جز عملی که توسط آن، مسؤل قوه مجریه به ملت قول می‌دهد قانون را به مرحله اجرا درآورد و آن را منتشر سازد و نیز این که ابزاری که اجرای قانون را تضمین می‌کند، نمی‌تواند مانع آن باشد. ولی، به هر نحو که مایل‌اید این کلمه [توشیح] را تفسیر کنید، آیا مسلم نیست که قانون اساسی نمی‌تواند نتیجه ساده عقاید پراکنده‌ای باشد که کمیسرهاى مجالس ولایتی در کتابچه‌های بی‌شکلی که با عجله تنظیم شده، گرد آورده‌اند؟ آیا این مسلم نیست که شما نمایندگان ملت هستید نه حاملان ساده یادداشت‌ها، آن‌طور که خودتان رسماً اعلام کرده‌اید؟

پس به چه حقی درمقابل ما به درج این توشیح شاهانه مبهم استناد می‌کنید که حاوی هیچ امر الزام‌آوری نیست؟ شمایی که به‌رغم وکالت الزام‌آوری که از شما می‌خواست که هر طبقه جداگانه رأی دهد، بر این عقیده شدید که اوضاع و احوال حساس به شما اجازه نادیده گرفتن آن را می‌دهد.

به چه حقی درمقابل ما به این کتابچه‌ها استناد می‌کنید؟ شما، نمایندگان همه طبقات، شمایی که به‌رغم ممنوعیت اکید در موافقت با هر نوع وامی قبل از قرار گرفتن قانون اساسی روی پایه‌هایی تزلزل‌ناپذیر، معه‌ذا فکر کردید که اوضاع و احوال اضطراری به شما حق می‌دهد به اخذ وامی هشتاد میلیونی مبادرت کنید. و صرف‌نظر از این که در آن زمان عقیده انتخاب‌کنندگان شما در این مورد

احیاناً چه بوده، به چه حقی این خواستِ خجولانه آزادی مردم را که هنوز فقط جرأت می‌کردند آن را به‌طور نیمه‌کاره بر زبان آرند، علیه خودشان برمی‌گردانید؟ افسوس! در آن ایام بندگی، آیا گمان نمی‌کردند که با خواستِ تعدادِ نمایندگان برابر با مجموع دو طبقه دیگر، در مجلس ملی، دست به کاری جسورانه می‌زدید؟ در آن زمان، وضعیتِ حقارت‌پار مردم چنان بود که حتی خواستی به این ناچیزی، و تا این حد مغایر با مصالح آنان، چنان محکوم می‌شد که گویی خواستار مجوز خطرناکی هستند که کشور و تاج و تخت را مورد تهدید مهلک‌ترین دگرگونی‌ها قرار می‌داد. به‌طوری‌که حکومت حتی گمان می‌کرد صرفاً با دادن حق داشتن نمایندگان برابر با تعدادِ حریفانِ طبیعی آنان، بدون اعطای امتیاز ناچیز رأی سرانه، که بی‌آن این به‌اصطلاح لطف مطلقاً موهوم بود، حق بیکرانی بر گردن مردم، برای قدرشناسی و حتی پیشکش‌های آنان، پیدا کرده است. ولی امروز که انقلابی همان‌قدر اعجاز‌آمیز که غیرمترقبه، همه حقوق خدشه‌ناپذیر مردم را که از ایشان ربوده بودند، به آنها بازگردانده است، چه کسی می‌تواند چنان به منافع‌شان بی‌اعتناء باشد که اراده حاکم آنها را تابع تلون یا تمایلاتِ دربارها سازد؟ نه، هر نظری که بخواهیم در مورد این کتابچه‌ها داشته باشیم، فرمان به فدا کردنِ خود در راهِ سعادت و آزادی آنهاست و در هیچ‌جا، به تابع کردنِ آنها به وتو وزرا فرمان نمی‌دهد. پس من دیگر به اعتراضاتِ مأخوذ از این کتابچه‌ها کاری ندارم و به مشکلاتی می‌پردازم که ممکن است بر پاره‌ای اشخاص، اندک تأثیری گذاشته باشد و آنها را صرفاً در این استدلال خلاصه می‌کنم:

نمایندگانِ ملت ممکن است از حقوقِ خود سوءاستفاده کنند، پس باید به شاه حق مخالفت با قانون را داد.

این مثل آن است که بگویند قانون‌گذار ممکن است اشتباه کند، پس باید او را از بین برد.

این کار بی‌اعتمادی زیاد به ارگانِ قانون‌گزاری و اعتمادی مُفرط به قوه مَچریه را فرض می‌گیرد. حال، باید دید هریک از این دو فرض تا چه حد مبنا دارد.

بدون تردید، مبانی یک سیاستِ خردمندانه ایجاب می‌کند با در نظر گرفتن احتیاط‌های مناسب، از هرگونه سوءاستفاده از اختیارات، پیش‌گیری شود. شدتِ این احتیاط‌ها باید با میزانِ احتمال و

سهولت انجام این سوءاستفاده‌ها تناسب داشته باشد؛ و از این اصل، ضرورتاً، نتیجه می‌شود که معقول نیست اختیارات هراسناک‌ترین قوه مجریه به ضرر ضعیف‌ترین و حیات‌بخش‌ترین قوه افزایش یابد.

حال، قدرت ارگان قانون‌گذاری را با نیروی قوه مجریه مقایسه کنیم. اولی از شهروندانی ترکیب می‌شود منتخب مردم، برخوردار از وجاهتی سالم و برای دوره‌ای محدود، که پس از آن، به میان مردم برمی‌گردند و در معرض قضاوت سخت یا مساعد هم‌شهروندان خود قرار می‌گیرند؛ منافع شخصی خودشان، خانواده و اخلافشان، همچنان که منافع مردمی که اعتمادشان موجب انتخاب آنها شده است، همه و همه، وفاداری‌شان را برای شما تضمین می‌کنند.

درمقابل، قوه مجریه چیست؟ پادشاهی دارای قدرتی عظیم که ارتش، دادگاه‌ها و کلیه نیروهای یک ملت بزرگ را در اختیار دارد؛ مسلح به تمام ابزارهای دافعه و جاذبه؛ چقدر تسهیلات برای برآوردن جاه‌طلبی‌های کاملاً طبیعی شاهزادگان، بخصوص وراثت تاج و تخت به آنها امکان می‌دهد که مدام نقشه همیشگی گسترش قدرت را که ملک خانوادگی خود می‌دانند، تعقیب کنند؛ آنگاه همه مخاطراتی که احاطه‌شان کرده را به حساب بیاورید؛ و اگر این‌ها کافی نیست تاریخ را ورق بزنید. چه صحنه‌ای به شما نشان می‌دهد؟ ملت‌ها همه‌جا، محروم از قدرت قانون‌گذاری، ملعبه و طعمه پادشاهان مطلق‌العنانی شده‌اند که را سرکوب و تحقیرشان می‌کنند. چقدر دشوار است برای آزادی که مدتی طولانی، از خود در مقابل قدرت شاهان دفاع کند! و ما که تازه از شر این مصیبت رسته‌ایم، ما که همین جلسه فعلی‌مان شاید نمایان‌ترین شاهد بر تعدی قدرت دولتی باشد، ما که مجالس ملی قدیم‌مان درمقابل آنها از بین رفته، هنوز آنها را بازنیافته، باید دوباره تحت قیمومیت ایشان و در وابستگی قرارشان دهیم.

راستی آیا در نظر شما، نمایندگان ملت از وزرا و درباریان مشکوک‌تر جلوه نمی‌کنند؟ اگر بخواهم به این پردازم که از جانب دسته اول شما ظاهراً بیم چه خطرهایی را می‌دهید، گمان می‌کنم به سه دسته منحصر شوند: خطا، شتاب‌زدگی و جاه‌طلبی.

درمورد خطا؛ گذشته از آن‌که این ترفند غریبی است که برای خطاناپذیر کردن قوه مقننه، آن را به چیزی مهمل تبدیل کنیم، من

هیچ دلیلی نمی‌بینم که به‌طور عموم سلاطین یا مشاوران آنها به احتیاجات مردم و یا ابزارهای تأمین آنها، از خود نمایندگان مردم روشن‌تر فرض شوند .

شتاب‌زدگی! در این مورد نیز من تصور نمی‌کنم که محکوم کردن ارگان قانون‌گذاری به بی‌عملی، علاج این علت باشد؛ و قبل از توسل به چنین وسیله‌ای، می‌خواستم حداقل ببینم وسیله دیگری وجود ندارد که ما را به همین هدف برساند .

جاه‌طلبی! و اما جاه‌طلبی شاهزادگان و درباریان آیا کمتر هراسناک است؟ و شما برای مهار کردن اقتدار نمایندگان، دقیقاً به همین جاه‌طلبی است که امید بسته‌اید، یعنی این تنها چیزی است که شما را در مقابل اعمال ایشان محافظت می‌کند!

اما درنهایت، از وتو شاه چه انتظاری دارید؟ پیش‌گیری از قانون‌های بد؟ مگر خبر ندارید که اکثر شاهان در مورد ارزش قوانین، نظری کاملاً متفاوت با نظر مردم دارند؟ کیست که نداند قوانینی که با خواست‌های آنان تطبیق می‌کنند، همواره به‌نظرشان خوب می‌آیند و استفاده از وتو، فقط برای قوانینی به آنها داده شده که موضوع‌شان دفاع از حق مردم در مقابل نقشه‌های جاه‌طلبانه ایشان است .

لیکن می‌گویند، اگر شما حق مخالفت با قانون را به آنها ندهید، ناراضی می‌شوند و بی‌وقفه علیه قدرت قانون‌گذاری، توطئه خواهند کرد. پس، به این ترتیب، حیثیت و حقوق ملت‌ها باید فدای ارضاء خاطر و کبر شاهزادگان شود. به این ترتیب، شخصی را که قدرتش صرفاً به این محدود شده که به نام قانون، بر یک امپراتوری وسیع فرمان براند، انسانی کاملاً تحقیر شده می‌پندارند و تصور می‌کنند که حق دارد کاملاً از چنین شراکتی ناراضی باشد .

آنها می‌خواهند قوه قانون‌گذاری را غصب کنند و شما برای آن‌که ایشان را از این وسوسه بازدارید، به طرف عاقل نصیحت می‌کنید که آن را تحت اختیار آنها قرار دهد؛ گویی جاه‌طلبی به‌نسبتی که وسایل بیش‌تری برای نیل به اهداف خود در اختیار دارد، کمتر هراسناک می‌شود.

وانگهی، بیهودگی ملموس حق وتو عام، در این مجلس، موجب افتراء وتو تعلیقی شده است؛ اصطلاحی نو که برای نظامی نو ابداع شده است .



اعتراف می‌کنم که من هنوز نتوانسته‌ام آن را کاملاً بفهمم؛ همه آنچه می‌دانم این است که به شاه حق می‌دهد به میل خود، عمل قوه مقننه را برای دوره‌ای که هنوز در مورد مدتش اختلاف نظر وجود دارد، معلق بگذارد.

آنچه مرا به مبارزه باین نظریه، که البته مورد حمایت شهروندان بسیار خوبی هم هست، تشویق می‌کند این است که تعداد زیادی از ایشان از من پنهان نکردند که وتو شاه را با اصول حقیقی مغایر می‌دانند، ولی متقاعد شده‌اند که بخش بسیار بزرگی از مجلس، از پیش، آن را با تمام شدتش، پذیرفته است و آن‌ها گمان می‌کنند تنها راه گریز از این فاجعه، پناه بردن به نظام وتو تعلیقی است.

من با ایشان فقط در یک مورد اختلاف نظر دارم، و آن این‌که من باور نکردم که باید از قدرت حقیقت و نجات عمومی مایوس بود؛ وانگهی، به نظر من، مصالحه بر سر آزادی، عدالت و خرد درست نیامد و این‌که شجاعتی تزلزل‌ناپذیر و پای‌بندی‌ای خدشه‌ناپذیر به اصول تنها دست‌مایه‌ای است که با موقعیت فعلی مدافعان مردم می‌خوانند. بنابراین، باصراحت می‌گویم که به نظر من، این یا آن نوع وتو بیش‌تر در لفظ تفاوت دارند تا در آثار خود، و این‌که هر دو به یک میزان می‌توانند آزادی نوزاد را در میان ما از بین ببرند.

ابتدا، چرا اراده حاکم ملت باید مدتی، حالا هر قدر، تسلیم اراده یک نفر شود؟ چرا قوانین نباید اجرا شوند مگر مدت‌ها بعد از آن‌که نمایندگان مردم آن‌ها را برای سعادت مردم لازم تشخیص داده‌اند؟ چرا باید قوه مقننه، به محض آن‌که قوه مجریه بخواهد، فلج شود، حال آن‌که این‌یک همواره می‌تواند به فعالیت هراسناک برای آزادی دست یازد؟ آیا به نظر شما، عقیده وزرائی که با قانون مخالفت می‌کنند، از عقیده نمایندگان‌تان که آن را تصویب می‌کنند، وزین‌تر است؟ به عبارت بهتر، اگر همه ملاحظات را که بیان کردم بسنجیم، آیا خود این مخالفت فرضی مساعد بر فایده قانون و بر وفاداری ارگان قانون‌گذاری نیست؟

در طول این مهلت‌هایی که برای اجرای مصوبات آن‌ها قائل می‌شوید، چه کسی به شما قول می‌دهد که دسیسه‌ها و نفوذ دبار بر حقیقت و منافع عمومی غلبه نکند؟ آیا همه احتمالات انفکاک مردم و این رخوت مرگبار را که همواره ورطه‌ای هولناک برای آزادی بوده و نیز زبردستی و قدرت شاهزادگان‌کاردان و جاه‌طلب را

به حساب آورده‌اید؟ به ما پاسخ می‌دهید، آن زمان فرانخواهد رسید که جمع این شرایط، برای قانون اساسی، سرنوشت‌ساز باشد . بعضی‌ها دوست دارند وتو تعلیقی شاه را، برای خود، این‌طور تصور کنند که دعوتی است از مردم، که گمان می‌کنند آن‌ها را به‌صورت قاضی حاکم می‌بینند، تا درمورد قانون پیشنهادی شاه و نمایندگان‌شان، اظهارنظر کنند .

لیکن، ابتدئاً، چه کسی متوجه نمی‌شود که این نظر چقدر خیالی است؟ اگر مردم می‌توانستند خودشان قانون وضع کنند، اگر کل شهروندان می‌توانستند با اجلاس خود، درمورد مزایا و مضار آن بحث کنند، آیا مجبور به تعیین نماینده بودند؟ لذا این روش در مرحله اجرا، محدود می‌شود به واگذاری قوانین به قضاوت انواع مجالس جزئی مناطق و نواحی که آن‌ها خود نیز نوعی مجلس نمایندگی خواهند بود؛ این یعنی انتقال اختیار قانون‌گذاری مجلس عمومی نمایندگان ملت به مجالس ابتدائی و خاص ولایات و نواحی مختلف که بدون تردید، باید نظرات پراکنده آن‌ها را گرد آورد و آراء متنوع‌شان را تا بی‌نهایت شمرد و جایگزین خواست مشترک و یک‌شکل مجلس ملی کرد .

پیش‌بینی تمام عواقبی که این روش می‌تواند به‌بار آورد، آسان است؛ آنچه به‌نظر من بدیهی می‌رسد، این است که این نظر با این عقیده تاکنون پذیرفته‌شده مغایرت دارد که در یک امپراتوری بزرگ، قوه مقننه باید به یک ارگان واحد از نمایندگان واگذار شود و مطلقاً طرحی از حکومت را که به‌نظر می‌رسید از پیش پذیرفته‌ایم، مختل می‌کند و این‌که دراین نظم تازه امور، قوه مقننه هیچ می‌شود؛ و کارش صرفاً به این منحصر می‌شود که طرح‌هایی ارائه کند که بدو مورد قضاوت شاه قرار می‌گیرند و سپس، توسط مجالس ولایتی تصویب یا رد می‌شوند. من این را دیگر به قوه تخیل شهروندان خوب وامی‌گذارم که خود محاسبه کنند از اختلاف آراء در بخش‌های مختلف این مملکت بزرگ، چه گندی‌ها، ابهام‌ها و آشفتگی‌هایی می‌تواند حاصل شود و درمیان تفرقه‌ها و هرج‌ومرج‌های ناشی از آن، شاه چه امکاناتی می‌تواند به‌چنگ آورد تا سرانجام قدرتش را بر روی ویرانه‌های قوه مقننه برپا کند.

و تازه، این تنها خطری نیست که آزادی ملی در معرض آن قرار دارد. پس اگر فکر می‌کنید که دولت هرگز قوانین مساعد با منافعش را

موردِ وتو قرار نمی‌دهد، از این به اصطلاح دعوتِ مردمِ شما دیگر چه باقی می‌ماند جز آن‌که قوانین مفید و ضروری برای بقای قانون اساسی را در معرض تردید، تعلیق و ابطال قرار دهد؟ دولت اما همیشه مجبور نیست به این ترفند متوسل شود؛ حداقل، هر بار که بتواند نمایندگان را با خود هم‌نظر کند، دیگر نیازی به وتو نخواهد داشت. وانگهی، باید قبول کرد که دولت از امکانِ ایجادِ چنین خطری خیلی بیش‌تر فاصله می‌گرفت اگر شما، با برپا کردن مانعی عبورناپذیر بین دو قوه، به شاه حقِ بررسی و سانسور مصوباتِ نمایندگان و در نتیجه، امکانِ چانه‌زنی و مصالحه با آن‌ها را نمی‌دادید و نیز اگر با این‌گونه قرار دادنِ نمایندگان در وابستگی به شاه، آن‌ها را به نوعی در بین ضرورتِ وارد شدن به گونه‌ای دعوا با این‌طرفِ پیرومند، و وسوسه خریدنِ الطاف و مراحم وی، از راهِ مجامله‌ای مهلك برای منافع عمومی، قرار نمی‌دادید .

در یک کلام، اختیار قانون‌گذاری را یا به تکتکِ مجالس ناحیه‌ای واگذار می‌کنید، یا تعلق آن را به مجلس ملی تأیید می‌نمایید. در صورتِ اول، این مجلس اخیر دیگر زائد است؛ در حالتِ دوم، به جای خط دادن به آن و تحقیرش، باید همه نیرو و اقتداری را که برای دفاع از آزادی و به‌عنوانِ نگاهبانِ آن در مقابلِ اعمالِ همواره مهیبِ قوه مجریه لازم دارد، به آن بدهید .

لذا این در وتو شاه، یا هر اسم دیگری که به آن بدهند، نیست که باید در جست‌وجوی وسایلی برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی ارگانِ قانون‌گذاری باشید، در جایی که می‌توانید وسایلی به این سادگی و به این معقولی حتی در اصولِ قانونِ اساسی بیابید .

نمایندگانِ خود را برای دوره‌ای بسیار کوتاه انتخاب کنید که پس از آن، ناچار باشند به میانِ توده شهروندان بروند و موردِ قضاوتِ بی‌طرفانه آنان قرار گیرند. ارگانِ قانون‌گذاریِ خود را نه با اصولِ اشرافی، بلکه مطابق قواعد ابدی عدالت و انسانیت شکل دهید. همه شهروندان را بدون هیچ امتیازی، جز فضیلت و قابلیت، به آن دعوت کنید. اینان نیز نباید پس از انقضای دوره عادی نمایندگی، دیگر قادر به تداوم آن باشند. اگر این احتیاط‌ها به شما اطمینان نمی‌دهد، ملتفت باشید که بدونِ نیاز به طرحِ وتو شاه، همه مزایایی که ظاهراً از این به اصطلاح دعوتِ مردم انتظار دارید، بر اثر

خود طبیعتِ امور، برای شما حاصل می‌شود، زیرا قوانین بد لزوماً موردِ قضاوتِ مردم قرار می‌گیرد، کسانی که بی‌تردید دست‌کم به اندازه وزرا بر حقوق و منافع خود واقفاند، و خطاهای قانون‌گزار می‌تواند به سهولت به دستِ قانون‌گزار بعدی اصلاح شود .

به این مطلب این را هم اضافه کنید که یک قانون اساسی معقول همواره باید دورانی را معین کند تا در آن، مردم نمایندگانی واجدِ صلاحیتِ مؤسسان برگزینند تا آن را موردِ بررسی و بازبینی قرار دهند و در وجودِ این کنوانسیونِ فوق‌العاده، تضمینی مفید، البته کاملاً متفاوت از مراقبتِ دولتی، می‌بیند .

اگر این دلایل و بسیاری ادله دیگر شما را به ردّ روشِ مُهلک و تو شاه مصمم نمی‌سازد، من اعتراف می‌کنم، دیگر برای ما کاری باقی نمی‌ماند جز زاری بر تیره‌روزی ملتِ فریب‌خورده؛ زیرا برای من، تصور این‌که ملت بتواند در پرتو چنین قانونی آزاد باشد، محال است و دیگر در این زمینه، برای من نمونه انگلیس را ذکر نکنید. من به شما نمی‌گویم که نمایندگانِ ملت فرانسه، استاد در برخوردِ ساختنِ وطن خود از یک قانونِ اساسی شایسته آن و درخورِ روشنگری‌های این قرن، برای این ساخته نشده‌اند که چاکرانه از نهادهایی نسخه‌برداری کنند که در دوران‌هایِ جهل، مسکنت و نزاع‌های فرقه‌ای پدید آمده‌اند... من به شما می‌گویم ملتِ شما که در اوضاع و احوالِ متفاوتی قرار دارد، قادر نیست این عیبِ بنیادیِ قانونِ اساسی انگلیس را، که خودِ انگلیسی‌ها نیز بر آن واقفاند، تحمل کند؛ عیبی که لزوماً آزادیِ فرانسه را در گاهواره خفه خواهد کرد. انگلیسی‌ها قوانینِ مدنی قابلِ تحسینی دارند که معایبِ قوانینِ سیاسی آنها را تا حدودی مرتفع می‌کند. قوانینِ مدنی شما را غولِ استبداد دیکته کرده است و شما هنوز آنها را اصلاح نکرده‌اید .

موقعیتِ [جغرافیایی] انگلستان این کشور را از نگاهداریِ این نیروهایِ نظامیِ عظیم، که قوه مجریه را برای آزادیِ چنین دهشتناک می‌سازد، معاف می‌دارد، حال آن‌که موقعیتِ [جغرافیایی] کشور شما به چنین احتیاطِ خطیریِ مجبورتان می‌کند .

انقلاباتِ مکرر، نزاع‌های طولانی و مهیبِ بین ملت و شاه به انگلیسی‌ها شخصیتی قوی، عاداتی محکم و بخصوص این

بی‌اعتمادی حیات‌بخش را داده است که وفادارترین نگاهبان آزادی است؛ و شاید قرائنی در دست باشد که فکر کنیم ما با آن‌که به‌هیچ‌وجه از آن‌گونه سختی‌ها را نکشیده‌ایم، بتوانیم در عرض یک روز، این سبکی شخصیت و ضعف اخلاقی را، که تا امروز به ما نسبت داده‌اند، تصحیح کنیم .

سرانجام، انگلستان توانسته است خود را از شرّ این زالوی اشرافیت برهاند؛ زالویی که از شیرۀ جانِ مردمان تغذیه می‌کند و از تحقیر آنان به‌خود می‌بالد؛ این اشرافیت هنوز هم در میان ما، به حیاتِ خود ادامه می‌دهد؛ هم‌اکنون، مملو از اعتماد به نفسی تازه، صد هزار سر تهدید بلند کرده و به فکر فتنه‌های تازه‌ای است تا دوباره قدرتِ خود را روی ویرانه‌های آزادی و شاید روی عیوب قانون اساسی نوزاد برپا کند. در این امپراتوری پهناور، چه بسیار نطفه‌های خودکامگی، هنوز می‌توانند هر لحظه و با سرعتی کشنده، پا بگیرند؟

سرانجام، موقعیت و شخصیتِ مردم فرانسه چنان است که یک قانونِ اساسی عالی، با گسترشِ این روحیه عمومی و این انرژی که یادِ دوران‌های طولانی تحملِ خفت را به فراموشی می‌سپارند، و نیز با وجودِ پیشرفتِ اندیشه‌های روشنگرانه این مردم، می‌تواند در مدتی نسبتاً کوتاه، آنان را به آزادی برساند. ولی یک قانونِ اساسی معیوب، این تنها در گشوده به‌روی استبداد و اشرافیت، می‌تواند آنان را دوباره به بردگی‌ای فروبرد که چون با خود قانون اساسی محکم‌کاری شده، بخصوص خلل‌ناپذیر می‌شود.

و نیز، آقایان! نخستین و شریف‌ترین تکلیفِ ما این بود که هم با اصولِ خود و هم با سرمشق خود، روحیه هم‌شهروندانِ خود را تا سطح افکار و احساساتِ والایی که انقلابی چنین بزرگ و باشکوه ایجاد می‌کند، ارتقاء بخشیم. ما به ایفای این وظیفه آغاز کرده بودیم، و حساسیت سخاوتمندانه آنان، با چه بهای لطیف و باشکوهی، پاداش کارها و مخاطراتِ ما را که نپرداخته بود! از آن پس، آیا می‌شد که از سرنوشتِ والای خود عقب‌نمانیم؟ آیا می‌شد که هنوز در چشم فرانسویان که می‌خواستیم نجات‌بخش آنان باشیم، و نیز در چشم اروپا که می‌توانستیم برایش الگو باشیم، شایسته مأموریت‌مان جلوه کنیم؟

## آخرین سخنرانی روبسپیر، در برابر کنوانسیون،

در تاریخ 8 ترمیدور سال 2

شهروندان !

بگذارید دیگران برای تان صحنه‌های خوشایند ترسیم کنند، ولی من می‌خواهم حقایق سودمند را برای شما بازگو کنم. نمی‌خواهم وحشت‌های مضحکی را که بدخواهان انتشار داده‌اند، دامن بزنم، بلکه می‌خواهم، در صورت امکان، شعله‌های نفاق را صرفاً باتوسل به نیروی حقیقت، فروبشانم. می‌خواهم درمقابل شما، از هتک حرمت و نقض آزادی تان دفاع کنم .

من از خودم هم دفاع خواهم کرد. شما از این کار تعجب نمی‌کنید. شما شبیه خودکامه‌هایی نیستید که با آنها می‌جنگید. فریاد معصومیت مظلوم برای شما گوش‌آزار نیست، و غافل نیستید که خود از این امر برکنار نمی‌باشید .

انقلاب‌هایی که تا زمان ما، چهره امپراتوری‌ها را تغییر داده‌اند، هدفی جز تغییر سلسله‌ها و یا واگذاری قدرت از یک نفر به چند نفر نداشته‌اند. انقلاب فرانسه اولین انقلابی است که بر نظریه حقوق بشر و اصول عدالت بنا شده است .

سایر انقلاب‌ها صرفاً جاه‌طلبی را اقتضاء می‌کرد، انقلاب ما فضیلت‌ها را تحمیل می‌کند. جهل و استبداد، آنها را در استبدادی

تازه مُستحیل کرد؛ انقلابِ ما که از عدالت نشأت گرفته است، جز در بطن آن نمی‌تواند آرام بگیرد .

جمهوری که بر اثر جبر شرایط و با مبارزاتِ دوستانِ آزادی، علیه توطئه‌هایِ مدام در حال زایش، به تدریج پا گرفت، می‌توان گفت که راهِ خود را از میانِ همه دسته‌بندی‌ها گشوده است. ولی اکنون، قدرتِ سازمان‌یافته آن‌ها را در اطرافِ خود و همه ابزارهایِ نفوذ را در دست‌هایِ آن‌ها می‌بیند. اگر این جمهوری، از همان آغاز تولدش، در وجودِ همه اشخاص با حسن‌نیتی که در راه آن نبرد کردند، همواره تحتِ پیگرد بوده، به این دلیل است که سرانِ دار و دسته‌ها و عمالِ آنان، برایِ حفظِ مزایایِ موقعیت‌شان، ناچار شده‌اند خود را زیر شکلِ جمهوری پنهان کنند. بررسی در لیون و بریسو در پاریس فریاد می‌زدند: «زنده باد جمهوری!» همه توطئه‌گران، حتی باشتاب و حرارتی بیش‌تر از دیگران، تمام مواضع و شعارهایِ جمهوری را پذیرفتند. اتریشی‌ای که شغلش جنگیدن با انقلاب بود و اُرلئانی‌ای که ایفایِ نقش وطن‌پرستی را به عهده داشت، همه در یک صف قرار داشتند و هیچ‌کدام را نمی‌شد از جمهوری‌خواهان تمیز داد .

آنان با اصولِ ما جنگیدند، آن‌ها را فاسد کردند. آنان به جمهوری توهین نکردند، بلکه به بهانه خدمت به آن، به بی‌حیثیت کردنش همت گماشتند. آنان علیه خودکامگان دادِ سخن دادند و به نفع خودکامگی، دست به توطئه زدند؛ مدحِ جمهوری را گفتند و به جمهوری‌خواهان افترا بستند .

دوستدارانِ آزادی در صددند با نیرویِ حقیقت، قدرتِ خودکامگان را واژگون کنند. خودکامگان می‌کوشند با افترا، دوستدارانِ آزادی را نابود کنند. آنان حتی به تفوقِ اصولِ حقیقت، نامِ خودکامگی می‌دهند. وقتی این روش توانستِ غلبه کند، آزادی از کف رفت. جز بدسگالی، هیچ‌چیز مشروع و جز فضیلت، هیچ‌چیز جرم نیست؛ زیرا این در طبیعتِ خودِ امور است که هر جا جمعی از انسان‌ها فراهم آید، نفوذی وجود دارد که یا از آنِ خودکامگی است یا از آنِ خرد .

هنگامی که خرد به عنوانِ جنایت محکوم است، خودکامگی حُکم می‌راند. وقتی شهروندانِ نیک محکوم به سکوت‌اند، باید که ارادل مسلط باشند. در این‌جا، من نیازمند آنچه را در دل دارم، بازگو کنم. شما هم نیاز دارید حقیقت را بشنوید. گمان نکنید که من

می‌خواهم اتهامی مطرح کنم. مطلبِ عاجل‌تری ذهن مرا به‌خود مشغول کرده است. لذا، به تکالیفِ دیگران نمی‌پردازم؛ آن‌قدر خطر درکمین است که این موضوع صرفاً اهمیتی ثانوی دارد .

من می‌خواهم، در صورتِ امکان، خطری جدی را مرتفع کنم. من می‌خواهم این اخگرهایِ سهمگینِ نفاق را که با آن‌ها می‌خواهند این معبدِ آزادی و سراسر جمهوری را به آتش بکشند، فرو بنشانم. من می‌خواهم از سوءاستفاده‌هایی پرده بردارم که موجب ویرانی وطن است و فقط درستکاریِ شما می‌تواند آن‌ها را سرکوب کند .

اگر درضمن، از اتهاماتی که متوجه من شده نیز چیزی به شما بگویم، برمن خرده نمی‌گیرید. شما هیچ وجه مشترکی با خودکامگانی که به من اتهام می‌زنند ندارید. فریادِ معصومیتِ مظلوم با قلبِ شما بیگانه نیست. شما عدالت و انسانیت را تحقیر نمی‌کنید و غافل نیستید که این دسیسه‌ها با آرمانِ شما و آرمانِ وطن بیگانه نیست .

هان! به‌راستی، بنیانِ این روشِ پلیدِ ترور و افترا کدام است؟ برای چه کسانی ما باید ترسناک باشیم؟ برای دشمنان یا دوستانِ جمهوری؟ آیا این خودکامگان و تبه‌کارانند که باید از ما بترسند، یا انسان‌های نیک و وطن‌پرستان؟

ما و ترسناک بودن برای وطن‌پرستان؟! مایی که آن‌ها را از چنگِ تمام دار و دسته‌هایی بیرون کشیدیم که علیه‌مان توطئه می‌چیدند؟! مایی که، می‌توان گفت، هرروز برسرِ آن‌ها با دسیسه‌گرانِ ریاکاری درگیریم که حتی هنوز هم جرأت می‌کنند به آن‌ها ستم روا دارند؟! مایی که ارادلی را تعقیب می‌کنیم که درعین فریب دادنِ ما، با دروغ‌هایِ محیلانه، درصدِ تداوم تیره‌روزیِ آن‌ها هستند؟! !

ما و ترسناکی برای کنوانسیونِ ملی؟! و بی‌آن، ما چه هستیم؟! چه کسی بود با به خطر انداختنِ جانِ خود، از کنوانسیونِ ملی دفاع کرد؟ چه کسی برای حفظِ آن فداکاری کرد، وقتی دار و دسته‌هایِ منفور، جلو چشمِ فرانسه، برای ویرانیِ آن توطئه می‌کردند؟ وقتی پادوهایِ پستِ خودکامگی به نام کنوانسیون، بی‌خدایی و بی‌اخلاقی را ترویج می‌کردند، چه کسی برای سربلندیِ آن فداکاری کرد؟ وقتی آن‌همه اشخاصِ دیگر درمقابل تبه‌کاری‌هایِ همدستان‌شان سکوتی مجرمانه کرده بودند و گویی



درانتظار علامتِ کُشتار بودند تا در خونِ نمایندگانِ مردم استحمام کنند، و وقتی حتی فضیلت، ترسیده از تفوقِ سهمگینی که جنایتِ گُستاخ کسب کرده بود سکوت می‌کرد، اولین ضربه‌هایِ توطئه‌گران متوجه چه کسی بود؟ سیمون در لوکزامبورگ، علیه چه کسی توطئه می‌کرد؟

شومت و رونسن چه کسانی را به‌عنوانِ قربانی مشخص می‌کردند؟ باندِ آدم‌کشان با باز کردنِ در زندان‌ها، اول باید به‌کدام قسمت می‌رفتند؟ مضمونِ افتراها و حملاتِ خودکامگانِ مسلح علیه جمهوری چیست؟ آیا در محموله‌هایی که انگلستان برای همدستانش به فرانسه و به پاریس می‌فرستاد، هیچ دشنه‌ای برای ما نبود؟ این ماییم که به‌قتل می‌رسیم، و این ماییم که ترسناک جلوه داده می‌شویم. و اما، این شدتِ عملی که ما را به ارتکابش متهم می‌کنند، کدام است؟ قربانیان چه کسانی بودند؟ هِبر، رونسن، شابو، دانتون، لاکروا، فابر دگلانتین و چند همدستِ دیگر. آیا به‌خاطر مجازاتِ آن‌ها ما را سرزنش می‌کنند؟ هیچ‌کس جرأتِ دفاع از آن‌ها را ندارد .

ولی اگر ما کاری جز محکوم کردنِ غول‌هایی نکرده‌ایم که مرگ‌شان موجبِ نجاتِ کنوانسیونِ ملی و جمهوری شد، چه کسی می‌تواند از اصولِ ما بترسد؟ چه کسی می‌تواند از پیش، ما را به خودکامگی و بی‌عدالتی متهم کند؟ مگر کسانی که همانندِ آن‌ها هستند .

نه، ما زیادی شدتِ عمل به‌خرج نداده‌ایم. شاهدِ من جمهوری است که نفس می‌کشد. شاهدِ من جمعِ نمایندگانِ ملت است که به‌دلیل نمایندگیِ مردمیِ بزرگ هاله‌ای از احترام احاطه‌شان کرده است. شاهدِ من وطن‌پرستانی هستند که هنوز هم در دخمه‌هایی که ارادل در آن‌ها به‌روی‌شان گشوده‌اند، زجر می‌کشند. شاهدِ من جنایاتِ جدیدِ دشمنانِ آزادیِ ما و پافشاریِ خصمانه خودکامگانِ متحد علیه ماست. آن‌ها از سخت‌گیریِ ما صحبت می‌کنند و وطن به‌خاطر ضعف‌مان، سرزنش‌مان می‌کند. آیا ماییم که وطن‌پرستان را به سیاه‌چال انداخته‌ایم و درهر شرایطی، موجبِ ترور شده‌ایم؟

این‌ها هیولا هستند که ما محکوم کرده‌ایم .

آیا این ما هستیم که درعین فراموش کردن جنایات اشراف و محافظت از کشیش‌ها، به شهروندان صلح‌جو اعلام جنگ داده‌ایم و برای این‌که همه‌جا دنبال مقصر بگردیم و انقلاب را برای خود مردم ترسناک کنیم، هر تعصبِ لاعلاج و هر امر بی‌اهمیتی را جرم قلمداد کرده‌ایم؟

این‌ها هیولا هستند که ما محکوم کرده‌ایم .  
آیا این ما هستیم که در جست‌وجوی عقاید کهنه، حاصل چیرگی خائنان بر اذهان، شمشیر مجازات را در قسمت اعظم کنوانسیون ملی به حرکت درآوردیم و در انجمن‌های مردمی، خواهان سر ششصد تن از نمایندگان مردم می‌شدیم؟

این‌ها هیولا هستند که ما محکوم کرده‌ایم .  
شما مسیر حرکت دشمنان‌تان را می‌شناسید. آن‌ها به صورت جمعی، به کنوانسیون ملی حمله کردند. این نقشه شکست خورد. آن‌ها به کمیته نجات ملی حمله کردند. این نقشه شکست خورد. مدتی است به برخی از اعضای کمیته نجات عمومی اعلان جنگ کرده‌اند. به نظر می‌رسد که فقط قصد کوبیدن یک نفر را دارند. همواره به سمت این هدف حرکت می‌کنند .

این‌که خودکامگان اروپا جرأت می‌کنند نماینده مردم فرانسه را محکوم کنند، بدون شک نهایت گستاخی است. ولی این‌که فرانسویانی که خود را جمهوری‌خواه می‌خوانند سعی در اجرای حکم اعدامی داشته باشند که از طرف خودکامگان صادر شده ، نهایت رسوایی و ننگ است .

آیا راست است که لیست‌های سیاهی پخش شده است که در آن‌ها تعدادی از نمایندگان کنوانسیون به‌عنوان قربانی مشخص شده‌اند و ادعا می‌شود که این کار کمیته نجات عمومی، و در نتیجه، کار من است؟ آیا این راست است که جرأت کرده‌اند جلساتی از کمیته، قرارهای شدیدی که هرگز وجود نداشته و بازداشت‌هایی همان‌قدر خیالی را تصور کنند؟

آیا راست است که درصد برآمده‌اند عده‌ای از نمایندگان بری از هرگونه آلایشی را متقاعد کنند که نابودی آن‌ها محرز شده است و به همه کسانی که به‌خطا، به جبر شرایط و یا ضعف بشری راه داده‌اند بقبولانند که سرنوشتی نظیر سرنوشت توطئه‌گران خواهند داشت؟

آیا این درست است که این دروغ باچنان ظرافت و جسارتی منتشر شده که تعداد زیادی از اعضا، دیگر جرأت نمی‌کنند شب‌ها در خانه‌های خود بمانند؟ آری، این امور مسلم است و دلایل این دو حرکت، در کمیته نجات ملی، موجود است. شما، نمایندگان که از مأموریت به ولایات برمی‌گردید، باید بتوانید بسیاری دیگر از این موارد را برای ما فاش کنید. شما، اعضای علی‌البدل که برای انجام وظیفه نمایندگی مردم فراخوانده شده‌اید، باید بتوانید آنچه را دسیسه صورت داده تا شما را فریب دهد، تا شما را خراب کند و شما را به ائتلافی مرگ‌بار بکشاند، برای ما بازگو کنید .

در این محافل سری مشکوک، در این گردهمایی‌های شبانه، در این ضیافت‌ها که خائنان میان میهمانان زهر کینه و افترا می‌گرداندند، چه می‌گفتند و چه می‌کردند؟

چه می‌خواستند مِباشرانِ این توطئه‌چینی‌ها؟  
آیا نجاتِ وطن و حرمت و وحدتِ کنوانسیونِ ملی را می‌خواستند؟ این‌ها چه کسانی بودند؟ کدام واقعیات، تصور وحشتناکی را که می‌خواستند از ما ارائه دهند توجیه می‌کند؟ چه آدم‌هایی توسط کمیته متهم شدند، غیر از شومت‌ها، هبرها، دانتون‌ها، شابوها و لاکرواها؟

آیا می‌خواهند انتقامِ اعدامِ توطئه‌گران را بگیرند؟  
اگر ما را متهم می‌کنند که چند خائن را معرفی کرده‌ایم، پس کنوانسیون را هم متهم کنند که آن‌ها را متهم شناخته است، دادگاه را متهم کنند که آن‌ها را محکوم کرده است، مردم را محکوم کنند که هنگام مجازات آن‌ها، دست زده‌اند. کدام کس به نمایندگان ملت سوءقصد می‌کند؟ کسی که دشمنان آن‌ها را تعقیب می‌کند یا آن‌کس که این دشمنان را تحت حمایت خود می‌گیرد؟ و از چه هنگام، مجازات جنایت موجبِ وحشتِ فضیلت بوده است؟  
این است اساس آن نقشه‌های دیکتاتوری و سوءقصد به نمایندگان ملت که در آغاز، به‌طور کلی به کمیته نجات ملی نسبت می‌دادند. بر اثر کدام تقدیر، این اتهام سنگین ناگهان بر سر فقط یکی از اعضای آن فرود آمد؟ نقشه عجیب یک نفر با تمام جزئیات که کنوانسیون ملی را وادار می‌کند به‌دست خودش گلوی خود را بدرد تا راه قدرتِ مطلقه را برای وی هموار کند !

بگذارید دیگران جنبه مضحک این اتهام را در نظر بیاورند، ولی بر من است که جز قساوت آن را نبینم. شما دست‌کم باید حساب اصرار هولناک خود را در تعقیب نقشه دریدن گلوی همه دوستان وطن، به افکار عمومی پس بدهید، شما هیولاهایی که درصددِ ربودن احترام کنوانسیون ملی، این افتخارآمیزترین پاداش کار انسان فانی هستید؛ چیزی که من نه غصب کرده‌ام، نه به‌ترفند فراچنگ آورده‌ام، بلکه مجبور بوده‌ام با تلاش به‌دست آورم .

در نظر کسانی که انسان برای‌شان احترام قائل است و دوست‌شان می‌دارد، عامل ترور جلوه کردن، برای انسان حساس و درستکار، هولناک‌ترین عذاب‌هاست و وی را در چنین وضعیتی قرار دادن، بزرگ‌ترین جنایت‌هاست. ولی من از شما می‌خواهم تمام خشم خود را متوجه زمینه‌چینی‌هایی کنید که برای ساخت و پرداخت این افتراهای محیرالعقول صورت می‌گیرد .

برای گستردن بساط ترور و افترا، همه‌جا اعمال سرکوب‌گرانه افزایش یافته بود. عمال ناپاک به بازداشت‌های ناعادلانه دست می‌زدند؛ طرح‌های ویرانگر همه سرمایه‌های کوچک را تهدید و تعداد بی‌شماری از خانواده‌های دل‌بسته به انقلاب را دچار نومیدی می‌کرد. با پیش‌نهادهای هماهنگ‌شده، اشراف و کشیش‌ها را می‌ترساندند. بازپرداخت بدهی‌های دولت به طلبکاران و حقوق کارمندان به‌حالت تعلیق درآمده بود. در کمیته نجات ملی، ناگهان سر و کله قراری پیدا می‌شود که به‌بهانه بازبینی حساب‌ها، تعقیب اعضای کمون 10 اوت را از سر می‌گیرد .

دردرون کنوانسیون ادعا می‌شد که مونتانی در معرض تهدید قرار دارد، چون که چند نفر از اعضای که در این قسمت از تالار می‌نشینند، خود را در خطر می‌بینند. و برای آن‌که تمام کنوانسیون را در این یک امر ذینفع کنند، ناگهان موضوع صد و هفت و سه نماینده زندانی را دوباره مطرح کرده‌اند و این وقایع را که مطلقاً من با آن‌ها بیگانه‌ام، به‌من نسبت داده‌اند. می‌گفتند که من می‌خواهم مونتانی را قربانی کنم. می‌گفتند که من می‌خواهم بخش دیگری از کنوانسیون ملی را از بین ببرم .

در یک‌جا، مرا به‌صورت تعقیب‌کننده شصت و دو نماینده محبوس تصویر می‌کردند، در جای دیگر، مرا به دفاع از آن‌ها متهم می‌کردند.

می‌گفتند که من از باتلاق حمایت می‌کنم. این عبارتِ مُفتریانِ من بود .

باید توجه کرد که قوی‌ترین دلیلی که دار و دسته هبرتیست برای اثباتِ میانه‌رو بودنِ من به‌کار می‌گرفت، همین مخالفتِ من با موردِ تعقیب قرار دادنِ بخش بزرگی از کنوانسیونِ ملی و بویژه نظر من در موردِ طرح قرار اتهام این شصت و دو نماینده، بدونِ گزارش قبلی، بود .

آری، البته، هنگامی که من یک‌تنه، با وجودِ خطر آزدنِ افکار عمومی و صرفاً با رجوع به مصالح مقدس وطن، کسانی را از تصمیمی شتاب‌زده نجات می‌دادم که اگر عقایدشان پیروز می‌شد، احتمالاً مرا به پایِ چوبه اعدام می‌کشاندند. در موارد دیگر، وقتی من خود را در معرض حملاتِ جنون‌آمیز دسته‌ای ریاکار قرار می‌دادم تا خواهانِ رعایتِ دقیق اصل انصاف در موردِ کسانی شوم که راجع به من با شتاب‌زدگی بسیار قضاوت کردند، بدونِ شک، برای این نبود که کسی این‌گونه رفتار مرا هم به حساب بیاورد .

من احتمالاً به کشوری که در آن، این رفتار به چشم می‌زند و به ضروری‌ترین وظایفِ یک آدمِ درستکار نام‌های دهن‌پرکن می‌دهند، زیادی خوش‌بین بوده‌ام. ولی به این هم هرگز فکر نمی‌کردم که ممکن است یک‌روز، مرا به جلادیِ کسانی متهم کنند که در قبال‌شان به تکالیف عمل کرده‌ام و نیز به دشمنی با نمایندگانِ ملت که با خلوص به آنها خدمت کردم. و این را دیگر اصلاً انتظار نداشتم که مرا در عین حال، هم به خاطر قصدِ دفاع از ایشان و هم دریدنِ گلویشان متهم کنند .

هرچه باشد، هیچ‌چیز نمی‌تواند نه احساسات و نه اصولِ مرا تغییر دهد. در موردِ نمایندگانِ زندانی، اعلام می‌کنم که بدونِ آن‌که دخالتی در آخرین مصوبه‌ای که به آنها مربوط می‌شود داشته باشم، لااقل در آن اوضاع و احوال، آن را غیرعادی دیدم و از زمانی که در قبالِ ایشان همه آنچه را که وجدانم به من حکم می‌کرد انجام دادم، به هیچ‌وجه در کارشان دخالت نکرده‌ام .

در موردِ دیگران، من راجع به چند تن از آنها نظرم را با صراحتِ بیان کرده‌ام و گمان می‌کردم که وظیفه‌ام را انجام داده‌ام. بقیه مشتکی دروغ زشت است .

ازلحاظ کنوانسیون ملی، اولین وظیفه من، همچنان که اولین تمایلم، احترام بی حد به آن است. بدون آن که بخواهم جنایت را تبرئه کنم، بدون آن که بخواهم، فی نفسه، خطاهای مرگبار عده‌ای را توجیه نمایم، بدون آن که بخواهم شکوه مدافعان آزادی را کمرنگ کنم و یا توهم نامی مقدس در سالنامه انقلاب را تضعیف نمایم، می‌گویم تمام نمایندگانی که قلب‌شان پاک است، باید اعتماد به نفس و وقاری را که شایسته آنهاست، بازیابند .

من فقط دو حزب می‌شناسم: حزب شهروندان خوب و حزب شهروندان بد. وطن پرستی نه کار حزب، که کار قلب است؛ پرخاشگری یا شوری گذرا نیست که به اصول، عقل سلیم و اخلاق بی‌اعتنا باشد؛ و به‌طریق اولی، سرسپردگی به منافع یک دسته نیست .

با قلبی گرفته از تجربه این‌همه خیانت، من، بیش از هرچیز، به ضرورت توسل به خلوص تمامی احساسات ایثارگرانه برای نجات جمهوری، باور دارم .

به نظر من، هر جا به انسان نیکی برخورد می‌کنیم، صرف نظر از این که در کجا نشسته، باید دستش را بفشاریم و روی قلب خود بگذاریم؛ من به موقعیت‌های تعیین‌کننده‌ای در انقلاب باور دارم که هیچ وجه مشترکی با نقشه‌های جنایتکارانه ندارند؛ من به تأثیر نفرت‌انگیز دسیسه و بویژه قدرت شوم افترا باور دارم .

دنیا را می‌بینم که پر است از سفیه و خبیث؛ ولی تعداد خبیث‌ها خیلی کم است؛ آنها هستند که باید به‌خاطر جنایات و تیره‌روزی‌های این جهان تنبیه شوند. من به‌هیچ‌وجه جرایم بریسو و ژیروند را به آدم‌های باحسن‌نیتی که زمانی فریب آنها را خورده‌اند، شمول نمی‌دهم .

من جنایات دانتون را به همه کسانی که این توطئه‌گر را باور کردند، نسبت نمی‌دهم. من جنایات هبر را به شهروندانی نسبت نمی‌دهم که وطن پرستی صادقانه‌شان گاهی آنها را ورای حدود دقیق خرد کشانده است .

توطئه‌گران توطئه‌گر نمی‌بودند اگر در هنر پنهان‌کاری آن‌قدر مهارت نداشتند که بتوانند اعتماد اشخاص نیک را برای مدتی جلب کنند؛ ولی علائم مسلمی وجود دارد که می‌توان به‌کمک آنها، فریب‌خورده را از شریک جرم و خطا را از جنایت تمیز داد. این

تشخیص کار کیست؟ عقل سلیم و عدالت. آه! در امور انسان،  
چقدر عقل سلیم و عدالت لازم است! آدم‌های فاسد ما را خونریز  
می‌خوانند، زیرا ما با ستمگران جهان جنگیده‌ایم. ولی اگر برای  
دریدن گلوی مردم و برباد دادن وطن، به اتحاد نامقدس آنها  
می‌پیوستیم، انسان می‌بودیم .

وانگهی، اگر پای توطئه‌گران صاحب‌امتیاز و دشمنان برخوردار از  
مصونیت جمهوری در میان است، می‌پذیرم که برای همیشه در مورد  
آنان سکوت اختیار کنم. من وظیفه‌ام را انجام داده‌ام؛ (انجام تکالیف  
دیگران را به عهده نمی‌گیرم. در حال حاضر، امر عاجل‌تری ذهن مرا  
اشغال کرده است)؛ باید اخلاق عمومی و اصول حافظ آزادی را  
نجات داد؛ باید همه دوستان ایثارگر وطن را از چنگال سرکوب  
رهانید .

هم‌این‌ها هستند که مورد اتهام سوء قصد به نمایندگان ملت قرار  
دارند! و اکنون، کجا باید دنبال پشتیبان دیگری بگردند؟ پس از نبرد با  
همه دشمنان شما، پس از آن که برای دفاع از موجودیت و نیز حرمت  
شما، خود را در معرض خشم و کینه دار و دسته‌ها قرار دادند، اکنون  
کجا باید در جست‌وجوی پناهگاه باشند، اگر آن را در میان شما  
نیابند؟

می‌گویند، آنها هوای قدرت عالیه در سر دارند؛ آنها هم‌اکنون آن  
را اعمال می‌کنند. پس، کنوانسیون ملی وجود ندارد! پس، مردم  
فرانسه نابود شده‌اند! مفتریان احمق! شما متوجه‌اید که ادعای  
مضحکتان صرفاً اهانتی است نه به یک فرد، که به ملتی  
شکست‌ناپذیر که شاهان را مهار و تنبیه می‌کند .

تاجایی که به من مربوط می‌شود، اگر شما یقین نداشتید که خود  
آماج حقیقی حملات تمام دشمنان جمهوری هستید، شخصاً  
در نهایت، ابا داشتم در مقابل شما، علیه فرومایه‌ترین خودکامگی‌ها،  
از شخص خود دفاع کنم .

آه! من که هستم که درخور پیگردهای آنها باشم، اگر این کار  
جزئی از نقشه کلی توطئه آنها علیه کنوانسیون ملی نبود؟ توجه  
نکرده‌اید که برای منزوی کردن شما از ملت، نزد جهانیان انتشار  
داده‌اند که شما صرفاً دیکتاتورهای هستید که با ترور حکومت  
می‌کنید و رأی ضمنی مردم شما را طرد کرده است؟

آیا ارتش‌های ما را «گله‌های کنوانسیون» و انقلاب فرانسه را «ژاکوبینیسم» نخواندند؟ و وقتی که برآن می‌شوند تا به یک فردِ ضعیف، در خطِ تخطی‌های تمام دار و دسته‌ها، اهمیتی عظیم و مضحک بدهند، هدفِ آن‌ها چه می‌تواند باشد جز تفرقه انداختن میانِ شما و تحقیر کردنِ شما درعین آن‌که حتی وجودتان را انکار می‌کنند، مانند آن کافری که وجودِ خدایی را که از او می‌ترسد، انکار می‌نماید .

اما براین کلمه دیکتاتور آثاری جادویی مُرتب است؛ آزادی را دست‌کاری می‌کند؛ حکومت را بی‌مقدار می‌کند و جمهوری را ازبین می‌برد؛ همه نهادهای انقلاب را کم‌منزلت می‌کند و آن‌ها ساخته دستِ فقط یک نفر جلوه می‌دهد؛ عدالتِ ملی را خوفناک می‌کند و آن را نهادی برای جاه‌طلبی فقط یک نفر می‌نمایاند؛ تمام کینه‌ها و دشمنی‌های تعصب را به‌سوی یک نقطه هدایت می‌کند .

دشمنانِ جمهوری چه استفاده وحشتناکی از همین نامِ قضاتِ روم کردند! فضلِ آن‌ها برای ما این‌همه مهلک است، چه رسد به خزانه و دسیسه‌هایشان! من دیگر از ارتش آن‌ها سخن نمی‌گویم، ولی اجازه می‌خواهم این جواز پیش‌کسوتی مضحک را برایِ دوکِ یورک و نویسندگانِ سلطنتی که اول از همه برایِ من ارسال کردند، پس بفرستم .

گستاخی بیش از حدی لازم است تا شاهانی که از حفظِ تاج و تخت‌شان مطمئن نیستند، به خود حق بدهند آن‌ها را میانِ دیگران تقسیم کنند. من تصور می‌کنم که یک شاهزاده مضحک، یکی از این نوع حیواناتِ پلید و مقدس که هنوز شاه نامیده می‌شوند، بتواند درعین پستی، از خود راضی باشد و به دنائتِ خود مباحثات کند؛ من تصور می‌کنم که مثلاً پسر جورج بتواند حسرتِ عصایِ پادشاهی فرانسه را به‌دل داشته باشد، که گمان می‌رود شدیداً آرزومندِ آن بوده است؛ و برایِ این تانتالِ عصر جدید صمیمانه متأسفم .

حتی اعتراف می‌کنم - شرم‌آور است، نه برایِ وطنم، بلکه برایِ خائنانی که وطن مجازات‌شان کرد - که من به چشمِ خود دیدم این وکلایِ ناشایستِ مردم چگونه این عنوانِ پرافتخار را با غلامِ خانه‌زادیِ جورج یا اورلئان عوض کرده بودند .



ولی این‌که نماینده مردم که حرمت این عنوان مقدس را درک می‌کند، این‌که شهروندی شایسته این نام بتواند خواست‌های خود را تاحد امتیازات ناروا و مضحکی پایین بیاورد که خود به برانداختن‌شان کمک کرده است و به انحطاط مدنی تن دردهد تا به سطح ننگ سلطنت نزول کند، این چیزی است که فقط برای این موجودات منحطی قابل تصور است که حتی حق باور داشتن فضیلت را هم ندارند .

چه می‌گوییم؟ فضیلت؟ بدون شک، این تمایلی طبیعی است، ولی این اشخاص خودفروخته که هرگز جز به تمایلات پست و سبعمانه میدان ندادند، این دسیسه‌گران حقیر که هرگز وطن‌پرستی را به هیچ‌گونه مفهوم اخلاقی ربط ندادند، و در انقلاب به دنبال چند شخصیت مهم و جاه‌طلب و نمی‌دانم کدام شاهزاده مفلوک راه افتادند، همان‌طور که سابقاً نوکرهای ما پشت سر ارباب‌هاشان راه می‌رفتند، چگونه ممکن است آن را بشناسند؟

ولی فضیلت وجود دارد. شما در این مورد شاهد من هستید. انسان‌های حساس و پاک! فضیلت وجود دارد. این تمایل عاطفی، آمرانه، مقاومت‌ناپذیر، رنج و شغف قلب‌های بزرگوار، این نفرت عمیق از خودکامگی، این دلسوزی خیرخواهانه برای ستمدیدگان، این عشق مقدس به وطن، این والاترین و پاک‌ترین عشق به بشریت که بدون آن، یک انقلاب بزرگ، جنایتی پرهیاهوست که جنایت دیگری را از بین می‌برد. فضیلت وجود دارد. این بلندپروازی ایثارگرانه برای بنیان‌گذاری نخستین جمهوری دنیا روی زمین؛ این خودپرستی انسان‌های سقوط‌نکرده که در آرامش وجدانی پاک و نمایش جذاب سعادت عمومی، لذتی آسمانی می‌یابند؛ هم‌اکنون، شما آن را احساس می‌کنید که در روح‌تان زبانه می‌کشد؛ من هم آن را در روح خود احساس می‌کنم .

ولی مفتریان فرومایه ما چگونه آن را درمی‌یابند؟ کور مادرزاد چگونه ممکن است تصویری از روشنایی داشته باشد؟ طبیعت روح را از آن‌ها دریغ کرده است؛ این‌ها به نوعی حق دارند نه تنها در نامیرایی روح، بلکه در وجود آن شک کنند .

آن‌ها مرا خودکامه می‌نامند. اگر من خودکامه بودم، آن‌ها جلو پایم به خاک می‌افتادند، من تا حلقوم‌شان را پر از طلا می‌کردم، برای‌شان حق ارتکاب هرگونه جنایتی را تأمین می‌کردم و آن‌ها

سپاسگزار می‌بودند. اگر خودکامه بودم، شاهانی که ما شکست‌شان دادیم، به‌جای محکوم کردن من (چه علاقه دلسوزان‌های این‌ها به آزادی ما پیدا کرده‌اند!)، مرا موردِ پشتیبانی مغرضانه خود قرار می‌دادند؛ من با آن‌ها کنار می‌آمدم. در این حالتِ گرفتاری، آن‌ها چشم‌انتظار چه‌چیز هستند مگر یاریِ دسته‌ای تحتِ حمایتِ خودشان که افتخار و آزادیِ ما را به آن‌ها بفروشند؟

فرد بایاریِ نیرنگ‌بازان به خودکامگی می‌رسد؛ کسی که با آن‌ها نبرد می‌کند، به کجا می‌شتابد؟ به‌سویِ گور و نامیرایی .  
خودکامه‌ای که مرا حمایت می‌کند، کدام است؟ دار و دسته‌ای که من به‌آن تعلق دارم، کدام است؟ خودِ شما .

کدام است این دار و دسته‌ای که از آغاز انقلاب، همه دار و دسته‌ها را منکوب کرده و آن‌همه خائن نشان‌دار را از بین برده است؟ این شما هستید، این مردم هستند، این اصول است. این است آن دار و دسته‌ای که من به‌آن سر سپرده‌ام و همه جنایتکاران علیه‌آن، دست به‌یکی کرده‌اند .

این شماست که موردِ پیگردِ آن‌هاست؛ این وطن است، این همه دوستدارانِ وطن هستند که موردِ پیگردِ قرارشان داده‌اند. من هنوز از خود دفاع می‌کنم. چه بسا افرادِ دیگری که در تاریکی‌ها سرکوب شده‌اند! چه کسی دیگر جرأت می‌کند به دفاع از وطن برخیزد،

وقتی من هنوز مجبورم در این‌جا، به چنین افتراهایی پاسخ گویم؟  
آن‌ها طبیعی‌ترین نتایجِ مدنیت و آزادی را به‌عنوانِ دلایلِ مقاصدِ جاه‌طلبانه، پیش می‌کشند؛ نفوذِ اخلاقیِ قهرمانانِ سابقِ انقلاب، امروزه، برایِ آن‌ها در حکمِ خودکامگی است .

شما خود فرومایه‌ترین خودکامگان‌اید: شما که به قدرتِ حقیقت افترا می‌بندید. چه ادعایی دارید شما که می‌خواهید حقیقت در دهانِ نمایندگانِ مردمِ فرانسه، فاقدِ قدرت باشد؟

بدونِ تردید، حقیقتِ قدرتِ خود را دارد؛ خشمِ خود و استبدادِ خود را دارد؛ تحکمی‌هایی تک‌اندهنده دارد که در قلوبِ پاک، همچنان‌که در وجدان‌های معذب، باقوتِ طنین می‌افکند و دروغ را در تقلیدِ از آن، یارایِ کاری بیش‌از کار سالمونه در تقلید از تندرهایِ آسمان نیست؛ ولی از این بابت، طبیعت را متهم کنید؛ از این بابت، مردم را متهم کنید که حقیقت را درک می‌کنند و دوست می‌دارند .

روی زمین دو قدرت هست: قدرتِ خرد و قدرتِ خودکامگی. هر جا یکی سلطه دارد، دیگری مطرود است. کسی که نیروی اخلاقی خرد را به عنوان جنایت محکوم می‌کند، لاجرم خودکامگی را فرامی‌خواند .

اگر شما نمی‌خواهید که در این مبارزه دشوار آزادی با دسیسه، مدافعانِ اصول نفوذی کسب کنند، پس حتما می‌خواهید که پیروزی به دسیسه تعلق گیرد؟ اگر نمایندگانِ مردم که از آرمانِ آنها دفاع می‌کنند مجاز نباشند بدونِ ترس از مجازات، احترامِ آنها را کسب کنند، نتیجه چنین روشی چه خواهد بود مگر نه آن‌که دیگر خدمت به مردم مجاز نیست و جمهوری مطرود و خودکامگی دوباره مستقر شده است؟

و کدام خودکامگی مخوف‌تر از آن‌که مردم را در وجودِ مدافعان‌شان تنبیه می‌کند؟ زیرا، آزادترین چیز ممکن در دنیا، حتی تحتِ حکومتِ استبداد، آیا دوستی نیست؟

آری، شما که این کار ما را جنایت می‌شمارید، به خاطر آن، حسادت هم می‌کنید؟ نه، مطلوبِ شما چیزی نیست جز طلا و مال و منالِ زوال‌پذیری که خودکامگان به کسانی که به آنها خدمت می‌کنند، ارزانی می‌دارند .

شما به آنها خدمت می‌کنید، شمایی که اخلاقِ عمومی را به فساد می‌کشید و پشتیبانِ تمام جنایات هستید؛ ضامن توطئه‌گران، چه در به فراموشی سپردنِ اصول و چه در فساد؛ اما ضمانتِ مدافعانِ آزادی کاملاً در وجدانِ عمومی نهفته است .

شما به آنها خدمت می‌کنید، شمایی که همواره فروتر یا فراتر از حقیقت، به نوبت، میانه‌رویِ موزیانه اشرافیت و گاه خشمِ جنون‌آمیز دموکرات‌هایِ کاذب را توصیه می‌کنید .

شما، واعظانِ سرسختِ الحاد و رذالت، به آنها خدمت می‌کنید .

شما می‌خواهید بنیادِ نمایندگی را براندازید، شمایی که با رفتارتان، آن را بی‌مقدار و با تحریک‌های‌تان آن را مشوش می‌کنید .

از این دو، کدام بیش‌تر مقصراند؟ آن‌که باتوسل به خُشونت، علیه امنیتِ نمایندگی اقدام می‌کند، یا آن‌که با اغوا و موزیگری، به عدالتِ آن لطمه می‌زند؟ فریب دادنِ آن همانا خیانت به آن است. راندنِ آن

به سمت اعمالی که با نیت و اصول آن مغایرت دارد، همانا قصد نابودی آن است؛ زیرا قدرت آن همانا بر فضیلت و بر اعتماد ملی استوار است .

ما آن را گرامی می‌داریم، ما که پس از نبرد برای امنیت جسمی آن، اکنون از شکوه و اصولش دفاع می‌کنیم. آیا این‌گونه به سوی استبداد پیش می‌روند؟ ولی چه شوخی تلخی است مستبدان نشان دادن شهروندانی که همیشه مغضوب بوده‌اند !  
و کسانی که همواره از منافع کشورشان دفاع کرده‌اند، چه وضعی غیر از این دارند؟ جمهوری پیروز شده است، ولی مدافعان آن، هرگز .

من که هستم؟ منی که مورد اتهام قرار می‌دهند؛ برده آزادی، شهید زنده جمهوری، قربانی و درعین حال دشمن جنایت. همه بدکاران به من می‌تازند؛ بی‌اهمیت‌ترین و مشروع‌ترین اعمال از طرف دیگران، از ناحیه من که باشد، جنایت است؛ به محض آن که معلوم شود کسی مرا می‌شناسد، مورد افترا قرار می‌گیرد. جرایم دیگران بخشوده می‌شود؛ جدیت مرا جنایت قلمداد می‌کنم .

وجدان مرا از من بگیرد، من به تیره‌روزترین انسان‌ها تبدیل می‌شوم؛ من حتی از حق شهروندی برخوردار نیستم. چه می‌گویم؟ حتی به من اجازه داده نمی‌شود به تکالیفم، به عنوان نماینده مردم، عمل کنم .

این جاست که باید بگذارم حقیقت بر زبانم جاری شود و زخم‌های واقعی جمهوری را عیان کنم .

امور عمومی مسیری ناروا و نگران‌کننده در پیش می‌گیرند؛ روش پیچیده هبرها و فابر دگلانتین‌ها اکنون با جسارتی بی‌سابقه به کار گرفته می‌شود؛ ضدانقلابیون مورد حمایت قرار دارند؛ کسانی که انقلاب را با شکل هبرتیسم بی‌حیثیت می‌کنند علناً و دیگران با احتیاط بیشتر، از این حمایت برخوردارند؛ وطن پرستی و خلوص، از طرف هر دو دسته، مطرود است .

\*\*\*

[توضیح مترجم: از این جا به بعد، روبسپیر با اشاره به وقایع ماه‌های اخیر، می‌کوشد عوامل آشکار و پنهان آن‌ها را معرفی کند و مواضع خود را در هر مورد، تشریح نماید. ترجمه این بخش را به وقت دیگری موکول می‌کنیم که بتوانیم در هر مورد، وقایع مربوط را نسبتاً

به تفصیل بیاوریم تا برای خوانندگان، اشاراتِ روبسپیر کاملاً روشن باشد .

آنچه در زیر می‌آید بخش پایانی سخنرانی اوست [.]  
\*\*\*

تصور می‌کنم برای مجمع خودکامگان جهان، کوبیدن یک آدم تنها کار آسانی است؛ ولی همچنین می‌دانم که وظایف انسانی که می‌تواند در راه دفاع از آرمان نوع بشر جان دهد، کداماند .  
من در تاریخ، همه مدافعان آزادی را منکوب ثروت یا افترا دیده‌ام؛ ولی پس از آنها، چیزی نگذشته است که سرکوب‌کنندگان و قاتلان‌شان نیز مرده‌اند. نیکان و بدان، خودکامگان و دوستداران آزادی، همگی از صفحه زمین محو می‌شوند، ولی هریک در شرایطی متفاوت .

فرانسویان! نگذارید که دشمنان، روح شما را پست و فضیلت‌تان را متزلزل کنند. نه، شومت! نه، فوشه! مرگ خوابی ابدی نیست. شهروندان! از سنگ‌گورها این عبارت الحادی را بزدايید که بر طبیعت، پرده‌ای مرگبار می‌افکند و به مرگ اهانت روا می‌دارد. به‌جای آن بنویسید: «مرگ آغاز جاودانگی است.»

مردم! به‌خاطر داشته باشید که اگر در جمهوری، عدالت باسلطه کامل حاکم نباشد و این کلمه به‌معنای عشق به تساوی و وطن نباشد، آزادی جز نامی بی‌مسما نخواهد بود. مردم! شمایی‌که هراس‌تان را در دل دارند، که تملق‌تان را می‌گویند، که تحقیرتان می‌کنند، که حاکمیت‌تان به‌رسمیت شناخته شده، ولی هنوز مانند برده‌ها با شما رفتار می‌شود، به‌خاطر داشته باشید که در هر جا عدالت حاکم نباشد، تمایلات قضاات حاکم است و مردم زنجیرهای‌شان را تغییر داده‌اند، نه سرنوشت‌شان را .

به‌خاطر داشته باشید که درمیان شما، مجمعی از بدکاران هست که با فضیلت عمومی مبارزه می‌کند و نفوذش در امور شما، حتی از خودتان نیز بیشتر است و از توده شما هراس دارد و تملق‌تان را می‌گوید، ولی تک‌تک شما را، در وجود کلی شهروندان نیک، مورد طرد و نفی قرار می‌دهد. به‌خاطر داشته باشید که به‌جای فدا کردن این مشتکی بدکاره برای سعادت شما، دشمنان‌تان می‌خواهند شما را فدای این مشتکی بدکاره، این مباشران همه شرارت‌ها و تنها مانع سعادت عمومی، کنند .

بدانید هر انسانی که برای دفاع از آرمان و اخلاق عمومی به پاخیزد، مورد انواع اهانت‌ها قرار می‌گیرد و از طرف حيله‌گران نفی می‌شود؛ بدانید که هر دوستدار آزادی همواره بین تکلیف و افترا قرار خواهد داشت و آن‌هایی که نمی‌توان به خیانت متهم‌شان کرد، به جاه‌طلبی متهم خواهند شد؛ بدانید که نفوذ خلوص و اصول درمقابله با نیروی خودکامگی و خشونت دار و دسته‌ها قرار خواهد گرفت؛ بدانید که اعتماد و احترام دوستداران‌تان به شما، مستند پیگرد آنها قرار خواهد گرفت؛ بدانید که فریادهای وطن‌پرستان ستم‌دیده دعوت به شورش خوانده خواهد شد و چون جرأت نمی‌کنند شما را درکل مورد حمله قرار دهند، شما را جزء جزء، در وجود تمام شهروندان نیک، طرد خواهند کرد تا وقتی جاه‌طلبان دیگر خودکامگی‌شان را سازمان داده باشند .

چنین است سلطه خودکامگان مسلح درمقابل ما؛ چنین است نفوذ مجمع آنها با موجودات فاسدی که همواره در خدمت‌شان هستند .

به این ترتیب، اراذل قانون «به مردم خیانت کن مبدا دیکتاتور خوانده شوی!» را به ما تحمیل می‌کنند .

آیا ما به این قانون تن در خواهیم داد؟ نه، با قبول خطر مورد احترام مردم بودن، از آنان دفاع کنیم تا آنها از طریق جنایت، به اعدامگاه بشتابند و ما از راه فضیلت .

آیا خواهیم گفت که همه چیز خوب است؟ آیا بر اثر عادت و یا رویه، همچنان به ستایش آنچه بد است، استمرار خواهیم بخشید؟ درحال از دست رفتن وطن، آیا اجحافات پنهانی را عیان خواهیم کرد؟ خیانتکاران را بر ملا خواهیم کرد؟ به ما می‌گویند که ما اقتدار مستقر را متزلزل می‌کنیم، که می‌خواهیم، به هزینه آنها، نفوذی شخصی کسب کنیم .

با این حال، ما به چه کاری دست خواهیم زد؟ به انجام تکلیف‌مان . چه توانند کرد با کسی که می‌خواهد حقیقت را بگوید و آماده است برای آن بمیرد؟

پس بگوئیم که توطئه‌ای علیه آزادی عمومی وجود دارد که نیرویش را مرهون ائتلاف جنایتکارانه‌ای است که در درون خود کنوانسیون دسیسه می‌کند؛ بگوئیم که این ائتلاف در کمیته امنیت عمومی و دفاتر آن، که بر کمیته مسلمانان، همدستانی دارد؛

بگوئیم که دشمنانِ جمهوری این کمیته را درمقابل کمیته نجاتِ ملی قرار داده‌اند و به این ترتیب، دو حکومت به وجود آورده‌اند؛ بگوئیم که اعضای از کمیته نجاتِ ملی در این توطئه دخالت دارند؛ بگوئیم که ائتلافی که به این نحو به وجود آمده، درصدِ بر باد دادنِ وطن پرستان و وطن است .

علاج این مرض چیست؟ مجازاتِ خائنان، تجدیدِ دفاتر کمیته امنیتِ ملی، تصفیه خودِ این کمیته و قرار دادنِ آن تحتِ نظارتِ کمیته نجاتِ ملی؛ خودِ کمیته نجاتِ ملی را تصفیه کنید، وحدتِ حکومت را تحتِ اقتدار عالی کنوانسیون که مرکز و داور است، برقرار کنید؛ و به این ترتیب، کلیه دار و دسته‌ها را با وزنه اقتدار ملی درهم بشکنید تا روی ویرانه‌های آن‌ها، قدرتِ عدالت و آزادی را بنا کنید. اصول این‌هاست .

اگر محال است، بدون آن‌که جاه طلب محسوب شویم، خواستار این چیزها باشیم، نتیجه می‌گیرم که اصول مطرودان و خودکامگی میانِ ما حکومت می‌کند؛ ولی نه این‌که آن را به سکوت برگزار کنم؛ زیرا چه توانند کرد با کسی که برحق است و می‌تواند برای کشورش بمیرد؟

من برای نبرد با جنایت ساخته شده‌ام، نه برای اداره آن. هنوز زمانِ آن فرانسیده است که انسان‌های نیک بتوانند بامصونیت، به وطن خود خدمت کنند؛ مادام‌که گله فریبکاران بر اوضاع مسلط است، مدافعانِ وطن جز در ردیفِ مطرودان قرار ندارند .

سخنرانی علیه حق و تو برای شاه، چه مطلق، چه تعلیقی

منتشره در اواخر سپتامبر 1789، توسطِ خودِ رُبسپیر، زیرا اجازه نیافت آن را در مجلس بخواند .

آقایان !

هر انسانی، بر اثر طبیعتِ خود، استعداد آن را دارد که امورش را با اراده خویش اداره کند؛ لذا، انسان‌هایی که در یک پیکره سیاسی، یعنی ملت، گرد آمده‌اند نیز همین حق را دارند. این استعدادِ مشترک که از خواست‌های خاص، یعنی قوه

قانون‌گذاری، ترکیب یافته، برای کل جامعه، همچنان‌که در وجود فرد جدا از هموعانش، تفویض‌ناپذیر، حاکم و مستقل است. قوانین چیزی جز انعکاس این اراده مشترک نیستند. از آن‌جا که یک ملت بزرگ نمی‌تواند به‌صورت پیکری واحد قوه قانون‌گذاری را اعمال کند، و بعید است یک ملت کوچک هم قادر به انجام این کار باشد، اعمال آن را به نمایندگان خود، که از طرف وی وکالت دارند، می‌سپارد .

ولی در این صورت، بدیهی است که اراده نمایندگان آن‌ها باید به‌عنوان اراده ملت تلقی و محترم شمرده شود؛ اراده‌ای که بر اثر آن، باید لزوماً اقتداری مقدس و مافوق تمام اراده‌های خصوصی داشته باشد، زیرا بدون آن، ملت که هیچ وسیله دیگری برای وضع قانون ندارد، از قوه مقننه و حاکمیت خود محروم می‌شود .

آن کس که می‌گوید یک نفر حق مخالفت با قانون را دارد، در حقیقت می‌خواهد بگوید که اراده یک نفر مافوق اراده همگان است و منظورش این است که ملت هیچ است و این یک نفر همه‌چیز. اگر این را هم به حرف خود بیفزاید که این حق به شخصی تعلق دارد که مسئول قوه مجریه است، در حقیقت می‌گوید کسی که از طرف ملت برای اجرای اراده ملت منصوب شده، حق تعطیل و توقیف اراده ملت را دارد و در عرصه اخلاق و سیاست، غولی بی شاخ و دم آفریده است؛ این غول جز وتو شاه چیز دیگری نیست .

بر اثر کدام تقدیر، این مسأله غریب اولین مسأله‌ای است که نمایندگان ملت فرانسه را، که فراخوانده شده‌اند تا آزادی را با پایه‌هایی تزلزل‌ناپذیر بنا کنند، به خود مشغول می‌کند! بر اثر کدام تقدیر، اولین ماده این قانون اساسی که سراسر اروپا با این‌همه علاقه در انتظار آن‌اند و به‌نظر می‌رسید باید شاهکار روشنگری این قرن باشد، اعلان برتری شاهان بر ملت‌ها و نفی حقوق مقدس و خدشه‌ناپذیر مردمان خواهد بود! نه... بی‌جهت است که این قانون را از پیش، قطعی تلقی می‌کنند. من به این باور ندارم، چون به من اجازه داده شده است بیهودگی آن را در حضور مدافعان مردم و پیش چشم تمامی ملت نشان دهم .

بسیاری از هواداران وتو که ناچار می‌پذیرند این حق به‌واقع مغایر اصول است، مدعی هستند که بهتر است آن را فدای به‌اصطلاح ملاحظات سیاسی کرد. روش استدلالی قابل تحسین! که پا در هوایی اوضاع و احوال بی‌اعتبار و نازک‌کاری‌های روش‌های بیهوده



را جایگزین قوانین ابدی عدالت و خرد می‌کند و چنین به نظر می‌رسد که تجربه مهلک بسیاری از مردمان می‌بایست قاعدتاً ما را از آن برحذر می‌داشت. اکنون ببینیم این ملاحظات نیرومندی که حتی باید خرد را نیز به سکوت وادارد، کداماند .

خطاب من به کسانی نیست که تصور می‌کردند می‌توان گفت ما نه برای ارائه یک قانون اساسی جدید به وطن‌مان، بلکه برای تأیید آن قانون اساسی‌ای که به‌زعم آن‌ها از آن برخوردار بوده، فراخوانده شده‌ایم؛ مخاطب من همچنین کسانی نیستند که در آغاز، برای انکار قدرت ما، مدعی شدند که ما واجد اقتدار از طرف ملت نیستیم و سپس تا انکار حاکمیت ملت پیش رفتند تا آن را در وجود شاه متمرکز کنند. من ترجیح می‌دهم که از رد این گفته‌ها که در این مجلس شاید بیش از حد تکرار می‌شود، صرف‌نظر کنم. لیکن برحسب ضرورت، من اصول اولیه حقوق عمومی را گوشزد می‌کنم؛ اصولی که بدون در نظر داشتن آن‌ها، حتی استدلال در مسائلی از این قبیل مجاز نیست .

دیگر نباید مدام برای ما تکرار کرد که فرانسه کشوری سلطنتی است و از این مقدمه حقوق شاهان را به‌عنوان نخستین و باارزش‌ترین بخش قانون اساسی استنتاج کنیم و آن بخش از حقوق را که می‌خواهیم به ملت عطا نماییم، در وهله دوم بیاوریم .

برعکس، ابتدا باید دانست که کلمه سلطنتی، در معنای حقیقی خود، منحصرأ به دولتی اطلاق می‌شود که در آن، قوه مجریه به یک شخص تفویض شده است .

باید به یاد داشت که حکومت‌ها، هرچه که باشند، به دست مردم و برای مردم تأسیس شده‌اند؛ که همه کسانی که حکومت می‌کنند، و حتی پادشاهان، صرفاً وکیلان و منصوبان مردمانند؛ که وظایف همه قدرت‌های سیاسی، و در نتیجه قدرت سلطنت، تکالیف عمومی هستند، نه حقوق شخصی و نه ملک خصوصی؛ در نتیجه، نباید در مجلس نمایندگان مردم فرانسه که اختیارات مجلس مؤسسان را داراست، از شنیدن سخنان شهروندانی برافروخته شد که فکر می‌کنند آزادی و حقوق ملت باید در آلبیت قرار گیرد و هدف حقیقی کارهای ما باشند و نیز اقتدار شاه که منحصرأ برای

حفظ آنها ایجاد شده، باید طوری تحتِ نظمِ درآمد که به مناسب‌ترین نحو، این منظور را برآورده سازد .  
به محض آن‌که یک‌بار برای همیشه این اصل برای‌مان جاافتاد، به محض آن‌که یک‌بار برای همیشه به برابری انسان‌ها، به پیوندهای مقدس برادری که باید آن‌ها را متحد کند، به حرمتِ طبیعتِ انسان اعتقادِ راسخ یافتیم، آن‌گاه دیگر از افتراء بستن به مردم، در مجلسِ مردم، دست خواهیم کشید؛ آن‌گاه دیگر به ضعف نامِ احتیاط، به جبن نامِ اعتدال و به شجاعت نامِ گستاخی نخواهیم داد؛ آن‌گاه دیگر وطن‌پرستی را جوششِ مجرمانه، آزادی را مجوزی خطرناک و از خودگذشتگی ایتارگرانه شهروندان را جنون نخواهیم خواند؛ آن‌گاه نشان دادنِ بی‌پایگی و خطرناکی وتو شاه، تحتِ هر نام و به هر شکلی که ارائه شود، با تکیه بر آزادی و خرد، مجاز خواهد بود. آن‌گاه شاید دیگر عقیده نداشته باشیم که کتابچه‌ها [عریضه‌ها]ی‌مان ما را از ردِ آن قدغن می‌کنند .

به من خواهید گفت که اکثر کتابچه‌های شما توشیح شاهانه را متذکر شده‌اند. می‌توانم به شما پاسخ دهم که توشیح قانون، که نباید با مخالفت با قانون مشتبه شود، وتو را به رسمی‌ترین نحو منتفی می‌کند. من می‌توانم به شما خاطر نشان کنم که توشیح چیزی نیست جز عملی که توسطِ آن، مسؤلِ قوه مجریه به ملت قول می‌دهد قانون را به مرحله اجرا درآورد و آن را منتشر سازد و نیز این‌که ابزاری که اجرای قانون را تضمین می‌کند، نمی‌تواند مانع آن باشد. ولی، به هر نحو که مایل‌اید این کلمه [توشیح] را تفسیر کنید، آیا مسلم نیست که قانون اساسی نمی‌تواند نتیجه ساده عقایدِ پراکنده‌ای باشد که کمیسرهای مجالس ولایتی در کتابچه‌های بی‌شکلی که باعجله تنظیم شده، گرد آورده‌اند؟ آیا این مسلم نیست که شما نمایندگانِ ملت هستید نه حاملانِ ساده یادداشت‌ها، آن‌طور که خودتان رسماً اعلام کرده‌اید؟

پس به چه حقی درمقابل ما به درج این توشیح شاهانه مبهم استناد می‌کنید که حاوی هیچ امر الزام‌آوری نیست؟ شمایی که به‌رغم وکالتِ الزام‌آوری که از شما می‌خواست که هر طبقه جداگانه رأی دهد، بر این عقیده شدید که اوضاع و احوالِ حساس به شما اجازه نادیده گرفتن آن را می‌دهد .

به چه حقی درمقابل ما به این کتابچه‌ها استناد می‌کنید؟ شما، نمایندگان همه طبقات، شمایی که به‌رغم ممنوعیتِ اکید در موافقت با هر نوع وامی قبل از قرار گرفتن قانون اساسی روی پایه‌هایی تزلزل‌ناپذیر، معهداً فکر کردید که اوضاع و احوال اضطراری به شما حق می‌دهد به اخذ وامی هشتاد میلیونی مبادرت کنید. و صرف‌نظر از این‌که در آن زمان عقیده انتخاب‌کنندگان شما در این مورد احياناً چه بوده، به چه حقی این خواستِ خجولانه آزادی مردم را که هنوز فقط جرأت می‌کردند آن را به‌طور نیمه‌کاره بر زبان آرند، علیه خودشان برمی‌گردانید؟ افسوس! در آن ایام بندگی، آیا گمان نمی‌کردند که با خواستِ تعدادِ نمایندگان برابر با مجموع دو طبقه دیگر، در مجلس ملی، دست به کاری جسورانه می‌زدید؟ در آن زمان، وضعیتِ حقارت‌پار مردم چنان بود که حتی خواستی به این ناچیزی، و تا این حد مغایر با مصالح آنان، چنان محکوم می‌شد که گویی خواستار مجوز خطرناکی هستید که کشور و تاج و تخت را مورد تهدید مهلک‌ترین دگرگونی‌ها قرار می‌داد. به‌طوری‌که حکومت حتی گمان می‌کرد صرفاً با دادن حق داشتن نمایندگان برابر با تعدادِ حریفانِ طبیعی آنان، بدون اعطای امتیاز ناچیز رأی سرانه، که بی‌آن این به‌اصطلاح لطف مطلقاً موهوم بود، حق بیکرانی بر گردن مردم، برای قدرشناسی و حتی پیشکش‌های آنان، پیدا کرده است. ولی امروز که انقلابی همان‌قدر اعجاز‌آمیز که غیرمترقبه، همه حقوق خدشه‌ناپذیر مردم را که از ایشان ربوده بودند، به آنها بازگردانده است، چه کسی می‌تواند چنان به منافع‌شان بی‌اعتناء باشد که اراده حاکم آنها را تابع تلون یا تمایلاتِ دربارها سازد؟

نه، هر نظری که بخواهیم درمورد این کتابچه‌ها داشته باشیم، فرمان به فدا کردنِ خود در راهِ سعادت و آزادی آنهاست و در هیچ‌جا، به تابع کردنِ آنها به وتو وزرا فرمان نمی‌دهد. پس من دیگر به اعتراضاتِ مأخوذ از این کتابچه‌ها کاری ندارم و به مشکلاتی می‌پردازم که ممکن است بر پاره‌ای اشخاص، اندک تأثیری گذاشته باشد و آنها را صرفاً در این استدلال خلاصه می‌کنم :

نمایندگانِ ملت ممکن است از حقوقِ خود سوءاستفاده کنند، پس باید به شاه حق مخالفت با قانون را داد .

این مثل آن است که بگویند قانون‌گزار ممکن است اشتباه کند، پس باید او را از بین برد .

این کار بی‌اعتمادی زیاد به ارگان قانون‌گزاری و اعتمادی مُفرط به قوه مجریه را فرض می‌گیرد. حال، باید دید هریک از این دو فرض تا چه حد مبنا دارد .

بدون تردید، مبانی یک سیاستِ خردمندانه ایجاب می‌کند با درنظر گرفتن احتیاط‌های مناسب، از هرگونه سوءاستفاده از اختیارات، پیش‌گیری شود. شدتِ این احتیاط‌ها باید با میزانِ احتمال و سهولتِ انجامِ این سوءاستفاده‌ها تناسب داشته باشد؛ و از این اصل، ضرورتاً، نتیجه می‌شود که معقول نیست اختیاراتِ هراسناک‌ترین قوه مجریه به‌ضرر ضعیف‌ترین و حیات‌بخش‌ترین قوه افزایش یابد .

حال، قدرتِ ارگانِ قانون‌گزاری را با نیروی قوه مجریه مقایسه کنیم .

اولی از شهروندانی ترکیب می‌شود مُنتخبِ مردم، برخوردار از وجاهتی سالم و برای دوره‌ای محدود، که پس از آن، به میان مردم برمی‌گردند و در معرض قضاوتِ سخت یا مساعدِ هم‌شهروندانِ خود قرار می‌گیرند؛ منافع شخصی خودشان، خانواده و اخلاف‌شان، همچنان که منافع مردمی که اعتمادشان موجبِ انتخابِ آن‌ها شده است، همه و همه، وفاداری‌شان را برای شما تضمین می‌کنند .

درمقابل، قوه مجریه چیست؟ پادشاهی دارای قدرتی عظیم که اِرتش، دادگاه‌ها و کلیه نیروهای یک ملتِ بزرگ را در اختیار دارد؛ مسلح به تمام ابزارهای دافعه و جاذبه؛ چقدر تسهیلات برای برآوردنِ جاه‌طلبی‌های کاملاً طبیعی شاهزادگان، بخصوص وراثتِ تاج و تخت به آن‌ها امکان می‌دهد که مدام نقشه همیشگی گسترش قدرت را که مُلکِ خانوادگی خود می‌دانند، تعقیب کنند؛ آن‌گاه همه مخاطراتی که احاطه‌شان کرده را به حساب بیاورید؛ و اگر این‌ها کافی نیست تاریخ را ورق بزنید. چه صحنه‌ای به شما نشان می‌دهد؟ ملت‌ها همه‌جا، محروم از قدرتِ قانون‌گزاری، ملعبه و طُعمه پادشاهانِ مُطلق‌العنانی شده‌اند که را سرکوب و تحقیرشان می‌کنند. چقدر دشوار است برای آزادی که مدتی طولانی، از خود در مقابل قدرتِ شاهان دفاع کند! و ما که تازه از شر این مصیبت رسته‌ایم، ما که همین جلسه فعلی‌مان شاید نمایان‌ترین شاهدِ بر تعدی قدرتِ دولتی باشد، ما که مجالس ملی

قدیم‌مان درمقابل آنها از بین رفته، هنوز آنها را بازنیافته، باید دوباره تحت قیمومیت ایشان و در وابستگی قرارشان دهیم . راستی آیا در نظر شما، نمایندگان ملت از وزرا و درباریان مشکوک‌تر جلوه نمی‌کنند؟ اگر بخواهم به این پردازم که از جانب دسته اول شما ظاهراً بیم چه خطرهایی را می‌دهید، گمان می‌کنم به سه دسته منحصر شوند: خطا، شتاب‌زدگی و جاه‌طلبی .

درمورد خطا؛ گذشته از آن‌که این ترفند غریبی است که برای خطاناپذیر کردن قوه مقننه، آن را به چیزی مهمل تبدیل کنیم، من هیچ دلیلی نمی‌بینم که به‌طور عموم سلاطین یا مشاوران آنها به احتیاجات مردم و یا ابزارهای تأمین آنها، از خود نمایندگان مردم روشن‌تر فرض شوند .

شتاب‌زدگی! در این مورد نیز من تصور نمی‌کنم که محکوم کردن ارگان قانون‌گذاری به بی‌عملی، علاج این علت باشد؛ و قبل از توسل به چنین وسیله‌ای، می‌خواستم حداقل ببینم وسیله دیگری وجود ندارد که ما را به همین هدف برساند .

جاه‌طلبی! و اما جاه‌طلبی شاهزادگان و درباریان آیا کمتر هراسناک است؟ و شما برای مهار کردن اقتدار نمایندگان، دقیقاً به همین جاه‌طلبی است که امید بسته‌اید، یعنی این تنها چیزی است که شما را درمقابل اعمال ایشان محافظت می‌کند !

اما درنهایت، از وتو شاه چه انتظاری دارید؟ پیش‌گیری از قانون‌های بد؟ مگر خبر ندارید که اکثر شاهان درمورد ارزش قوانین، نظری کاملاً متفاوت با نظر مردم دارند؟ کیست که نداند قوانینی که با خواست‌های آنان تطبیق می‌کنند، همواره به‌نظرشان خوب می‌آیند و استفاده از وتو، فقط برای قوانینی به آنها داده شده که موضوعشان دفاع از حق مردم درمقابل نقشه‌های جاه‌طلبانه ایشان است .

لیکن می‌گویید، اگر شما حق مخالفت با قانون را به آنها ندهید، ناراضی می‌شوند و بی‌وقفه علیه قدرت قانون‌گذاری، توطئه خواهند کرد. پس، به این ترتیب، حیثیت و حقوق ملت‌ها باید فدای ارضاء خاطر و کبر شاهزادگان شود. به این ترتیب، شخصی را که قدرتش صرفاً به این محدود شده که به نام قانون، بر یک امپراتوری وسیع

فرمان براند، انسانی کاملاً تحقیر شده می‌پندارند و تصور می‌کنند که حق دارد کاملاً از چنین شراکتی ناراضی باشد .  
آن‌ها می‌خواهند قوه قانون‌گذاری را غصب کنند و شما برای آن‌که ایشان را از این وسوسه بازدارید، به طرفِ عاقل نصیحت می‌کنید که آن را تحت اختیار آن‌ها قرار دهد؛ گویی جاه‌طلبی به‌نسبتی که وسایل بیش‌تری برای نیل به اهدافِ خود در اختیار دارد، کم‌تر هراسناک می‌شود .

وانگهی، بیهودگی ملموس حق و تو عام، در این مجلس، موجب افتراءِ و تو تعلیقی شده است؛ اصطلاحی نو که برای نظامی نو ابداع شده است .

اعتراف می‌کنم که من هنوز نتوانسته‌ام آن را کاملاً بفهمم؛ همه آنچه می‌دانم این است که به شاه حق می‌دهد به‌میل خود، عمل قوه مقننه را برای دوره‌ای که هنوز در مورد مدتش اختلافِ نظر وجود دارد، معلق بگذارد .

آنچه مرا به مبارزه با این نظریه، که البته موردِ حمایتِ شهروندانِ بسیار خوبی هم هست، تشویق می‌کند این است که تعدادِ زیادی از ایشان از من پنهان نکردند که و تو شاه را با اصولِ حقیقی مغایر می‌دانند، ولی متقاعد شده‌اند که بخش بسیار بزرگی از مجلس، از پیش، آن را با تمام شدتش، پذیرفته است و آن‌ها گمان می‌کنند تنها راهِ گریز از این فاجعه، پناه بردن به نظام و تو تعلیقی است .

من با ایشان فقط در یک مورد اختلافِ نظر دارم، و آن این‌که من باور نکردم که باید از قدرتِ حقیقت و نجاتِ عمومی مأیوس بود؛ وانگهی، به‌نظر من، مصالحه بر سر آزادی، عدالت و خرد درست نیامد و این‌که شجاعتی تزلزل‌ناپذیر و پای‌بندی‌ای خدشه‌ناپذیر به اصول تنها دست‌مایه‌ای است که با موقعیتِ فعلی مدافعانِ مردم می‌خواند. بنابراین، باصراحت می‌گویم که به‌نظر من، این یا آن نوع و تو بیش‌تر در لفظِ تفاوت دارند تا در آثار خود، و این‌که هر دو به یک میزان می‌توانند آزادی نوزاد را در میان ما از بین ببرند .

ابتدا، چرا اراده حاکم ملت باید مدتی، حالا هر قدر، تسلیم اراده یک نفر شود؟ چرا قوانین نباید اجرا شوند مگر مدت‌ها بعد از آن‌که نمایندگانِ مردمِ آن‌ها را برای سعادتِ مردمِ لازم تشخیص داده‌اند؟ چرا باید قوه مقننه، به‌محض آن‌که قوه مجریه بخواهد، فلج شود، حال آن‌که این‌یک همواره می‌تواند به فعالیتِ هراسناک برای آزادی

دست یازد؟ آیا به نظر شما، عقیده وزرائی که با قانون مخالفت می‌کنند، از عقیده نمایندگان‌تان که آن را تصویب می‌کنند، وزین‌تر است؟ به عبارت بهتر، اگر همه ملاحظات را که بیان کردم بسنجیم، آیا خود این مخالفت فرضی مساعد بر فایده قانون و بر وفاداری ارگان قانون‌گزاری نیست؟

در طول این مهلت‌هایی که برای اجرای مصوبات آن‌ها قائل می‌شوید، چه کسی به شما قول می‌دهد که دسیسه‌ها و نفوذ دربار بر حقیقت و منافع عمومی غلبه نکند؟ آیا همه احتمالات انفکاک مردم و این رخوت مرگبار را که همواره ورطه‌ای هولناک برای آزادی بوده و نیز زبردستی و قدرت شاهزادگان‌ کاردان و جاه‌طلب را به حساب آورده‌اید؟ به ما پاسخ می‌دهید، آن زمان فرانخواهد رسید که جمع این شرایط، برای قانون اساسی، سرنوشت‌ساز باشد .

بعضی‌ها دوست دارند و تو تعلیقی شاه را، برای خود، این‌طور تصور کنند که دعوتی است از مردم، که گمان می‌کنند آن‌ها را به صورت قاضی حاکم می‌بینند، تا در مورد قانون پیشنهادی شاه و نمایندگان‌شان، اظهار نظر کنند .

لیکن، ابتدئاً، چه کسی متوجه نمی‌شود که این نظر چقدر خیالی است؟ اگر مردم می‌توانستند خودشان قانون وضع کنند، اگر کل شهروندان می‌توانستند با اجلاس خود، در مورد مزایا و مضار آن بحث کنند، آیا مجبور به تعیین نماینده بودند؟ لذا این روش در مرحله اجرا، محدود می‌شود به واگذاری قوانین به قضاوت انواع مجالس جزئی مناطق و نواحی که آن‌ها خود نیز نوعی مجلس نمایندگی خواهند بود؛ این یعنی انتقال اختیار قانون‌گزاری مجلس عمومی نمایندگان ملت به مجالس ابتدائی و خاص ولایات و نواحی مختلف که بدون تردید، باید نظرات پراکنده آن‌ها را گرد آورد و آراء متنوع‌شان را تا بی‌نهایت شمرد و جایگزین خواست مشترک و یک‌شکل مجلس ملی کرد .

پیش‌بینی تمام عواقبی که این روش می‌تواند به بار آورد، آسان است؛ آنچه به نظر من بدیهی می‌رسد، این است که این نظر با این عقیده تاکنون پذیرفته شده مغایرت دارد که در یک امپراتوری بزرگ، قوه مقننه باید به یک ارگان واحد از نمایندگان واگذار شود و مطلقاً طرحی از حکومت را که به نظر می‌رسید از پیش پذیرفته‌ایم، مختل می‌کند و این‌که در این نظم تازه امور، قوه مقننه هیچ

می‌شود؛ و کارش صرفاً به این منحصر می‌شود که طرح‌هایی ارائه کند که بدواً مورد قضاوت شاه قرار می‌گیرند و سپس، توسط مجالس ولایتی تصویب یا رد می‌شوند. من این را دیگر به قوه تخیل شهروندان خوب وامی‌گذارم که خود محاسبه کنند از اختلاف آراء در بخش‌های مختلف این مملکت بزرگ، چه کندی‌ها، ابهام‌ها و آشفتگی‌هایی می‌تواند حاصل شود و درمیان تفرقه‌ها و هرج و مرج‌های ناشی از آن، شاه چه امکاناتی می‌تواند به چنگ آورد تا سرانجام قدرتش را بر روی ویرانه‌های قوه مقننه برپا کند .

و تازه، این تنها خطری نیست که آزادی ملی در معرض آن قرار دارد. پس اگر فکر می‌کنید که دولت هرگز قوانین مساعد با منافعش را مورد وتو قرار نمی‌دهد، از این به اصطلاح دعوت مردم شما دیگر چه باقی می‌ماند جز آن‌که قوانین مفید و ضروری برای بقای قانون اساسی را در معرض تردید، تعلیق و ابطال قرار دهد؟ دولت اما همیشه مجبور نیست به این ترفند متوسل شود؛ حداقل، هربار که بتواند نمایندگان را با خود هم‌نظر کند، دیگر نیازی به وتو نخواهد داشت. وانگهی، باید قبول کرد که دولت از امکان ایجاد چنین خطری خیلی بیش‌تر فاصله می‌گرفت اگر شما، با برپا کردن مانعی عبورناپذیر بین دو قوه، به شاه حق برپرسی و سانسور مصوبات نمایندگان و در نتیجه، امکان چانه‌زنی و مصالحه با آن‌ها را نمی‌دادید و نیز اگر با این‌گونه قرار دادن نمایندگان در وابستگی به شاه، آن‌ها را به نوعی در بین ضرورت وارد شدن به گونه‌ای دعوا با این طرف نیرومند، و وسوسه خریدن الطاف و مراحم وی، از راه مجامله‌ای مهلک برای منافع عمومی، قرار نمی‌دادید .

در یک کلام، اختیار قانون‌گذاری را یا به تک‌تک مجالس ناحیه‌ای واگذار می‌کنید، یا تعلق آن را به مجلس ملی تأیید می‌نمایید. در صورت اول، این مجلس اخیر دیگر زائد است؛ در حالت دوم، به جای خط دادن به آن و تحقیرش، باید همه نیرو و اقتداری را که برای دفاع از آزادی و به‌عنوان نگاهبان آن در مقابل اعمال همواره مهیب قوه مجریه لازم دارد، به آن بدهید .

لذا این در وتو شاه، یا هر اسم دیگری که به آن بدهند، نیست که باید در جست‌وجوی وسایلی برای جلوگیری از سوءاستفاده‌های احتمالی ارگان قانون‌گذاری باشید، در جایی که می‌توانید وسایلی



به این سادگی و به این معقولی حتی در اصول قانون اساسی  
بیابید .

نمایندگان خود را برای دوره‌ای بسیار کوتاه انتخاب کنید که پس  
از آن، ناچار باشند به میان توده شهروندان بروند و مورد قضاوت  
بی‌طرفانه آنان قرار گیرند. ارگان قانون‌گذاری خود را نه با اصول  
اشرافی، بلکه مطابق قواعد ابدی عدالت و انسانیت شکل دهید.  
همه شهروندان را بدون هیچ امتیازی، جز فضیلت و قابلیت، به آن  
دعوت کنید. اینان نیز نباید پس از انقضای دوره عادی نمایندگی،  
دیگر قادر به تداوم آن باشند. اگر این احتیاط‌ها به شما اطمینان  
نمی‌دهد، ملتفت باشید که بدون نیاز به طرح وتو شاه، همه  
مزایایی که ظاهراً از این به اصطلاح دعوت مردم انتظار دارید، بر اثر  
خود طبیعت امور، برای شما حاصل می‌شود، زیرا قوانین بد لزوماً  
مورد قضاوت مردم قرار می‌گیرد، کسانی که بی‌تردید دست‌کم  
به اندازه وزرا بر حقوق و منافع خود واقفاند، و خطاهای قانون‌گذار  
می‌تواند به سهولت به دست قانون‌گذار بعدی اصلاح شود .

به این مطلب این را هم اضافه کنید که یک قانون اساسی معقول  
همواره باید دورانی را معین کند تا در آن، مردم نمایندگانی واجد  
صلاحیت مؤسسان برگزینند تا آن را مورد بررسی و بازبینی قرار  
دهند و در وجود این کنوانسیون فوق‌العاده، تضمینی مفید، البته  
کاملاً متفاوت از مراقبت دولتی، می‌بیند .

اگر این دلایل و بسیاری ادله دیگر شما را به ردّ روش مُهلک وتو  
شاه مصمم نمی‌سازد، من اعتراف می‌کنم، دیگر برای ما کاری  
باقی نمی‌ماند جز زاری بر تیره‌روزی ملت فریب‌خورده؛ زیرا برای  
من، تصور این‌که ملت بتواند در پرتو چنین قانونی آزاد باشد، محال  
است و دیگر در این زمینه، برای من نمونه انگلیس را ذکر نکنید. من  
به شما نمی‌گویم که نمایندگان ملت فرانسه، استاد در برخورد  
ساختن وطن خود از یک قانون اساسی شایسته آن و درخور  
روشنگری‌های این قرن، برای این ساخته نشده‌اند که چاکرانه از  
نهادهایی نسخه‌برداری کنند که در دوران‌های جهل، مسکنت و  
نزاع‌های فرقه‌ای پدید آمده‌اند... من به شما می‌گویم ملت شما که  
در اوضاع و احوال متفاوتی قرار دارد، قادر نیست این عیب بنیادی  
قانون اساسی انگلیس را، که خود انگلیسی‌ها نیز بر آن واقفاند،  
تحمل کند؛ عیبی که لزوماً آزادی فرانسه را در گاهواره خفه خواهد

کرد. انگلیسی‌ها قوانین مدنی قابل تحسینی دارند که معایب قوانین سیاسی آنها را تا حدودی مرتفع می‌کند. قوانین مدنی شما را غول استبداد دیکته کرده است و شما هنوز آنها را اصلاح نکرده‌اید .

موقعیت [جغرافیایی] انگلستان این کشور را از نگاهداری این نیروهای نظامی عظیم، که قوه مجریه را برای آزادی چنین دهشتناک می‌سازد، معاف می‌دارد، حال آن‌که موقعیت [جغرافیایی] کشور شما به چنین احتیاط خطیری مجبورتان می‌کند .

انقلابات مکرر، نزاع‌های طولانی و مهیب بین ملت و شاه به انگلیسی‌ها شخصیتی قوی، عاداتی محکم و بخصوص این بی‌اعتمادی حیات‌بخش را داده است که وفادارترین نگاهبان آزادی است؛ و شاید قرائنی در دست باشد که فکر کنیم ما با آن‌که به هیچ‌وجه از آن‌گونه سختی‌ها را نکشیده‌ایم، بتوانیم در عرض یک روز، این سبکی شخصیت و ضعف اخلاقی را، که تا امروز به ما نسبت داده‌اند، تصحیح کنیم .

سرانجام، انگلستان توانسته است خود را از شر این زالوی اشرافیت برهاند؛ زالویی که از شیره جان مردمان تغذیه می‌کند و از تحقیر آنان به‌خود می‌بالد؛ این اشرافیت هنوز هم در میان ما، به حیات خود ادامه می‌دهد؛ هم‌اکنون، مملو از اعتماد به نفسی تازه، صد هزار سر تهدید بلند کرده و به فکر فتنه‌های تازه‌ای است تا دوباره قدرت خود را روی ویرانه‌های آزادی و شاید روی عیوب قانون اساسی نوزاد برپا کند. در این امپراتوری پهناور، چه بسیار نطفه‌های خودکامگی، هنوز می‌توانند هر لحظه و با سرعتی کشنده، پا بگیرند؟

سرانجام، موقعیت و شخصیت مردم فرانسه چنان است که یک قانون اساسی عالی، با گسترش این روحیه عمومی و این انرژی که یاد دوران‌های طولانی تحمل خفت را به فراموشی می‌سپارند، و نیز با وجود پیشرفت اندیشه‌های روشنگرانه این مردم، می‌تواند در مدتی نسبتاً کوتاه، آنان را به آزادی برساند. ولی یک قانون اساسی معیوب، این تنها در گشوده به‌روی استبداد و اشرافیت، می‌تواند آنان را دوباره به بردگی‌ای فروبرد که چون با خود قانون اساسی محکم‌کاری شده، بخصوص خلل‌ناپذیر می‌شود .

و نیز، آقایان! نخستین و شریفترین تکلیف ما این بود که هم با اصول خود و هم با سرمشق خود، روحیه همشهروندان خود را تا سطح افکار و احساسات والایی که انقلابی چنین بزرگ و باشکوه ایجاد می‌کند، ارتقاء بخشیم. ما به ایفای این وظیفه آغاز کرده بودیم، و حساسیت سخاوتمندانه آنان، با چه بهای لطیف و باشکوهی، پاداش کارها و مخاطرات ما را که نپرداخته بود! از آن پس، آیا می‌شد که از سرنوشت والای خود عقب نمانیم؟ آیا می‌شد که هنوز در چشم فرانسویان که می‌خواستیم نجات بخش آنان باشیم، و نیز در چشم اروپا که می‌توانستیم برایش آگوه باشیم، شایسته مأموریت‌مان جلوه کنیم؟